



هیأت معارف جنگ
شهید سپهبد علی سیاده شیرازی

کانال هندلی

سرتیپ ۲ ستاد احمد آرام

آموزش معارف جنگ

ویژه دانشجویان دانشگاه‌های افسری ارتش جمهوری اسلامی ایران

سرتیپ ۲ ستاد احمد آرام

اول / ۱۳۸۸

: ۲۰۰۰

تهران - صندوق پستی ۱۷۱- ۱۹۵۶۵ تلفن : ۲۲۴۸۸۷۵۶ نمابر : ۲۲۴۸۸۶۵۰

: ۱۵۰۰ تومان

حق چاپ برای هیأت معارف جنگ «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی» محفوظ است.

از همه نگارندگان حوادث جنگ و همه کسانی که توان
انجام وظیفه در این مهم را دارند، درخواست می‌کنم از ثبت
و ضبط جزئیات این دوران غفلت نکنند و این گنجینه تمام
نشدنی را برای آیندگان به ودیعه بگذارند.

امام خمینی(ره)

می‌خواهم بگویم که این جنگ، یک گنج است. آیا
خواهیم توانست از این گنج استفاده کنیم؟ آن
هشت سال جنگ بایستی تاریخ ما را تغذیه بکند.

مقام معظم رهبری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

همکاران:

سر تپ ۲ ستاد نجاتعلی صادقی گویا بررسی، امور فنی، آماده سازی، نشر

مرحله اول ویرایش	ستواندوم سیامک صدیقی
حروف نگاری تکمیلی و صفحه آرایی	حامد خدمتی
طرح جلد	حمیدرضا خزاعی

سر تپ ۲ ستاد احمد آرام نویسنده

فهرست

صفحه	عنوان
۹	معارف جنگ
۱۰	معرفی نویسنده
۱۱	پیشگفتار
۱۳	مقدمه
۱۵	فصل اول؛ مأموریت در غرب کشور
۱۵	سد معبر
۱۶	قله اربابا
۱۷	منافق چوپان نما
۱۹	محاصره دربرف و کولاک
۲۳	فصل دوم؛ مأموریت در جنوب کشور
۲۳	شهر خاموش
۲۵	تلخی شکست
۲۹	نهم آبان ۵۹ و جبران شکست
۳۳	شهادت همسنگران
۳۴	ارتفاعات تپه چشمه
۴۱	عشق به شهادت
۴۹	بازخواست فرمانده
۵۲	فرزند شهید
۵۴	جهادگران بی سنگر

۵۶	اسیر عراقی
۵۷	خودرو حامل تفنگ ۱۰۶
۵۸	ترکش خمپاره
۵۹	مأموریت در کانال هندلی
۶۰	جنگ خاکریزها
۶۱	اشغال خاکریز قبل از نیروی خودی

۶۵ فصل سوم؛ حفر تونل زیرپای دشمن

۶۵	حفر تونل بطول ۳۵۰ متر در زیرپای دشمن
۶۷	ریزش تونل
۶۸	اشغال تونل
۶۹	روشنائی تونل
۷۰	گشودن درب تونل
۷۱	آغاز عملیات فتح المبین
۷۳	شهادت مربی
۷۶	شهید گمنام
۷۷	کمینگاه دشمن
۷۹	اسارت سرتیپ عراقی
۸۱	هجوم هواپیماها

۸۳ فصل چهارم؛ عملیات غرور آفرین بیت المقدس

۸۳	عملیات عبور از رودخانه
۸۴	تصرف جاده اهواز خرمشهر
۸۶	فرد ناشناس در تاریکی شب
۸۹	فدارکاری بسیجی گمنام

- ۹۱ سقوط رزمندگان به همراه عناصری از دشمن در کانال
 ۹۲ مرحله دوم عملیات بیت المقدس
 ۹۳ اسارت تعدادی از رزمندگان
 ۹۵ آگاهی از شهادت

- ۹۷ فصل پنجم؛ عملیات رمضان با رمز یا علی بن ابی طالب
 ۹۷ آغاز مرحله جدید نبرد در خاک دشمن
 ۹۸ گلوله آرپی جی به تانک اثر نمی کند
 ۱۰۰ نبرد در خاکریزهای مثلثی شکل
 ۱۰۵ مقاومت سخت در کانال
 ۱۰۹ طوفان شن یا امداد غیبی
 ۱۱۰ مرحله سوم عملیات رمضان
 ۱۱۱ حفر کانال

- ۱۱۵ عکس‌ها، نقشه‌ها
 ۱۲۹ نمایه

معارف جنگ

«معارف جنگ» مجموعه‌ای از باز یافته‌ها، ذخایر و دست آوردهای جبهه‌های نبرد حق علیه باطل است که خداوند متعال به پاس فداکاریها، ایثارگریها و برکت خون شهدای والامقام، نصیب رزمندگان اسلام نموده و از سینه‌های جوشان آنها به سینه‌های پاک و تشنه نسل جوان انقلاب اسلامی منتقل می‌گردد.

سازمان افتخاری «**هیأت معارف جنگ**» که از پاییز سال ۱۳۷۳، با بنیانگذاری امیر سرفراز ارتش اسلام «شهید سپهبد علی صیاد شیرازی» و حمایت‌های مادی و معنوی مقام معظم رهبری و فرماندهی کل قوا، این رسالت مهم را با روحیه متعالی بسیجی برعهده گرفته و مفتخر است که با الهام از کلام نورانی خداوند متعال مبنی بر «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ»، با صداقت و تلاش دسته جمعی در این وادی مقدس گام نهاده و این رسالت افتخار آمیز را که با گرایش «**پژوهشی - آموزشی**» شکل گرفته است ادامه دهد و در این راه امید به لطف و یاری خدا دارد.

شیوه کار هیأت معارف جنگ در گردآوری تجارب جبهه‌های نبرد بدین ترتیب بوده است که براساس زمان و مکان هر عملیات، جمعی از **رزمندگان اسلام** که در آن عملیات نقش مهمی را برعهده داشته‌اند به منطقه عملیات عزیمت نموده و با یادآوری خاطرات خود در صحنه نبرد و برداشت‌های **تحریری، صوتی و تصویری**، مجموعه‌ای از حقایق و واقعیت‌های تلخ و شیرین را گردآوری نموده و در نهایت بعد از تطبیق آنها با مدارک و اسناد جبهه‌های نبرد در مسیر تدوین قرار داده‌اند.

آموزش معارف جنگ نیز از سال ۱۳۷۴ به صورت آموزش نظری و میدانی برای هر دوره از دانشجویان سال ۳ دانشگاه افسری نیروی زمینی و از سال ۱۳۸۲ برای هر سه دانشگاه افسری زمینی، هوایی و دریایی به اجرا در آمده و تا زمان چاپ این کتاب ادامه دارد و به یاری پروردگار ادامه خواهد داشت.

هیأت معارف جنگ «**شهید سپهبد علی صیاد شیرازی**»

معرفی نویسنده کتاب



سرتیپ ۲ ستاد احمد آرام به سال ۱۳۳۴ در روستای طراز ناهید شهرستان ساوه دیده به جهان گشود. دوران کودکی و دبستان را در شهرستان ساوه و دوران متوسطه و دبیرستان را در شهر ری سپری نمود و در سال ۱۳۵۳ موفق به اخذ دیپلم در رشته طبیعی گردید و در شهریور همان سال به دانشکده افسری راه یافت و در سال ۱۳۵۶ با درجه ستواندومی فارغ التحصیل شد. وی پس از گذراندن دوره مقدماتی در شیراز، همزمان با آغاز انقلاب اسلامی خدمت خود را در لشکر ۲۱ حمزه آغاز و در سمت فرمانده دسته شناسائی، دسته خمپاره انداز ۱۲۰ م، فرمانده گروهان، فرمانده گردان و رئیس بازرسی لشکر خدمت نمود. دوره‌های عالی رسته‌ای، دانشکده فرماندهی و ستاد را با مدرک کارشناسی ارشد مدیریت امور دفاعی طی نموده است. در سال‌های دفاع مقدس در عملیات‌های متعددی در مناطق غرب و جنوب کشور به مدت ۵۶ ماه شرکت داشت. وی پس از چند بار مجروحیت و کسب افتخار جانبازی و خدمت در مشاغل مختلف فرماندهی و ستاد در سال ۱۳۸۸ بازنشست گردید. کتاب حاضر را به عنوان بخشی از خاطرات روزهای نبرد تدوین نموده است.

پیشگفتار

با تقدیم سلام و تحیات به محضر مطهر حضرت ولی عصر امام زمان ارواحنا فدا و درود بی‌پایان به ارواح پاک و طیبه شهدای اسلام و انقلاب اسلامی ایران عزیز و با تعظیم و تکریم به روح بلند پرواز و جنت مکان امام فقید رضوان الله تعالی علیه و درود بر تمامی رزمندگان ایثارگر جبهه‌های حق علیه باطل و حمد و سپاس پروردگار عزوجل را به‌جهت توفیقی که نصیب نمود تا اینجانب احمد آرام متولد ۱۳۳۴ از شهرستان ساوه، مدت ۴/۵ سال از عمر خدمتی خود را در جبهه‌های جنگ درکنار دیگر رزم آوران عزیز با همه ایمان، تعهد، آگاهی، مسئولیت‌پذیری، ایثار و تلاش شان بگذرانم؛ دوره‌ای که برایم در حکم دانشگاهی بود با استادی اُسوه‌های انقلاب که خدمت به اسلام و مسلمین همه چیز زندگی‌شان است الله ولی الذین امنو یخرجهم من الظلمات الی النور والذین کفرو اولیاءهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات (بقره).

خدا ولی و سرپرست مومنان است، آن‌ها را از تاریکی به نور دعوت می‌کند تا بتوانند در پرتو نور حق به‌سوی حق گام بردارند و اولیاء و سرپرستان کفار طاغوت است، کفار را از نور به تاریکی دعوت می‌کنند تا در راه خدا را به روی آنها ببندند. همیشه طاغوت‌ها سعی دارند جامعه را در تاریکی و ضعف نگهدارند تا از آن‌ها مردگان متحرک بسازند و به اهداف پلیدشان دست یابند، تنها نیرویی که به این جامعه مرده جان و توان و نیرو می‌بخشد و راه را به آن نشان می‌دهد، جانبازی در راه حق است.

جنگ تحمیلی یکی از توطئه‌های وسیع استکبار جهانی به سرکردگی آمریکای جنایتکار و با صحنه گردانی رژیم بعث عراق به اجراء درآمد و دشمنان نادان براساس محاسبات سطحی و طرح‌های نابخردانه شکست

انقلاب نوپای این ملت مظلوم و خداجوی را در خیال باطل خویش می‌پروراندند.

دوران هشت ساله دفاع مقدس، با وجود تحمیل تلفات جبران ناپذیر انسانی و زیان‌های سنگین اقتصادی، به تعبیر بنیانگذار کبیر انقلاب اسلامی (ره) از نعمت‌های بزرگ الهی بوده که تبلور نور ایمان و سلحشوری در آحاد مردم شهید پرور به ویژه جوانان و نوجوانان برومند ایران اسلامی را می‌توان از جمله دستاوردهای مهم معنوی آن برشمرد.

درطول جنگ تحمیلی، شور و شوق جوانان برای حضور در صفوف جلوه‌های ماندگار از عشق و ایثار را متجلی ساخت که قلم‌ها از بیان کامل آن‌ها عاجزند.

مقدمه

هشت سال دفاع مقدس صحنه‌ای از تاریخ ماست که نمایانگر پایداری و مقاومت ملتی است که با دست خالی در برابر تجاوزی بزرگ مردانه ایستادند. میزان نابرابری درد و طرف جبهه به گونه‌ای بود که حتی خوشبین‌ترین تحلیل‌گران نظامی و سیاسی پیش‌بینی این را نمی‌کردند که ایران بتواند در برابر این هجمه، مقاومتی از خود نشان دهد، چه رسد به این که پس از هشت سال پایداری و جبی از خاک خود را از دست ندهد و از هیچ کدام از مواضع خود عقب نشینی ننماید.

اما در این بین آنچه بیش از همه باید مورد توجه قرار گیرد، نیرویی است عظیم که در این نابرابری عوامل دنیایی، از ورای مادیات فرا می‌رسد و صحنه نبرد را متحول و آن وعده‌های الهی را محقق می‌سازد طوری که جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقاً تجلی می‌یابد.

بنا به پیشنهاد یکی از دوستان همکار و فرزندان عزیز که همیشه خواستار شنیدن خاطرات جنگ تحمیلی بودند، تصمیم گرفتیم بخشی از خاطرات تلخ و شیرین، کوچک و بزرگم در طول ۵۶ ماه خدمت در منطقه عملیات را با توجه به علم ناقص خود ترسیم نمایم، باشد که آیندگان با مطالعه آن با بخشی بسیار اندک از ایثارگری‌ها و فداکاری‌های تعدادی از همکاران، دوستان و برادران ارتشی، سپاهی و بسیجی هر چند ناقص، آشنا شوند و این خاطرات مورد استفاده درآید. انشاء الله

فصل اول

مأموریت در غرب کشور

سد معبر

بعد از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ گروهک‌های ملحد ضد انقلاب در کردستان میهن اسلامی دست به عملیات‌های تعرضی به پادگان‌ها و سازمان‌های دولتی می‌زدند و مزاحمت‌هایی برای مردم عزیز منطقه فراهم می‌آوردند. آن‌ها در این زمینه پیروزی‌هایی نیز در بخش‌هایی از سطح منطقه به‌دست آورده بودند.

با فرمان رهبر کبیر انقلاب حضرت آیت ا... امام خمینی (ره) تیپ ۱ لشکر ۲۱ حمزه گردان ۱۳۸- یگانی که بنده به سمت فرمانده گروهان در آن مشغول خدمت بودم و در تهران چهار راه شهید قدوسی (قصر سابق) در پادگان مستقر بود- در شهریور ماه سال ۱۳۵۸ مأموریت یافت به منطقه کردستان عزیمت نماید.

با ابلاغ این دستور بلافاصله کارکنان به داخل پادگان احضار شدند، سازماندهی برای رزم صورت گرفت و پس از آمادگی گردان بسوی فرودگاه مهرآباد عازم شدیم و از فرودگاه مهرآباد با سه فروند هواپیمای C۱۳۰ به سوی شهرستان سنندج پرواز کردیم. حدود ساعت ۴ بعدازظهر در فرودگاه سنندج از هواپیما پیاده شدیم و تقریباً نیم ساعت بعد از پیاده شدن گردان در فرودگاه، هنوز موقعیت خود را به‌دست نیاورده بودیم که ناگهان با خمپاره‌انداز ۸۱ میلیمتری از پشت ارتفاعات مشرف به فرودگاه که توسط عناصر ضدانقلاب و مزدوران خود فروخته از پادگان سنندج لشکر ۲۸ کردستان به سرقت برده بودند، مورد حمله قرار گرفتیم. یگان ما که تازه به منطقه وارد شده

بود، قدرت مقابله در آن مدت کوتاه را نداشت، کارکنان بلافاصله با تفرقه و پناه گرفتن در شیارهای اطراف و پشت دیوارهای ساختمان فرودگاه توانستند خود را از ترکش خمپاره‌ها حفظ نمایند.

بعد از تفرقه کارکنان گردان، مهمات سلاح سبک میان تعدادی از سربازان توزیع شد و کارکنانی که مهمات در اختیارشان قرار گرفت پاسخ به عناصر ضد انقلاب را شروع کردند، طوری که آتش دشمن کمتر شد. از آنجایی که در روشنایی روز امکان عزیمت به پادگان سنندج مقدور نبود گردان حدوداً تا ساعت ۶ بعدازظهر در اطراف فرودگاه استقرار یافت. وقتی هوا تقریباً مقداری تاریک شد با چند دستگاه اتوبوس به‌سوی پادگان سنندج حرکت کردیم. در داخل شهر کلیه شهروندان از حضور نیروی تازه وارد باخبر شده بودند، همگی به داخل منازل خود رفته و از پشت پنجره اتاق منازل خود ورود یک واحد نظامی را مشایعت می‌کردند و هرلحظه انتظار درگیری را داشتند. در داخل یکی از خیابان‌ها با دسیسه و ترفندهای عوامل ضد انقلاب تعدادی از فرزندان خردسال (دانش آموزان دبیرستانی) با نشستن بر روی آسفالت خیابان راه را بر روی خودروها سد کرده بودند که الحمدا... با مذاکره فرماندهان و مسئولان استان راه باز شد و گردان توانست بدون درگیری وارد پادگان سنندج شود.

قله اربابا

یک روز بعد از استقرار گردان ۱۳۸ در پادگان سنندج، گروهان یکم مأموریت یافت با یک فروند بالگرد شنوک دسته به‌دسته به شهرستان بانه عزیمت کرده و درشهر بانه داخل پادگان ژاندارمری که در ضلع جنوبی شهرستان بانه قرار داشت مستقر شود. گروهان یکم تحت فرماندهی اینجانب

اولین واحدی بود که در پادگان بانه مستقر شد. این پادگان کوچک تا آن زمان در اختیار واحدی از ژاندارمری بود تا اینکه بعد از چند روز کلیه یگان‌های گردان در پادگان استقرار یافت و گروهان‌های گردان با تهیه مواضع به‌صورت پدافند دایره‌ای در اطراف پادگان و در مناطقی که به هر یک از گروهان‌ها محول شده بود مستقر شدند. قسمت ضلع غربی روبه‌روی در ورودی و همچنین قلّه اربابا که با ارتفاع حدود ۳ هزار متر درخارج پادگان و در ضلع شرقی، مشرف به پادگان قرارداشت و از نظر سوق الجیشی بسیار با اهمیت بود به گروهان یکم محول شد.

تا آن زمان تنها راه رسیدن به قلّه اربابا استفاده از بالگرد بود، لذا یک دسته حدود ۴۵ نفر از کارکنان گروهان با یک فروند بالگرد به قله منتقل شدند و به صورت پدافند دور تا دور مواضعی را تهیه و اشغال کردند. این دسته هر هفته با یک دسته دیگر به‌منظور استحمام و تجدید قوا تعویض می‌شدند. فرماندهان دسته عبارت بودند از: ستوان رحیمی فرمانده دسته یکم، ستوان رسولی فرمانده دسته دوم و ستوان نزاکی فرمانده دسته سوم که به نوبت حدوداً در مدت ۶ ماه که گردان در پادگان بانه استقرار داشت، به نوبت در این منطقه مستقر بودند.

منافع چوپان نما

گروهک‌های ملحد و ضدانقلاب موجود در کردستان در تلاش بودند به نحوی به قلّه اربابا دسترسی پیدا کنند و لذا به هر حیل و ترفندی متوسل می‌شدند. از جمله این که مدتی یک گله گوسفند در اطراف ارتفاعات اربابا مشغول چرا بود و هر روز این گله به طرف قلّه نزدیکتر می‌شد. چوپان گله که یک دختر جوانی بود با لباس محلی کُردی توانسته بود خود را به نزدیکی

مواضع سربازان به گروهان ما رساند و کم‌کم راه دوستی و مصاحبت را با سربازان دسته برقرار کند. وی با انجام داد و ستد با سربازان و فروختن گوسفند و شیر به آنان - برای اینکه جیره غذایی کارکنان به‌صورت مواد اولیه تحویل می‌شد و سربازان خود غذا را طبخ می‌کردند - راه مصاحبت و دوستی خود را با آن‌ها محکم‌تر کند. در روزهای بعد دو نفر جوان دیگر همراه این چوپان توانسته بودند خود را به قلّه برسانند و محل عناصر نگهبانی را شناسائی کنند. بعد از گذشت چند روز که خلبانان بالگرد، نفت و آذوقه به قلّه برده بودند، در مراجعت نصف یک لاشه گوسفند را برای ما آورده و اعلام داشتند فرمانده دسته جناب سروان رسولی یک گوسفند خریده و بعد از ذبح کردن آن، نصف گوسفند را برای خودشان برداشته و نصف دیگر را داده‌اند تا به شما و دیگر سربازان بدهم.

چون آن روزها اغلب پرسنل گردان از گوشت تازه استفاده می‌کردند منعی وجود نداشت و این مسئله همچنان ادامه داشت تا این که در یکی از روزهای ایام هفته به همراه فرمانده گردان (سرهنگ سلیمانجا) با یک فروند بالگرد جهت بازدید به قلّه پرواز کردیم. در حین پرواز گله گوسفندی در اطراف مواضع که در حال چرا بودند مشاهده شد. فرمانده گردان اظهارداشتند حضور گله با چند نفر به‌عنوان چوپان نشان دهنده این است که حقه‌ای در کار چوپان گله است. به همین منظور پس از این که بالگرد به زمین نشست، ایشان بعد از بازدید و احوالپرسی با کارکنان مستقر در قلّه اعلام کردند همه سربازان در یک محل جمع شوند سپس با کلیه افراد و فرماندهان دسته و گروه صحبت و به آنان ابلاغ شد که اولاً از نزدیک شدن چوپانان و گله به مواضع جلوگیری کنید و در ثانی باید از برقراری هرگونه ارتباط با چوپان گله خودداری شود. در صورتی که آن‌ها برای کسب اطلاع به

شما نزدیک شدند، بلافاصله عناصر نگهبانی بایستی فرماندهان خود را مطلع کرده و توسط افراد با تجربه دسته به آن‌ها اطلاعات غلط داده شود. از آن روز به بعد کلیه کارکنان مورد آموزش قرار گرفتند و نحوه برخورد با این‌گونه افراد مشکوک توسط فرماندهان به همه آموزش داده شد. با آموزش کارکنان به چوپان گله گفته شد که با وجود استقرار تعداد زیادی کارکنان ورزیده و سلاح سنگین در قلّه، به زودی تانک نیز در ارتفاعات اربابا مستقر خواهد شد. منافقین ضد انقلاب با دریافت این اطلاعات متوجه شدند که با وجود این تعداد پرسنل قادر به تصرف قلّه نخواهند بود. بنابراین بدون هیچ‌گونه اقدامی بعد از چند روز منطقه را ترک کردند.

محاصره در برف و کولاک

زمستان در پیش بود و منطقه زمستان‌های سختی داشت، بویژه قلّه اربابا که گاهی به ۱۵ تا ۲۰ درجه زیر صفر می‌رسید و غیرقابل تحمل می‌شد، بنابراین می‌بایست شرایط مناسب را برای کارکنان در قلّه فراهم می‌کردیم. از آنجایی که امکان حمل وسائل سنگرسازی مستحکم به قلّه وجود نداشت و سنگر سربازان فقط سنگرهای انفرادی بود که به وسیله کانال ارتباطی با هم در ارتباط بودند، امکانات دیگری برای استراحت وجود نداشت. بنابراین تصمیم گرفته شد یک اتاقک پیش ساخته با فیبر و تخته سه‌لا تهیه شود و سپس آن را به قلّه حمل و در محل مناسب نصب کنند. این کار توسط یک نجار در سطح شهر انجام شد و به وسیله بالگرد به قلّه حمل گردید. با حمل آن اتاقک در سطح شهر شایعه شد که تانک به قلّه برده‌اند!

مأموریت ادامه داشت تا اینکه کم‌کم زمستان هم از راه رسید. با توجه به کوهستانی بودن منطقه در فصل زمستان، زندگی در آن ارتفاع بسیار

سخت بود. برف بسیار سنگینی هم شروع به باریدن کرده بود و تا چند روز ادامه داشت، به طوری که منطقه را یکپارچه سفید پوش کرد. ارتفاع برف بین ۳۰ تا ۴۵ سانتی متر می‌رسید و به علت وجود مه و کولاک که غالباً تا چند روز ادامه داشت، بالگرد به مدت ۸ الی ۱۰ روز موفق به حمل مواد غذایی و نفت به قلّه نشد. در آن ارتفاع کارکنان به دلیل تمام شدن مواد غذایی سخت در مضیقه بودند و نفت هم برای روشن کردن بخاری نداشتند. در اثر سرمای زیاد حتی تعدادی بیمار شده بودند. بالاخره در سطح گردان تصمیم گرفته شد توسط ۱۵ نفر داوطلب، مواد غذایی و نفت مورد لزوم به صورت پیاده به قلّه حمل شود. افراد داوطلب انتخاب و هرکدام مسئول حمل بخشی از وسایل شدند. برای اولین بار بود که گروهی با وجود برف سنگین پیاده به طرف قلّه حرکت می‌کردند.

ساعت ۸ صبح همگی به سمت قلّه به حرکت درآمدیم. برف سنگین در اثر کولاک کلیه شیارها را پر کرده بود، به طوری که پستی بلندی‌ها هم سطح شده بودند و اطراف ارتفاع هم برای افراد گروه ناشناخته بود. با وجود تمام مشکلات و سختی‌ها اعضاء گروه با اقتدار به حرکت خود ادامه می‌دادند، به علت طوفان و مه، دید بسیار محدود بود و نفرات گروه گه‌گاه در شیارهایی که از برف پر شده بود، فرو می‌رفتند، تا نیم تنه در داخل برف قرار می‌گرفتند و امکان حرکت دیگر برای آن‌ها وجود نداشت. به همین دلیل ما برای خارج کردن آن‌ها ساعت‌ها تلاش می‌کردیم.

حدوداً ۴ الی ۵ ساعت طول کشید تا گروه توانست به قلّه برسد. ضمن این که کلیه لباس‌های افراد گروه و وسایلی که همراه آن‌ها حمل شده بود خیس شد و درنهایت با رنج و زحمت فراوان این عزیزان داوطلب وسائل را تحویل دادند، حتی تعدادی از این افراد خود را جایگزین افرادی کردند که درقله بیمار

مأموریت در غرب کشور/ ۲۱

شده بودند. جابه‌جایی بیماران به همین روش چند روزی ادامه داشت. در این شرایط منافقین ضد انقلاب مستقر در شهر بانه متوجه ضعیف شدن عناصر تأمین در قلّه شدند، تا این که در یک شب بسیار سرد، عوامل دیده‌بانی مسقر در قلّه خبر دادند که عناصری از دشمن در منطقه دیده شده‌اند. از آن جایی که کارکنان مستقر در آن قلّه تضعیف شده بودند و سرما اجازه فعالیت به آن‌ها نمی‌داد، با هدایت و راهنمایی و دیده‌بانی نگهبانان قلّه، توانستیم با سلاح سنگین (خمپاره، توپخانه و تانک) مستقر در پادگان اطراف مواضع را زیر آتش بگیریم، طوری که عوامل مهاجم با دادن تلفات و با به جا گذاشتن بخشی از وسائل و سلاح خود مجبور به فرار از منطقه شدند. این عکس‌العمل شدید و به‌موقع گردان موجب شد که دیگر تا پایان مأموریت گردان ما در بانه، در آن محل عناصر منافق پیدایشان نشود.

مأموریت در قلّه اربابا حدود ۶ ماه ادامه داشت تا اینکه واحد جدیدی از لشکر ۷۷ خراسان به منطقه آمد، پادگان را تحویل گرفت و گردان ۱۳۸ به تهران مراجعت کرد. در این زمان بود که بر اساس ابلاغیه وزارت دفاع وقت، به‌علت بخشش خدمت سربازی و کسر خدمت (از دو سال به یکسال) اغلب سربازان گردان ترخیص شدند و به‌جای آن‌ها سربازان آموزشی جهت آموزش تحویل گردان شدند و عملاً گردان رزمی به گردان آموزشی تغییر ماهیت داده و آموزش سربازان آغاز شد. در این زمان بود که من نیز از گردان ۱۳۸ به گروهان ارکان گردان ۱۳۱ به سمت فرمانده دسته خمپاره انداز ۱۲۰م که سربازان وظیفه جدید را تحت آموزش داشت منتقل شدم. بعد از یک هفته آموزش مقدماتی خمپاره اندازها به‌صورت تئوری در ۳۱ شهریور ماه سال ۱۳۵۹ حمله هوایی گسترده و سراسری دشمن بعثی عراق به میهن اسلامی ایران آغاز شد و گردان ۱۳۱ تیپ ۱ لشکر ۲۱ پیاده مأموریت یافت با پرسنل موجود که اغلب سربازان

جدیدالورود و در حال طی دوره آموزش بودند و هنوز حتی تیراندازی با سلاح سبک را هم انجام نداده بودند، از تاریخ ۱۵ مهر مأموریت یافت تا به منطقه جنوب کشور اعزام شود.

فصل دوم

مأموریت در جنوب کشور

شهر خاموش

در تاریخ ۵۹/۷/۱۵ تیپ ۱ لشکر ۲۱ حمزه متشکل از دو گردان آموزشی (که سربازان هنوز دوره آموزشی را می‌گذراندند) و یک گردان دیگر که در منطقه غرب کشور در حال مأموریت بود، از پادگان چهار راه شهید قدوسی به طرف ایستگاه راه آهن تهران حرکت کرد و با قطار به سوی دزفول به حرکت درآمد تا در جنگ ناخواسته‌ای که دشمن بعثی به ملت شریف ایران و نظام نوپای جمهوری اسلامی ایران تحمیل کرده بود شرکت کند. به علت وسعت تجاوزات دشمن بعثی در خاک جمهوری اسلامی و اینکه ابتکار عمل و برتری هوایی در دست دشمن بود و هواپیماهای آن با تجاوز به میهن اسلامی در سطح منطقه جولان می‌دادند، قطار پس از عبور از شهرستان اراک اجباراً فقط شب‌ها حرکت می‌کرد و روزها متوقف می‌شد تا از تیررس هوایی دشمن بعثی در امان باشد.

در بین راه پرسنل نظامی شدیداً مورد استقبال گرم مردم شهرستان‌های قم، اراک، درود و غیره قرار گرفته و با غذای گرم از کارکنان پذیرایی می‌کردند. بعد از ۴۸ ساعت قطار به ایستگاه اندیمشک رسید. در شهر اندیمشک به جز تعدادی نظامی کسی مشاهده نمی‌شد، کلیه مغازه‌ها بسته بود و هیچ‌گونه جنب‌وجوش و حرکتی در سطح شهر به چشم نمی‌خورد و شهر در سکوت و تاریکی مطلق قرار داشت.

ساعت ۸ شب در ایستگاه اندیمشک از قطار پیاده شدیم و شب را در ایستگاه گذرانیدیم. همان گونه که بیان شد سربازان گردان اغلب از سربازان جدید و در حال طی دوره آموزشی بودند که هنوز تیراندازی با سلاح سبک را انجام نداده بودند و هیچ گونه آشنایی با صدای انفجار گلوله توپ و خمپاره نداشتند. در مورخ ۵۹/۷/۱۹ از ایستگاه راه آهن اندیمشک به اطراف بیابان های شهر دزفول در منطقه ای به نام سبزآب بین شهرستان اندیمشک و دزفول که نزدیک به ۲۵ کیلومتر از سرخه نادری و پل کرخه (منطقه نبرد) فاصله داشت، حرکت کردیم و در منطقه پراکندگی تا تاریخ ۵۹/۷/۲۱ استقرار یافته و توسط فرماندهان، آموزش تیراندازی سربازان گردان در این محل آغاز و با کاشتن هدفها در مسافت های مختلف و اجرای آموزش مقدماتی تیراندازی به صورت تعجیلی اجرا شد. و افراد کم کم به صدای شلیک گلوله آشنائی پیدا کرده و جهت کسب مهارت بیشتر به سربازان اجازه داده شد که با سلاح انفرادی خود تیر اندازی را به اختیار تمرین نمایند. در حالی که خدمه های سلاح سنگین مثل خمپاره اندازها، تفنگ ۱۰۶ و سایر سلاح های اجتماعی هیچگونه تیر اندازی نکرده و بایستی در منطقه عملیات در حین درگیری عملاً تیراندازی نموده و کسب مهارت می کردند. بنابراین تا شروع عملیات فقط آموزش تئوری به افراد سلاح اجتماعی داده می شد.

در این مدت کوتاه بایستی گروهان خود را آماده می کردیم تا در یک عملیات بزرگ شرکت کنند. با توجه به ماهیت یگان تمامی عناصر گروهان از فرماندهان و درجه داران همگی از نیروی جوان بودند که حداکثر سن آنان ۲۲ سال و حداقل ۱۸ سال بود، در نتیجه این جوانان بودند که می باید طرح های عملیاتی را اجرا و حرکت دشمن را متوقف کنند و دشمن بعضی را

از خاک میهن اسلامی بیرون برانند، سرانجام نیز همین گونه شد و جوانان این مملکت با حماسه‌های خود موفق به سد حرکت دشمن شدند.

تلخی شکست

در مدتی که گردان در منطقه پراکندگی حضور داشت، عناصر اطلاعاتی و فرماندهان گردان و گروهان‌ها، شناسایی مختصری با عبور از پل کرخه - پل فلزی که بر روی رودخانه کرخه برای عبور خودروهای سبک نصب شده بود - به عمل آورده و آن را با اطلاعاتی که از طریق عناصر محلی جمع آوری شده بود مبنی بر اینکه در غرب کرخه عناصر بسیار کمی از دشمن بعثی به عنوان دیده بان استقرار دارد و تا سایت ۵ حدود ۲۰ کیلومتری از پل کرخه نیرویی از دشمن وجود ندارد، تطبیق دادند.

سایت ۵ یک سایت راداری نیروی هوایی ارتش بود که در منطقه چنانچه در اطراف ارتفاعات دوسلگ در غرب رودخانه کرخه و در فاصله حدود ۳۰ کیلومتری از شهر شوش دانیال قرار داشت. بر اساس همین بررسی ناقص و اطلاعات کم از دشمن بعثی طرح یک عملیات وسیع به وسیله فرماندهان عالی نیروهای مسلح برنامه‌ریزی شد و گردان ۱۳۱ مأموریت یافت پس از عبور از پل فلزی ثابت و یک پل شناور که توسط مهندسی لشکر ۲۱ حمزه و گروه مهندسی نزااج بر روی رودخانه کرخه در نزدیکی پل فلزی احداث شده بود به سمت جنوب در امتداد رودخانه کرخه (سه راهی قهوه‌خانه) تک کرده پس از تصرف این منطقه به سمت تپه‌های ابوصلیبی خات سایتهای ۴ و ۵ ادامه مأموریت داده و در ارتفاعات چنانچه سایت و رادار حدود ۲۰ کیلومتری جنوب پل نادری قرار داشت، مستقر شود.

در تاریخ ۱۳۵۹/۷/۲۲ یک روز قبل از شروع عملیات مزبور بنی‌صدر رئیس جمهور وقت در مصاحبه رادیویی خود اعلام کرد «فردا عملیات بسیار بزرگی را در منطقه دزفول انجام خواهیم داد و دشمن متجاوز را از میهن بیرون خواهیم راند». وی با عنوان این مطلب دشمن را کاملاً از چگونگی و سمت عملیات روز بعد آگاه نمود و دشمن با آمادگی کامل و برای به دام انداختن یگانی از ارتش که اولین عملیات رزمی و تهاجمی خود را تجربه می‌کرد آماده این نبرد شد.

این عملیات در تاریخ ۵۹/۷/۲۳ در ساعت ۳ بعد از نیمه شب به قصد حمله به دشمن متجاوز از منطقه پراکندگی به سمت پل کرخه آغاز شد و در ساعت ۶ صبح قبل از روشن شدن هوا قرار بود کلیه گردان‌های تیپ از پل کرخه عبور کنند، ولی به‌علت محدود بودن پل و این که در پل شناور احداث شده بر روی رودخانه کرخه در حرکت تانک‌ها اختلالاتی به‌وجود آمد، از پل فلزی ثابت که شدیداً زیر آتش توپخانه دشمن بعضی قرار داشت، عبور بسیار محدود انجام می‌شد، بنابراین یگانها با یک ساعت و نیم تأخیر (یعنی ساعت ۷/۳۰) در روشنایی روز عملیات خود را آغاز کردند. یگان‌هایی که در این عملیات شرکت داشتند عبارت بودند از ۲ گردان پیاده و ۲ گردان زرهی با پشتیبانی توپخانه لشکری از لشکر ۲۱ حمزه و یک گردان سوار زرهی از مرکز زرهی شیراز که در حال عبور از پل بودند. با توجه به اطلاعات ناقص و عدم شناسائی دقیق وضعیت دشمن (به‌علت محدود بودن زمان و عدم آگاهی از استعداد، توان و امکانات دشمن) و این که لشکر ۲۱ حمزه اولین عملیات جنگی خود را تجربه می‌کرد و از طرفی اعتماد فرماندهان به اطلاعات محدود ارائه شده از سوی عناصر محلی، موجب شد که فرماندهان وقت لشکر و تیپ با اعتماد و اطمینان کامل از صحت اطلاعات دریافت شده این عملیات را

طراحی و به مرحله اجرا بگذارند، به طوری که به یگانهای تکور دستور داده بودند پس از عبور از پل بدون پیاده شدن از خودروهای حامل نفرات، روی جاده آسفالت به سرعت به طرف سه راهی جاده دهلران و چنانچه معروف به قهوه‌خانه حدود ۶ الی ۷ کیلومتری از سرخه نادری و سایت پنج حرکت کنند. در آن زمان من با درجه ستوانی فرماندهی دسته خمپاره انداز ۱۲۰م گردان ۱۳۱ و مأموریت پشتیبانی آتش گروهان‌های تکور گردان را به عهده داشتم. ما پشت سر گروهان‌های پیاده در حرکت بودیم که پس از عبور تعدادی از یگان‌ها و ادوات زرهی خودی از پل کرخه، دشمن با توجه به این که کاملاً روی پل دید داشت، پل کرخه را زیر آتش شدید توپخانه خود قرار داد، در نتیجه تعدادی از ادوات زرهی در اثر ترکش گلوله توپخانه به داخل رودخانه سقوط کرده و عناصری از پرسنل به شدت مجروح و عده‌ای شهید شدند. من و کارکنان تحت فرماندهی‌ام به هر نحو ممکن از پل عبور کرده و زیر آتش شدید توپخانه دشمن خود را به آن سوی پل کرخه رساندیم و با استقرار هر چهار قبضه خمپاره‌اندازها در مکانی مناسب شروع به تیراندازی با خمپاره و دادن پاسخ به دشمن متجاوز شدیم، پس از این که یگان‌های تکور ما چند کیلومتر جلوتر رفتند، دسته خمپاره نیز به صورت تاکتیکی - دو قبضه آتش و دو قبضه حرکت - تغییر موضع داده و به جلوتر نقل مکان کرده و پس از استقرار در محل جدید با برپا کردن و استقرار قبضه‌های خمپاره شروع کردند به تیراندازی برای پشتیبانی از یگانهای پیاده که بعد از یکی دو ساعت کلیه گلوله‌های خمپاره که همراه قبضه‌های خمپاره‌انداز بود، تیراندازی شد و دیگر گلوله ای باقی نماند.

محلی را که من به همراه چند نفر دیگر در آن جا مستقر بودیم، تا محل استقرار دشمن حدود ۸۰۰ متر فاصله داشت و نفربر زرهی حامل فرمانده لشکر نیز در همین محل موضع گرفته بود. متأسفانه در این محل شاهد آتش گرفتن تعداد

زیادی از نفربرها و تانک‌ها و خودروهای حامل نفرات بودیم و تانکی که روی جاده در نزدیکی ما قرار داشت یک دستگاه تانک چيفتن بود که پس از اصابت موشک، آتش گرفت و نفرات داخل آن دائماً فریاد می‌کشیدند و تقاضای کمک می‌کردند، اما به‌علت شدت آتش در اطراف تانک کسی قادر به کمک به آنها نبود. حدود ۱۰ دقیقه صدای ناله آنها به گوش می‌رسید، اما بعد از لحظاتی صدای آنها قطع و تانک نیز منفجر شد. صحنه بسیار دردناکی بود، تانک‌ها و نفربرها و خودروها یکی پس از دیگری مورد اصابت موشک‌های هدایت شونده دشمن قرار می‌گرفتند، به‌طوری که یکی از درجه‌داران دسته خمپاره‌انداز در حال عقب نشینی از پهلوی به یک دستگاه خودرو گاز ۶۶ که حامل نفرات بود آویزان شد، اما موشک دست راست وی را قطع کرده و مشارالیه از خودرو به زمین پرتاب شد.

بعد از مدتی نفربر حامل فرماندهی لشکر نیز از منطقه درگیری دور شد. به رانندگان حامل خمپاره‌اندازها دستور داده شد به عقب برگردند و نزدیک پل مستقر شوند. من به همراه تعدادی از پرسنل حدود ۱۰۰ متر جلوتر از موضع قبلی حرکت کرده اجباراً در داخل یک شیار درفاصله حدود ۷۰۰ متری از دشمن زمینگیر شدیم و تا ساعت ۴ بعدازظهر در آنجا ماندیم. کلیه نفرات به عقب برگشته بودند، منطقه مملو از تانک و خودروهای سوخته بود. از طرفی به‌علت شدت آتش دشمن امکان برگشتن به عقب برای ما وجود نداشت. چون دشمن حتی افراد در حال عقب نشینی را با موشک هدایت شونده مورد هدف قرار می‌داد. به خاطر گرمی هوا و تمام شدن آب قمقمه‌های همراه، افراد به‌منظور رفع تشنگی به‌ناچار از پوست هندوانه که قبلاً توسط تعدادی از کارکنان مصرف شده و در اطراف ما پراکنده بود استفاده می‌کردند، تا اینکه در یک فرصت مناسب و کم شدن حجم آتش دشمن تصمیم گرفتیم به عقب برگردیم.

ما حرکت خود را آغاز کرده بودیم که دشمن بعد از لحظاتی متوجه ما شد، آتش کالیبر کوچک را بر روی ما باز کرد و تعدادی را مورد اصابت قرار داد. یک گلوله نیز به قسمت پاشنه پوتین راست من اصابت کرد، اما الحمدلله صدمه‌ای به من وارد نشد. از همراهان یک نفر در بین راه به شهادت رسید و نفر دیگری را که به شدت مجروح شده بود، با کمک دیگران به داخل شیار و سپس زیرپل کوچکی انتقال دادیم. بعد از پانسمان زخم وی، با بستن دستمال گردن - چفیه - و استراحت کوتاه و با انجام شناسایی دقیق منطقه، خیز به خیز به عقب برگشتیم. در نزدیکی پل کرخه متوجه شدیم که با این شکست سخت متأسفانه کلیه کارکنان شرکت کننده در عملیات متفرق شده و حتی تعداد بسیاری از کارکنان از پل کرخه عبور کرده، کیلومترها به عقب برگشته و اطراف شهر دزفول و اندیمشک مستقر شده‌اند.

ما به همراه تعدادی از کارکنان گردان در اطراف پل در ارتفاعات نزدیک به پل کرخه مستقر شدیم و آن مجروح و یک نفر دیگر که مجدداً مجروح شده بود با یک دستگاه آمبولانس به عقب تخلیه شدند. حدود ساعت ۹ شب با برگشتن نیروهای یگان، گردان مجدداً شکل گرفت و مأموریت پدافند از پل کرخه و ارتفاعات خرولی در غرب رودخانه به گردان ۱۳۱ محول شد.

نهم آبان ۵۹ و جبران شکست

از تاریخ ۵۹/۷/۲۴ مأموریت پدافند از منطقه ارتفاعات خرولی در غرب رودخانه کرخه در مسافت حدود ۲۵ کیلومتری از شهر اندیمشک به گردان ۱۳۱ محول شد که بعد از دریافت مأموریت پدافند، نیروهای دسته خمپاره را جمع آوری و بعد از شناسایی منطقه در یک محل مناسبی پشت ارتفاعات خرولی هر چهار قبضه خمپاره انداز ۱۲۰م را با فاصله استاندارد از یکدیگر

مستقر کردیم. سپس با ذخیره کردن مهمات خمپاره و استقرار دیده‌بان در محل مناسب، دیدگاه نگهبانی در بالای ارتفاعات و تهیه سنگرهای انفرادی در اطراف سنگر دیده‌بان، تحرکات دشمن زیر نظر گرفته شد و روی مواضع اجتماعی و خودروهای زرهی دشمن ثبت تیر انجام شد. در اثر مهارت‌ها و دقتی که کارکنان دسته خمپاره انداز در مدت استقرار در مواضع کسب کرده بودند، تعدادی از تانک‌های دشمن را با خمپاره مورد اصابت قرار داده و به آتش کشیدند و همچنین مهمات بسیار زیادی را برای روزهای آینده ذخیره کردیم، پس از آن تا ۸ آبان ماه ۱۳۵۹ درگیری چندان مهمی بین نیروهای خودی و دشمن بعثی عراق در منطقه به‌جز مبادله گلوله‌های خمپاره و توپ مورد دیگری وجود نداشت، اما در حدود ساعت ۳ بعد از نیمه شب مورخ ۵۹/۸/۹ آتش شدید دشمن بر روی منطقه پدافندی ما آغاز شد که نشان از «آتش تهیه»^۱ دشمن داشت.

این گلوله باران همچنان ادامه داشت و ما نیز خود را برای مقابله با یک تهاجم گسترده دشمن آماده کرده بودیم، اما با توجه به گستردگی آتش در مراحل اولیه امکان مقابله فراهم نشد. دشمن به‌منظور تصرف ارتفاعات خرولی و منطقه سرپل کرخه جهت دسترسی به فرودگاه اضطراری که در شرق رودخانه قرار داشت و همچنین امکان تصرف شهرهای دزفول و اندیمشک و محاصره شهر اهواز کلیه امکانات خود را به‌کار گرفته بود، با این حال خوشبختانه نیروهای خودی با توجه به تجربه شکست سخت روز ۲۳ مهرماه سال ۱۳۵۹ با آمادگی کامل انتظار چنین روزی را می‌کشیدند تا شکست قبلی را تلافی کنند.

۱. آتش تهیه: حجم آتش کلیه سلاح‌هایی است که قبل از تهاجم نیروهای تک‌ور بر روی مواضع طرف مقابل اجراء می‌شود و موجب تسهیل حرکت نیروهای تک‌ور می‌گردد.

تیراندازی خمپاره ۱۲۰مم خودی حدود ۱۰ دقیقه بعد از اجرای آتش شدید دشمن برای مقابله با آتش نیروهای متجاوز که قبلاً نقاط حساس را ثبت تیر کرده بود، آن چنان با شدت آغاز شد که در فاصله بسیار کوتاه موجب کاهش شدید آتش دشمن گشت. این وضع آن قدر ادامه داشت که لوله خمپاره اندازه‌ها در اثر تیراندازی به شدت سرخ شده بود. اجرای این آتش‌ها برای جلوگیری از هجوم دشمن و وارد آوردن خسارت به آنان رضایت بخش بود، با وجود این در مراحل اولیه دشمن موفق شد به پل کرخه نزدیک شود و دسته خمپاره انداز گردان که حدود ۲ کیلومتری در غرب پل کرخه مستقر بود از ماجرای موفقیت اولیه دشمن بی‌خبر مانده و در نتیجه مهمات به خمپاره‌اندازها نمی‌رسید.

در این هنگام گروه‌بان منصوری فر (گروه‌بان دسته خمپاره انداز) به من که در اثر اصابت ترکش به ران پای چپ مجروح شده و در داخل سنگر بودم، اطلاع داد که مهمات تمام شده و هر چهار قبضه دیگر مهماتی در اختیار ندارند، ایشان هم آمده بود تا از من کسب تکلیف کند. من هم بعد از لحظه‌ای تفکر به ایشان ابلاغ کردم کلیه افراد دسته را آماده باش داده و به آنها ابلاغ کنید اسلحه‌های انفرادی خود را با مهمات مورد نیاز برداشته و به بالای ارتفاع و در داخل سنگرهای انفرادی که از قبل تهیه شده بود رفته و در آن مستقر شوند تا مانند سربازان تک تیرانداز با دشمن مقابله کنند. خود نیز اسلحه‌ای برداشته درحالی که لنگان لنگان حرکت می‌کردم به دیدگاه رفتم. بعد از واریسی منطقه ناگهان مشاهده کردم در داخل شیار آن سوی ارتفاع حدود ۱۴ نفر از عناصر دشمن در حال استراحت هستند و تعدادی از آنان مشغول خوردن صبحانه بودند، با دیدن آنها دو نفر از درجه‌داران به نام‌های گروه‌بان یکم خرمی و گروه‌بان یکم دهنوی که اهل کرمانشاه و از درجه‌داران

شجاع و جسور دسته به‌شمار می‌رفتند، از من اجازه خواستند تا سربازان عراقی را از بین ببرند.

من ضمن اعلام هماهنگی، دونفر دیگر را همراه آن‌ها روانه کرده و با مشخص کردن مسیر حرکت آن‌ها، آن ۴ نفر به‌صورت خزیده جلو رفته و با پرتاب دو نارنجک دستی در بین آن‌ها و باز کردن آتش شدید، هر ۱۴ نفر از عناصر دشمن را بدون اینکه فرصت عکس العمل به متجاوزین بدهند، به هلاکت رساندند. در اثر این حرکت بسیار خوب این چندنفر، روحیه عناصر دسته چندین برابر شده و همگی افراد دسته به‌سوی دشمن هجوم برده و افراد دیگری از دشمن را که در اطراف پراکنده بودند دنبال کرده و در یک رزم تن به تن تعداد زیادی از عناصر دشمن را به هلاکت رساندند.

در همین زمان بود که معاونت تیپ (سرهنگ پورداراب) در محل حضور یافت و با ملاحظه خمپاره‌های بدون فعالیت ابتدا ناراحت شد و تصور کرد که کارکنان خمپاره‌ها را رها و فرار کرده‌اند، ولی با حضور در دیدگاه دریافت که کلیه افراد اسلحه انفرادی به‌دست گرفته، همانند سربازان پیاده شجاعانه در حال نبرد تن به تن با دشمن بعضی هستند. ایشان با مشاهده این وضعیت اظهار داشت: «با دیدن این صحنه و ایثار و از خود گذشتگی‌ها و رشادت‌ها، اشک شوق و امید در چشمانم حلقه زده است».

بعد از این که من به حضور ایشان رسیدم، درحالی‌که در اثر ترکش، مقداری پای چپم خون ریزی داشت، ایشان بی‌نهایت تشکر و قدردانی نمود و اعلام داشتند به‌زودی نیروهای کمکی خواهند رسید. من بعد از لحظاتی به‌سوی افراد دسته برگشته و دیدم یک گروهان از نیروهای خودی به فرماندهی سروان امامی جهت کمک به دسته خمپاره ، دشمن را دنبال کرده و کلیه افرادی که از عناصر دشمن درداخل

شیارهای اطراف مستقر بودند، یافته و آن‌ها را به هلاکت رسانده و نبرد تن به تن به شدت ادامه داشت. هنگامی که فرمانده گروهان (سروان امامی) دست خود را به منظور هدایت یگان تحت فرماندهی بالا برده بود و به افراد اشاره می‌کرد که به دشمن هجوم ببرند، کف دست ایشان مورد اصابت گلوله قرار گرفت و از صحنه خارج شد.

با توجه به حالت تهاجمی که کلیه نیروهای خودی کسب کرده بودند روحیه تازه‌ای پیدا کرده و با دنبال کردن عناصر دشمن در حال فرار، شکست بسیار سختی به دشمن وارد کردند و تعدادی را به اسارت گرفتند، تعداد زیادی از تجهیزات و وسائل و خودروهای دشمن به آتش کشیده شد و یکی از فرماندهان رده بالای ارتش متجاوز عراق نیز در این عملیات به اسارت درآمد. در این عملیات زیبایی‌های اولین پیروزی رزمندگان اسلام بعد از شکست ۲۳ مهرماه با عنایت خداوند متعال به مرحله ظهور رسید، همین پیروزی جان تازه‌ای به رزمندگان دلیر اسلام داد و زمینه ساز پیروزی‌های عملیات بعدی گشت و چنان درس عبرتی به دشمن بعثی داده شد که تا آغاز عملیات فتح المبین توسط نیروهای میهن اسلامی دشمن هیچ‌گاه به فکر عملیات در این منطقه نیفتاد.

شهادت همسنگران

مدتی بعد از پیروزی در عملیات نهم آبان سال ۵۹ یعنی در تاریخ ۵۹/۸/۲۳ به علت زخمی شدن فرمانده گروهان یکم گردان ۱۳۱ فرماندهی دسته خمپاره انداز ۱۲۰م گردان به فرد دیگری محوّل و خود به سمت فرمانده گروهان یکم گردان منصوب شدم. در اولین روزهای حضور خود در

گروهان یکم که به نام گروهان اشک معروف بود، هر روز از نحوه استقرار، مواضع و سنگرهای پدافندی کارکنان بازدید می‌کردم. به علت کم تجربه‌گی و کمبود امکانات در سنگرسازی، سقف اغلب سنگرها باز بود و فقط گودالی حفر شده و به وسیله کانال‌های ارتباطی به هم وصل گشته و به منظور جلوگیری از نفوذ نور آفتاب چادر انفرادی روی آن کشیده شده بود. سنگر من و سه نفر همراه نیز به همین شکل بود. همانند روزهای قبل در دومین هفته از حضور خود در این گروهان در حالی که از میان سه سربازی که در آن سنگر بودند ۲ نفر در حال استراحت و یکی مشغول تهیه صبحانه در خارج سنگر بود، من بعد از نماز صبح با توجه به هوای ملایم سحرگاهی برای سرکشی به مواضع گروهان از یک سمت شروع به بازدید کردم، دشمن گه گاهی با توپخانه تیراندازی می‌کرد، برخی از کارکنان مشغول مرتب کردن سنگر خود بودند و برخی نیز بعد از فارغ شدن از پست نگهبانی مشغول استراحت بودند. بعد از یک ساعت که برگشتم، مشاهده کردم گلوله توپ به داخل سنگر ما اصابت کرده و هر سه نفر سربازان به شهادت رسیده بودند، یکی از این سربازان که اهل شمال کشور عزیز بود، در بین دفتر یادداشت خود نام من را با تصاویری از تفنگ‌ژ ۳ و خمپاره ۱۲۰ ترسیم کرده بود، این تصویر در داخل وسایل شخصی او قرار داشت و فرصت پیدا نکرد تا آن را به من بدهد؛ روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

ارتفاعات تپه چشمه

با توجه به این که مدت سه ماهی بود که در منطقه حضور داشتم و به مرخصی اعزام نشده بودم، پدر و مادرم از وضعیت من بی‌اطلاع بودند. در اثر ناراحتی مادرم، پدر به همراه دایی و برادر بزرگترم به دیدن من به منطقه استقرار

لشکر در شهر دزفول آمدند که از طریق قرارگاه لشکر به من اطلاع داده شد که ملاقاتی دارم. من هم شبانه به دیدن آن‌ها رفتم و شب را در شهرستان اندیمشک کنار آنها بودم. تیراندازی توپخانه خودی و دشمن و گلوله‌های منور پرتابی توسط دشمن که در طول شب ادامه داشت و صدای آن به گوش می‌رسید برای آنان ضمن ایجاد دلهره و وحشت بسیار جالب بود و تازگی داشت. روز بعد به منطقه مراجعت کردم و پس از یک پدافند طولانی در غرب رودخانه کرخه (پل نادری)، گروهان یکم جهت تجدید سازمان و کسب آموزش‌های لازم به منطقه عقب تیپ به‌نام سبزآب برای مدت یک‌ماه به شرق رودخانه کرخه نقل مکان کرد. این ماموریت در اوائل اسفند ماه سال ۵۹ انجام شد و فرصت خوبی بود برای سازماندهی و تجدید قوا، بنابراین در این مدت با اجرای آموزش و تمرین‌های سخت بدنی برای ورزیدگی و مقاومت جسمانی کارکنان فعالیت بسیار خوبی آغاز شد.

در تاریخ ۱۳/۱/۱۳۶۰ فرمانده گردان به اتفاق فرمانده گروهان به قرارگاه تیپ احضار و ماموریت انجام تک محدود حمله به دشمن یا یک گروهان در یک منطقه محدود و تظاهر به یک عملیات وسیع جهت منحرف کردن توجه دشمن در محور کرخه- دزفول در غرب رودخانه کرخه و ارتفاعات سپتون به‌منظور تصرف ارتفاعات تپه موشکی و تپه چشمه به من فرمانده گروهان یکم گردان ۱۳۱ ابلاغ شد. کارکنان گروهان پس از یک ماه استراحت و اجرای ورزش‌های رزمی و سنگین با وضعیت جسمانی خوب و آموزش‌های لازم آمادگی عملیات را کسب کرده بودند، ضمن این که گروهان از روحیه بسیار خوبی برخوردار بود و کلیه عناصر یکپارچه آماده اجرای هر نوع ماموریت بودند.

پس از دریافت دستور عملیاتی، سازماندهی برای رزم در گروهان را انجام داده، دستورات لازم به فرماندهان دسته و عناصر پشتیبانی گروهان

ابلاغ کردم، سپس برای اجرای شناسائی با تعدادی از کارکنان و فرماندهان دسته‌ها و مسئول مخابرات به ارتفاعات مزبور رفته و با فرمانده یگان همجوار (ستوان شرفیانی) ملاقات کردیم و اطلاعات مورد نیاز را از وی دریافت و نسبت به منطقه توجیه شدیم. بعد از آن حدود ۱/۵ کیلومتر از ارتفاعات به سمت پائین و جلو رفته (با استفاده از شیارها) اما خبری از دشمن نبود، ضمن اینکه امکان حرکت به جلو هم وجود نداشت، زیرا هر لحظه امکان جلب توجه دشمن نسبت به حضور ما و فاش شدن اجرای عملیات وجود داشت.

ما با دوربین منطقه را کاملاً مورد بررسی قرار دادیم و حدود ۱ الی ۱/۵ کیلومتر جلوتر عناصری از دشمن در حال دیده‌بانی مشاهده شدند. پس از واریسی دقیق منطقه به دیدگاه نیروهای خودی مراجعت نموده و با فرماندهی یکی از گردان‌های تیپ ۵۵ هوارد شیراز که در ارتفاعات سپتون مستقر بود و همچنین سروان صادقی‌گویا دیده‌بان توپخانه لشکر، ملاقات کرده و ایشان نیز ما را نسبت به منطقه و دشمن توجیه کردند. سپس هماهنگی لازم برای عبور از خط با یگان‌های مستقر در مواضع پدافندی به عمل آمد تا این که روز بعد (۶۰/۱/۱۴) آماده حرکت شده و دستورات و توصیه‌های لازم به کارکنان داده شد، نحوه حرکت و عملیات تشریح گردید و کارکنان نسبت به مأموریت کاملاً توجیه شدند. حدود ساعت ۴ بعدازظهر گروهان با چند دستگاه خودرو از منطقه پراکندگی پشت جبهه واقع در اطراف شهر اندیمشک به جلو حرکت خود را آغاز کرد و بعد از حدود دو ساعت به دیدگاه خودی در ارتفاعات سپتون رسیده و عناصر گروهان از خودروها پیاده شدند، زیرا می‌بایستی جهت سرازیر شدن از ارتفاع، حرکت بعدی بدون خودرو صورت می‌گرفت.

حدود ساعت ۷ بعد از ظهر که هوا نسبتاً تاریک و تقریباً گرگ و میش شده بود، مطابق سازمان برای رزم به حالت ستون و با استفاده از شیارهای موجود به طرف مواضع دشمن حرکت خود را آغاز کردیم. بعد از حدود یک ساعت راهپیمایی به منطقه‌ای رسیدیم که قبلاً به هنگام شناسائی، توانسته بودیم خود را به آن منطقه نزدیک کنیم. ساعتی در آن منطقه ساکت و آرام در انتظار مانده و حدود ساعت ۱۰ شب به صورت تاکتیکی (حرکت ستون) به طرف دشمن به حرکت ادامه دادیم. پس از گذشتن از ارتفاعات و تپه ماهورها، در طول مسیر حرکت، محل استقرار سلاح‌های سنگین و پشتیبانی را مشخص کرده و دستورات لازم به فرماندهان هر یک از قبضه‌های خمپاره‌اندازها و سایر سلاح‌های اجتماعی جهت انتخاب مواضع و آماده شدن سلاح‌ها برای تیراندازی داده شد. بقیه عناصر گروهان هم به حرکت خود ادامه داده تا این که آن قدر به دشمن نزدیک شده که صدای آنها را می‌شنیدیم. پس از انجام آخرین هماهنگی‌ها و اطمینان از عدم وجود میدان مین در مسیر حرکت به سوی دشمن دستور حمله به سنگرهای دشمن صادر شد.

هجوم برق آسا و صدای الله اکبر عناصر هجومی در دل شب آن چنان وحشتی در دل دشمن انداخت که در همان ساعت اولیه هجوم با کشته شدن تعدادی از عناصر دشمن بعضی بقیه پا به فرار گذاشتند و تعداد ۷ نفر نیز به اسارت درآمدند، تعقیب دشمن در حال فرار همچنان ادامه داشت و نیروهای رزمنده در تعقیب آنان به پیش می‌رفتند، تا اینکه به جاده آسفalte دهلران، عین خوش، کرخه رسیده و پس از اطمینان از عدم وجود دشمن در منطقه به بلندترین ارتفاعات یعنی همان تپه موشکی و تپه چشمه مراجعت و مشغول تهیه سنگر و جان پناه شدیم. از ۷ نفری که به اسارت درآمده بودند یک نفر از ناحیه پا مجروح شده بود و به سختی حرکت می‌کرد، این هفت نفر

را به گروه‌بان اوچ‌تپه جانشین دسته سوم گروهان سپردم تا با چند نفر دیگر آن‌ها را به عقب تخلیه کند. بعد از طی مسافتی گروه‌بان یکم اوچ‌تپه آن مجروح عراقی را که قادر به حرکت نبود، به‌دوش گرفته و آنها را به همین نحو به عقب تخلیه کرده، تحویل داد و مراجعت کرد.

محلّی که در این عملیات از دشمن پس گرفته شده بود با وجودی که یک منطقه حساس برای نیروهای خودی و دشمن به حساب می‌آمد و گروهان در آن محل مستقر شده بود، به‌علت موقعیت منطقه کاملاً به دشمن پهلوی داده، به‌طوری که دشمن در جناح چپ گروهان ما یعنی دشت سه راهی قهوه‌خانه و ده حسین آباد قرار داشت و گروهان تقریباً حدود ۷۰۰ متر در پهلوی دشمن نفوذ کرده و جلوتر رفته بود، به همین منظور پهلوی چپ گروهان تهدید می‌شد.

صبح روز ۱۳۶۰/۱/۱۵ فرا رسید، دشمن با توجه به تحرک سریع خود توانست حملات سنگین خود را با اجرای پاتک‌های پی‌درپی شروع کند. با عنایت به این که استعداد یگان ما فقط یک گروهان بود و به‌داخل دشمن نفوذ کرده بودیم، از مقابل و همچنین پهلوه‌های چپ و راست به‌شدت تهدید می‌شدیم و دشمن با اجرای پاتک‌های خود داشت به مواضع ما نزدیک و نزدیک‌تر می‌شد. تا ساعت ۸ صبح جز آتش توپخانه هیچ‌گونه کمک دیگری به گروهان ما نرسیده بود و دشمن به مواضع ما نزدیک شد، تا این که تعداد زیادی از کارکنان گروهان در یک نبرد تن به تن مجروح یا شهید شده و هر لحظه تلفات سنگین تر می‌شد. تانک‌ها از جناحین، سنگرهای حفره شده را مورد اصابت قرار داده و کارکنان را به شهادت می‌رساندند - در این میان سربازی در اثر موج انفجار گلوله تانک، کلیه لباس‌های تنش، ریش ریش شد و با وضع معجزه آسائی درحالی که تمام لباس او پاره شده بود از مرگ حتمی نجات یافت - در این وضعیت با استفاده از بی‌سیم از گردان تقاضای کمک کرده ولی به‌علت بُعد مسافت و

نبودن هیچ گونه جاده‌ای کمک به ما نرسید، تا اینکه یکی از درجه داران گردان شیراز که درموضع پدافندی سپتون - که شب قبل گروهان ما از آن‌ها عبور کرده بود- مستقر بودند و خدمه موشک‌انداز تاو - که یک موشک هدایت شونده بود- صدای من را فرمانده گروهان از بی‌سیم خود که در حال چرخاندن چانل فرکانس آن بوده، شنیده و ملاحظه می‌کند که موشک‌های گردان خودمان منتظر باز شدن جاده توسط لودر هستند، ولی آن درجه‌دار شجاع و با شرف گردان شیراز منتظر باز شدن جاده نشده و با جیب حامل موشک انداز تاو خود، از تپه سپتون سرازیر شده و خود را به نزدیکی گروهان ما رسانده و تانک‌هایی که از جناح راست به یگان ما نزدیک شده بودند، یکی پس از دیگری را مورد هدف و اصابت موشک قرار داد که با شلیک چهار گلوله موفق به آتش زدن چهار دستگاه از تانک‌های دشمن شد.

این حرکت درجه‌دار مزبور موجب تحریک احساسات کارکنان موشک اندازهای تاو گردان ۱۳۱ شده و آن‌ها نیز از تپه سرازیر شده و خود را به مواضع گروهان ما رساندند (گروهان قهرمانی و قنبری^۱) و جناح چپ گروهان را نیز آن‌ها توانستند با منهدم کردن دو دستگاه تانک پوشش داده و از پیشروی تانک‌ها جلوگیری کنند. با تخلیه مجروحین و شهدا جان تازه‌ای در بین کارکنان به وجود آمد و گروهان موفق شد حدود ۷ پاتک دشمن را دفع و تعداد شش دستگاه تانک را منهدم کند. در این عملیات تلفات دشمن آن‌چنان زیاد بود که جنازه‌های عراقی روی ارتفاع محل استقرار گروهان ما که بر روی هم افتاده بودند و امکان تخلیه و یا دفن اجساد توسط ما نیز وجود نداشت. بعد از چند روز هم بوی تعفن همه جا را پُر کرده و ما مجبور شدیم با استفاده از تاریکی

۱- گروهان قهرمانی و قنبری دو نفر از درجه داران گردان ۱۳۱ دسته موشک انداز تاو بودند که در این زمینه مهارت بسیار خوبی داشتند

شب به سوی اجساد رفته و با ریختن آهگ بر روی اجساد از بوی تعفن آنان راحت بشویم.

با توجه به اینکه گروهان ما به دشمن پهلوی داده بود، دشمن از راه دور با تیرمستقیم تانک‌ها کارکنان را مورد اصابت قرار می‌داد، این وضعیت به مدت دو ماه ادامه داشت و روزانه تلفات زیادی را از گروهان می‌گرفت، به‌طوری‌که تعداد عناصر نگهداری بسیار محدود شده بود. یک روحانی هم به‌نام حاج آقا تجری^۱ که اهل گرگان بودند، در این مدت دو ماه در این گروهان حضور داشتند و شاهد تلفات، شهادت‌ها و رشادت‌ها و فداکاری‌های جوانان از جان گذشته بودند. این روحانی با وجودی که از نظر دید شبانه ضعیف بودند، با این حال به دلیل کمبود سرباز شب‌ها در نگهداری شرکت می‌کردند و بعدها هم به سمت عقیدتی سیاسی لشکر منصوب شدند.

در هر حال وضعیت ناهنجار گروهان ما همچنان ادامه داشت و به منظور پوشش جناح راست یگان ما، گردان تصمیم گرفت گروهان دیگری از گردان ۱۳۱ به‌نام گروهان تهمتن را در جناح راست گروهان مستقر کند، با پوشش این جناح تا اندازه‌ای از این سمت اطمینان خاطر حاصل شد، اما جناح چپ همچنان مورد تهدید بود و به‌علت وارد شدن تلفات زیادی به گروهان، اجباراً گردان تصمیم به تعویض گروهان گرفت و ما جهت تجدید سازمان و سازماندهی به منطقه عقب مراجعت

^۱ - یکی از روحانیون مبارز زمان ستم شاهی بودند که بارها در زندان‌های رژیم شکنجه شدند و در مدتی که در گروهان حضور داشتند، موجب تقویت روحیه سربازان بودند.

کردیم؛ تپه چشمه هم بعدها به علت شهادت یک درجه دار شجاع و دلاور گروهان به نام دهنوی^۱ به نام تپه دهنوی نام گرفت.

عشق به شهادت

پس از مراجعت گروهان به عقب در محلی در حوالی اندیمشک استقرار یافته و در ساختمان‌های مربوط به وزارت نیرو به نام سبزآب مستقر شدیم. ما مشغول تجدید سازمان گروهان و آموزش کارکنان بودیم که من در تاریخ ۱۳۶۰/۶/۲۸ به قرارگاه گردان در غرب رودخانه کرخه احضار شدم و همراه فرمانده گردان ۱۳۱ عازم قرارگاه تاکتیکی تیپ شدیم. پس از صحبت‌های فرمانده تیپ مشخص شد که در تاریخ ۱۳۶۰/۶/۳۱ لشکر ۲۱ حمزه می‌بایستی به منظور جلب توجه دشمن در منطقه عملیاتی غرب دزفول از سه جناح تک ایزدائی اجرا کند - جهت جلب توجه دشمن و منحرف کردن آن به منظور تسهیل در عملیات حصرآبادان یا ثامن الائمه که در منطقه آبادان قرار بود انجام شود.

پس از ابلاغ مأموریت توسط فرماندهی تیپ، قرار بر این شد که تیپ یک با استعداد یک گروهان با عبور از خط پدافندی گروهان دوم گردان ۱۳۸ (به فرماندهی ستوان سعید پوررضایی)^۲ که در منطقه آزاد شده عملیات قبلی مستقر بودند یعنی ارتفاعات تپه چشمه و موشکی عبور کرده و تک ایزدائی را

۱. گروهبان دهنوی یکی از درجه داران بسیار شجاع و دلیر گروهان بود که در طول جنگ تحمیلی تلاش فراوانی از خود نشان داد. ایشان اهل کرمانشاه بودند و در ارتفاعات تپه چشمه به درجه رفیع شهادت نائل آمدند.

۲- سرهنگ سعید پوررضائی فعلاً به عنوان کارشناس دریکی از معاونت‌های س.ک.ن.م مشغول خدمت هستند.

به سمت جاده اندیمشک دهلران انجام دهد . و فرمانده تیپ به لحاظ این که در عملیات قبلی گروهان یکم گردان ۱۳۱ یعنی گروهان ما در این منطقه عمل نموده بود و آشنائی به منطقه داشت مجدداً این گروهان را انتخاب نموده و مأموریت را به فرمانده گردان و نهایتاً گروهان یکم تحت فرماندهی من ابلاغ فرمودند. ضمن این که قرار بود همزمان تیپ ۲ لشکر ۲۱ در محور شوش در ارتفاعات تپه سبز ، و تیپ ۳ لشکر در محور بین شوش و اندیمشک با عبور از رودخانه کرخه ، تک ایذائی را هم زمان شروع بنمایند . دراین عملیات با توجه به تلفات قبلی گروهان یکم ، گردان ۱۳۱ ، استعداد گروهان ما بسیار پائین بود. به طوری که کل آمار حاضر حدود ۸۰ نفر بودند و فرماندهان دسته های گروهان عبارت بودند از دسته یکم ستواندوم وظیفه تفضلی فرماندهی دسته دوم ستواندوم وظیفه طباطبائی و فرماندهی دسته سوم را نیز ستوان یوسفی که قبلاً درجه دار ارتش بود پس از اخذ دیپلم به آموزشگاه افسری راه یافته و پس از طی آموزشگاه به درجه ستوانسومی نائل گردیده بود. با توجه به اینکه رسته وی آجودانی بود بنا به تقاضای شخصی و عرق اسلامی از آجودانی لشکر به گروهان ارکان دسته ادوات گردان ۱۳۱ مأمور شده بود. زمانی که گروهان ما در تپه موشکی قرار داشت درجناح راست گروهان به عنوان دسته شناسایی انجام وظیفه میکرد و به خاطر این که با فرمانده گروهان خود اختلاف سلیقه داشت به تقاضای شخصی به طور داوطلب به گروهان یکم گردان مراجعه نمود و ایشان قبل از عملیات ۱۳۱/۶/۱۳۶۰ حدود ۱۰ الی ۱۵ روز بیشتر نبود که درگروهان ما حضور یافته بود و درشب عملیات نیز بیشتر از مابقی کارکنان، داوطلب شرکت در عملیات بودند تا این که عملیات مزبور نزدیک شد در فرصت باقیمانده سازماندهی رزمی انجام شده و تمرینات بر روی ماکت و زمین مشابه، تمرین شد و در

شب عملیات گروهان از منطقه تجمع خود حرکت کرده و خود را به موضع تک یعنی مواضع گروهان دوم گردان ۱۳۸ مستقر در تپه چشمه رسانید و من در آنجا با دیده بان توپخانه لشکر ستواندوم احمد آرامی^۱ آشنا شدم ، متأسفانه با وجودی که چند ساعتی به شروع عملیات نمانده بود بعلت عدم ابلاغ مأموریت از سوی لشکر دیده بان توپخانه از شروع این عملیات اظهار بی اطلاعی نمود و لذا خارج از قواره سلسله مراتب فرماندهی، من با دیده بان توپخانه هماهنگیهای لازم را بعمل آورده و ایشان شماره فرکانس بی سیم خود را در اختیار من قرار داد تا چنانچه درحین درگیری نیازی به پشتیبانی آتش توپخانه بود، با وی تماس گرفته شود تا پشتیبانی آتش توپخانه انجام شود .

ضمناً در این عملیات قرار بود گروهان یکم گردان ۱۳۸ که در پادگان دوکوهه اندیمشک در فاصله ۵۰ کیلومتری عقب لشکر مستقر بود. احتیاط گردان ۱۳۱ را تشکیل داده در صورت نیاز قرارشد وارد عمل بشود. در هر حال عملیات حدود ساعت ۱۱ شب آغاز گردید و ما پس از عبور از خط گروهان دوم گردان ۱۳۸ از دو جناح - دسته یکم در جناح راست و دسته دوم در جناح چپ - و دسته سوم در احتیاط - قرار بود دسته سوم پس از حرکت در داخل شیار بین نیروی خودی و دشمن استقرار یافته در صورت نیاز وارد عمل شود - من به همراه فرمانده دسته سوم ستوان یوسفی با سایر کارکنان در حرکت بودیم و با بی سیم حرکت دو دسته هجومی را کنترل و هدایت می کردم دسته یکم گروهان ما بدون هیچگونه مانعی موفق شد خود را به نزدیکی دشمن برساند و در سکوت مطلق آماده اجرای دستور هجوم بود. دسته دوم نیز اطلاع داد به میدان مین برخورد نموده است. ضمن دادن دستورات لازم به فرمانده دسته دوم در خصوص دور زدن میدان مین یا

۱. سرهنگ توپخانه احمد آرامی که هم اسم من بودند و اکنون به افتخار بازنشستگی نائل آمده اند.

بازکردن معبر با کمک تیم مهندسی همراه دسته دوم اقدام نماید. معاون دسته احتیاط (گروه‌بان اوچ‌تپه) را توجیه کرده تا ضمن حفظ آمادگی به گوش باشد، به محض ابلاغ مأموریت در هر نقطه وارد عمل بشود. من و سرباز بی‌سیم‌چی همراه با فرمانده دسته سوم ستوان یوسفی حرکت کردیم و خود را به دسته دوم رساندیم. در آن‌جا در حالی که تیم مهندسی مشغول بازکردن میدان مین بود، در اثر برخورد یکی از سربازان به یک تله منور و با پرتاب آن به هوا منطقه روشن شد و این روشنایی با وجودی که حدود منطقه میدان مین را به ما نشان داد و متوجه راه عبور درمیدان مین شدیم، متأسفانه باعث جلب توجه دشمن و فاش شدن عملیات شد و دشمن شروع به تیراندازی کرد، به همین دلیل از طرف ما هم دستور هجوم صادر شد. درگیری سختی بین نیروهای خودی و نیروهای متجاوز به‌وقوع پیوست و به‌خاطر زخمی شدن تعداد زیادی از کارکنان دسته دوم، به‌ناچار دسته سوم (احتیاط) جهت کمک به دسته دوم به جلو احضار و وارد عمل شد.

من در حالی که با ستوان یوسفی در حرکت بودیم، نارنجکی از سوی نیروهای دشمن به طرف ما پرتاب شد که متأسفانه ستوان یوسفی از ناحیه پا شدیداً مجروح و با کمک سرباز بی‌سیم‌چی (سرباز خلج) به داخل شیاری کشیده شد، در همان حال من به دو نفر دیگر که در آن نزدیکی بودند دستور دادم که ستوان یوسفی را به عقب تخلیه کنند. در این هنگام دسته سوم خود را به نزدیکی ما رسانیده و با کمک بچه‌های دسته دوم موفق شدند سنگرهای دشمن را نابود و آن‌جا را از وجود دشمن پاک کنند، دشمن که توان مقابله با نیروهای ما را نداشت پس از کشته شدن تعدادی مابقی پا به فرار گذاشتند.

بعد از ستوان یوسفی مسئولیت هدایت دسته به گروه‌بان اوچ‌تپه معاون فرمانده دسته واگذار شد - درحالی که دسته ادوات گروهان به

فرماندهی گروهان بهرامی با خمپاره ۸۱ عملیات گروهان را با آتش پشتیبانی می‌کرد - و برابر اطلاعاتی که به من رسید دسته یکم تلفات سنگینی به دشمن وارد کرده بود. گروهان کاکاسلطان از درجه‌داران شجاع دسته یکم با بی‌سیم اطلاع داد که تعدادی از عناصر دشمن را کشته و چند نفر را نیز به اسارت گرفته است، اما دشمن دارد برای پاتک به آن‌ها آماده می‌شود. در این هنگام من به همراه بی‌سیم‌چی و چند نفر از کارکنان تقریباً در خط‌الرأس ارتفاعی که قبل از عملیات، دشمن در آن مستقر بود و توسط دسته‌های یکم و دوم تصرف شده بود، به طرف دسته یکم در حرکت بودیم و لحظاتی را در یک محل ایستاده و من مشغول صحبت با بی‌سیم بودم که ناگهان متوجه شدم یک نفر دست چپ مرا گرفته و به‌طرف خود می‌کشد، این حرکت به‌قدری محکم بود که گوشی بی‌سیم که در دست دیگر من قرار داشت از محل خود جدا شد و سرباز حامل بی‌سیم به‌طرف دیگر به زمین خورد.

من به فکر اینکه یکی از کارکنان خودی دست من را گرفته و می‌کشد، با عصبانیت خطاب به وی گفتم بچه دست مرا چرا گرفته‌ای، که ناگهان دیدم گروهان اوچ‌تپه که در نزدیکی ما قرار داشت و در تاریکی شب من متوجه او نشده بودم، ایشان دریافته بود کسی که دست مرا گرفته و می‌کشد، از افراد دشمن است به همین دلیل با کلنگ چاه کنی که همیشه برای تهیه سنگر همراه داشت و آن را به فانوسقه خود متصل می‌کرد، آنچنان به شکم سرباز دشمن زد که با فرو رفتن کلنگ به شکم وی خون پلید نامبرده بر روی من پاشیده شد. بعداً ما متوجه شدیم در محلی که من و چند نفر همراه ایستاده‌ایم، درست سنگر دیده‌بانی عناصر عراقی بوده که سقف آن پوشیده شده و هم سطح منطقه اطراف گردیده بود. ما بعد از کشته شدن فرد عراقی تازه متوجه یکی دیگر از سربازان دشمن شدیم که درست زیر پای ما در داخل سنگر بود و از روزه‌ای که به بیرون قرار داشت تیراندازی

می‌کرد که ، با پرتاب یک نارنجک توسط یکی از سربازان خودی به داخل سنگر دشمن، آتش آن خاموش شد .

بعد از این ماجرا ما به طرف دسته یکم به حرکت درآمدیم و متوجه عناصر زیادی از مزدوران بعثی شدیم که به سمت دسته یکم در حرکت بودند ؛ لحظاتی بعد درگیری سختی شروع شد، فرمانده دسته یکم اطلاع داد تعداد زخمی‌ها بسیار زیاد است که به وی دستور داده شد ضمن تخلیه زخمی‌ها به عقب، افراد باقیمانده را جهت ملحق شدن به بخش مرکزی منطقه حرکت دهد. در این هنگام یکی از کارکنان که از عقب اطلاعات گرفته بود، تعداد زخمی‌ها را حدود ۴۱ نفر اعلام کرد که با توجه به آمار گروهان شرکت کننده در رزم تقریباً نصف یگان مجروح و تعدادی نیز به همراه مجروحین به عقب برگشته بودند . مراتب به اطلاع فرمانده گردان رسید و من برای وارد عمل شدن گروهان احتیاط گردان تقاضای کمک کردم - یعنی گروهان یکم گردان ۱۳۸ - فرمانده گردان (سرهنگ جعفر خوشدل) ضمن صدور دستور مقاومت اعلام کرد یگان احتیاط هنوز به موضع تک نرسیده و به محض رسیدن، به کمک شما خواهد آمد .

درگیری در داخل مواضع دشمن به شدت ادامه داشت، این درگیری تا حدود ساعت ۵/۳۵ به طول انجامید، ولی نیروی کمکی به ما نرسید. هوا نیز کم‌کم در حال روشن شدن بود. من از فرصت باقیمانده استفاده کرده کلیه کارکنان باقیمانده گروهان را به اطراف خود فرا خواندم. متوجه شدم عده بسیار کمی باقی مانده‌اند و چند نفر دیگر نیز مجروح شده و قادر به حرکت نیستند. به چند نفر مأموریت داده شد مجروحان را به عقب تخلیه کنند که بعد از تخلیه شدن آن‌ها درمجموع تعداد کارکنان موجود به هفت نفر رسیده بود که دو نفر درجه داران شجاع و دلیر دسته یکم و سوم (اوچ‌تپه

و گروهبانیکم کاکاسلطان) و یک نفر بی سیم چی و سه سرباز دیگر بودند، اجباراً تصمیم گرفتم با حرکت تاکتیکی، خود و عناصر همراه را به عقب هدایت کنم. به همین منظور ابتدا با پراکنده شدن در منطقه و تیراندازی شدید دشمن را سرگرم نموده تا اطمینان حاصل شود مجروحین به عقب رسیده اند الحمدا... این کار انجام شد و آنها موفق شدند خود را به عقب برسانند. با از دست رفتن زمان و روشن شدن هوا، دیگرعقب رفتن ما هفت نفر امکان پذیر نبود، زیرا تنها راه عقب رفتن مستلزم عبور از ارتفاعی بود که نیروهای خودی در شیب پشت آن قرار داشتند و بدون شک پس از عبور از شیار در بالا رفتن از ارتفاع همگی مورد اصابت تیر مستقیم دشمن قرار می گرفتیم. دشمن داشت نزدیک می شد، ما مجدداً دور هم جمع شده و به اتفاق هم مقداری عقب تر آمده درست در پائین ارتفاع در محلی که تقریباً پرتگاه مانند بود ایستادیم، دیگر دشمن کاملاً در مواضع خود مستقر شده و متوجه نبود که تعدادی از عناصر اصلی گروهان هجومی درست در زیر پای آنها قرار دارند. عناصر دشمن فقط با رها کردن چند نارنجک می توانستند همگی ما را از بین ببرند. اما از آن جایی که خواست خداوند متعال بر این قرار گرفته بود که ما زنده بمانیم، دشمن متوجه حضور ما نشد.

بعد از حدود یک ساعت شماره فرکانس بی سیم دیده بان توپخانه را که به هنگام عبور از خط دراختیارم قرار گرفته بود به خاطر آوردم. بلافاصله با بستن فرکانس به بی سیم ارتباط خود را با دیده بان توپخانه لشکری برقرار کرده و تنها راه نجات خود و افراد همراه را با ایجاد پرده دود تشخیص داده و به دیده بان توپخانه این مسئله را پیشنهاد کردم. ستوان آرامی (دیده بان) با دریافت محل استقرار ما و با وجودی که محدودیت شدید در پرتاب گلوله های فسفر سفید دود انگیز داشت قبول کرد و گفت تقریباً حدود ۱۰

الی ۱۵ دقیقه می‌تواند پرده دود ایجاد کند و ما باید درهمین فاصله خود را به منطقه خودی می‌رساندیم. با اعلام اینکه اولین گلوله فسفر سفید در راه است، ما نیز عقب نشینی خود را آغاز کردیم. با وجودی که پرده دود ایجاد شده بود، اما دشمن نیز بی‌هدف شروع به تیراندازی کرد. خوشبختانه ما هفت نفر با به کار گیری کلیه توان خود و حمایت گروهان مستقر در موضع پدافندی که به آتش دشمن پاسخ می‌دادند، موفق شدیم به عقب برگردیم. پس از مراجعت به موضع عقب ضمن تشکر از دیده بان توپخانه و فرمانده گروهان پدافند کننده، متأسفانه مشاهده شد که تعداد ۷ نفر از کارکنان گروهان احتمالاً شهید یا به شدت مجروح شده و روی ارتفاع محل درگیری درچند متری دشمن به زمین افتاده‌اند.

پس از آمارگیری مشخص شد یکی از افراد فوق ستوان یوسفی بود و دو نفر سربازی که جهت کمک و تخلیه وی رفته بودند در اثر اصابت نارنجک دشمن بعضی به شهادت رسیده و به ستوان یوسفی چند ترکش دیگر اصابت کرده و شدت جراحات به نحوی بوده که به تنهایی و بدون کمک قادر به عقب آمدن نبوده است. یکی از مجروحان که شاهد اصابت ترکش بوده، اظهار داشت تا زمانی که وی به عقب آمده یوسفی زنده بوده است.

در حالی که از مواضع پدافندی وضعیت مجروحان و شهدا را پیگیری می‌کردیم، مشاهده شد سربازان عراقی آن‌ها را در داخل پتو گذاشته و به عقب می‌برند که یقیناً ۶ نفر از آنها به شهادت رسیده بودند و ستوان یوسفی مشخص نشده بود شهید شده یا مداوا گردیده است. لازم به ذکر است که ستوان یوسفی در این عملیات داوطلبانه شرکت کرده بود و ایشان هنوز در یگان مسئولیتی نداشت و می‌توانست در عملیات شرکت نکند ضمن اینکه همواره اعلام می‌کرد من می‌خواهم جانم را فدای انقلاب و میهن اسلامی کنم

مأموریت در جنوب کشور/ ۴۹

و آرزوی شهادت در منطقه نبرد را داشت و به این آرزوی خود به عنوان شهید گمنام جامعه عمل پوشاند.

حدود ساعت ۱۰ صبح بود که پس از آمارگیری از وضعیت گروهان مشخص شد تعداد ۴۶ مجروح و تعداد ۷ نفر مفقودالثر و ۳ شهید به عقب تخلیه شده‌اند. در عین حال در این عملیات حدود ۵۶ نفر از سربازان عراقی به دست نیروهای پرتوان اسلام کشته شده بودند، هر چند هدف مورد نظر یگان‌های خودی یعنی تصرف ارتفاع تامین نشد، اما هدف بعدی از انجام این عملیات یعنی اغفال دشمن، تک ایدائی الحمد... تامین شد، زیرا به دنبال این عملیات نیروهای زیادی از ارتش عراق روز بعد جهت تقویت خطوط دفاعی به منطقه غرب دزفول اعزام شده و توجه دشمن در منطقه حصر آبادان کمتر شد و الحمدا... این عملیات ناموفق موجب تسهیل در انجام عملیات حصرآبادان گردید.

بازخواست فرمانده

بلافاصله پس از عقب نشینی کامل گروهان یکم، در معیت فرمانده گردان (سرهنگ جعفرخوشدل) به قرارگاه تیپ احضار شده و به اتفاق هم به قرارگاه تیپ که حدود ۱۵ کیلومتر عقب‌تر از منطقه عملیاتی قرار داشت، به حضور فرمانده تیپ سرهنگ بهروز سلیمانجا^۱ رسیدیم. در حالی که من هنوز فرصت نکرده بودم لباس‌های خود را مرتب کنم، لباس‌ها مقداری خونی بود. با وضع نامرتبی در قرارگاه تیپ حضور یافته و درجمع عناصر ستاد به داخل اتاق توجیه رفته، درشرایطی که از وضعیت پیش آمده بسیار عصبانی بودم، مورد استقبال عناصر ستاد تیپ قرارگرفتم. و فرصت لازم فراهم شد تا

۱. سرتیپ بهروز سلیمانجا بعداً به سمت فرمانده لشکر-ف قرارگاه- معاون نیرو و معاون عملیات و معاون بازرسی ستاد کل ن م و رئیس دانشگاه دفاع ملی ارتقاء یافتند.

مقداری وضع خود را مرتب نمایم، به دستور فرمانده تیپ در محل قرارگاه بعد از صرف صبحانه قرار شد به اتفاق فرمانده گردان و فرماندهی تیپ به حضور فرمانده لشکر برسیم. با توجه به فرصت باقیمانده برای عزیمت به قرارگاه لشکر من این فرصت را به دست آوردم تا جهت تعویض لباس به یگان خود برگشته و ساعتی بعد به اتفاق فرمانده تیپ و فرمانده گردان با یک دستگاه خودرو لندرو به طرف قرارگاه لشکر که در منطقه ای بین شهر دزفول و اندیمشک قرار داشت، حرکت کردیم، در حالی که من از ماجرا اطلاع نداشتم و نمی دانستم چه مسائلی مطرح خواهد شد. در بین راه فرمانده گردان و فرمانده تیپ به من گفتند چگونگی عملیات را به طور مشروح و دقیق و کلیه اتفاقات برای فرمانده لشکر تشریح کنم. وقتی به قرارگاه لشکر رسیدیم، دیدم که فرماندهان تیپ‌های ۲ و ۳ لشکر به اتفاق فرماندهان گردان و گروهان‌های عمل کننده آن تیپ‌ها نیز در آنجا هستند، همگی به حضور فرمانده لشکر رسیدیم و هر یک از فرماندهان گروهان عمل کننده عملیات خود را برای فرمانده لشکر تشریح کردند. مشخص شد که گروهان عمل کننده تیپ ۲ در پشت مواضع دشمن زمین گیر شده و نتوانسته است عملیاتی انجام دهد و گروهان عمل کننده تیپ ۳ لشکر نیز به علت برخی مشکلات آمادگی اجرای مأموریت را نداشته (عملیاتی انجام نداده بودند) که مورد سرزنش فرمانده لشکر قرار گرفتند. تنها عملیاتی که انجام شد، توسط تیپ یک یعنی گروهان یکم گردان ۱۳۱ بود که آن هم در نهایت علی الظاهر با شکست مواجه شد. فرمانده لشکر اظهار داشت می‌بایستی همگی به حضور فرمانده نیروی زمینی ارتش برسیم (سرتیپ ظهیرنژاد) و نتیجه عملیات را حضوری توضیح بدهیم.

بعد از ظهر همان روز به قرارگاه نیروی زمینی ارتش واقع در پادگان دزفول که در زیرزمینی قرار داشت رسیده، وارد اتاق کمیسیون شدیم و فرمانده نزاچا به همراه عناصری از معاونت‌ها حضور داشتند. در این جلسه

نماینده وقت حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی» حضرت آیت الله خامنه‌ای رهبر عزیز انقلاب اسلامی نیز حضور داشتند. تیمسار ظهیرنژاد در ابتدا صحبت‌هایی ایراد نمودند و علت عدم اجرای موفقیت آمیز عملیات را خیانت عنوان کردند و در اظهارات خود ادامه دادند چگونه یک فرمانده گروهان به خود اجازه می‌دهد با یک نفر زخمی عقب‌نشینی کند و یا هیچ‌گونه حرکتی انجام ندهد، من با توجه به اطلاعاتی که در لشکر از دو تیپ دیگر کسب کرده بودم، آن‌ها مجروح و یا شهیدی نداده بودند و آمار تلفات فقط مربوط به گروهان یکم تیپ یک لشکر یعنی گروهان ما بوده است در هر حال من متوجه نشدم که منظور فرماندهی محترم نزاجا کیست . در پاسخ، فرمانده تیپ یک، سرهنگ سلیمان‌جاء قرآن کوچکی را از جیب بغل خود خارج کرده و درحالی که به کف دست گرفته بود اعلام کرد به این کلام ... مجید خیانتی درکار نبوده گروهان و گردان عمل کننده نهایت تلاش خود را کرده و به هدف خود هم رسیده‌اند ؛ هدف تصرف منطقه نبوده، بلکه جلب توجه دشمن و حرکت ایزائی و زدن ضربه و منحرف کردن توجه دشمن به این منطقه و در نهایت کم کردن نیرو در منطقه عملیاتی حصر آبادان بوده است، شما چگونه مسئله خیانت را مطرح می‌کنید.

فرمانده نیرو با عصبانیت اعلام کردند کدام عملیات؟ فرمانده گروهان شما یک نفر مجروح داشته و آنگاه عقب نشینی کرده، چگونه آن را توجیه می‌کنید . از این گفته فرمانده نیرو ، من به سختی یکه خورده و بسیار ناراحت و عصبانی شدم و درحالی که در سمت راست فرمانده تیپ خیلی نزدیک به فرمانده نیرو نشسته بودم ، آمار تلفات را که در دست داشتم به روی میز به طرف فرمانده نیرو ارسال و اعلام کردم چرا زحمات و از

خودگذشتگی و ایثار کارکنان و شهادت و مجروحیت و معلولیت آنها را این‌گونه پاسخ می‌دهید؟

فرمانده نیرو در حالی که از این صحبت من به شدت عصبانی شده بود پس از ملاحظه آمار عصبانی‌تر شد و به مسئول عملیات نیرو اعلام کرد این آمار با آماری که به من اطلاع دادید بسیار مغایرت دارد، علت چیست؟ پس از بررسی‌ها مشخص شد نتیجه عملیات (مورخ ۶۰/۶/۳۱) گروهان یکم گردان ۱۳۱ تیپ یکم به حضور فرمانده نیرو ارائه نشده، بلکه آمار تلفات یک روز قبل از عملیات و آن هم مربوط به یگان مستقر در مواضع پدافندی به استحضار ایشان رسیده است. در این لحظه از من خواسته شد چگونگی اجرای عملیات را از روی نقشه کاملاً تشریح کنم که این عمل انجام شد. نهایتاً از عملیات تیپ یکم تشکر شد، فرمانده نیرو سپس دست به روی درجه‌های خود گذاشته و خطاب به فرماندهان در جلسه اعلام کردند، فرمانده گروهان تلاش خود را کرده است، این ما هستیم که در این رابطه بی‌تفاوتی یا سستی می‌کنیم. سپس رو به فرمانده گردان کرده و گفتند شما چه کرده‌اید؟ ایشان مطالبی را عنوان کرد که فرمانده نیرو برای هریک پاسخ‌هایی دادند و اظهار داشتند آن چیزی که از وظایف شما بوده انجام نداده‌اید و به موقع نتوانسته‌اید هماهنگی بین توپخانه و یگان مانور کننده برقرار کنید، ضمن اینکه احتیاط در پای کار نبوده و وارد عمل نشده است و...

فرزند شهید

گروهان یکم گردان ۱۳۱ تیپ یکم پس از خاتمه عملیات تپه چشمه، به منظور تجدید قوا و تجدید سازمان به منطقه‌ای در نزدیکی اندیمشک مراجعت نمود، چون اغلب کارکنان در اثر تلفات وارده به گروهان و شکستی

که به ظاهر در این عملیات متوجه یگان گردیده بود و از طرفی به علت این که تعدادی از هم‌زمان به شهادت رسیده یا به اسارت درآمده و تعدادی نیز در بیمارستان‌ها بستری بودند، از روحیه بالایی برخوردار نبودند و لازم بود جهت حفظ انسجام و تقویت روحیه مدتی استراحت کنند هم‌چنین با انجام برخی اقدامات فرهنگی و ایراد سخنرانی حماسی و ایثارگری آنان را طی مراسم‌های بزرگداشتی قدر بدانند. به همین منظور پس از استقرار در پشت جبهه و سر و سامان دادن به وضعیت آمار و تجهیزات گروهان ضمن انجام سخنرانی‌های حماسی توسط روحانی گروهان و هم‌چنین اینجانب، مجلس ختمی نیز برای شهداء و به منظور تسلی خاطر دوستان باقیمانده برقرار شد و در نهایت اغلب کارکنان را به مرخصی اعزام کردیم. پس از گذشت یک ماه و اختصاص افراد جایگزین، گروهان تجدید سازمان یافت و آماده دریافت مأموریت جدید شد که پس از اطمینان از وضعیت عادی و آمادگی گروهان مأموریت شرکت در مواضع پدافندی به گروهان ابلاغ گردید، گروهان به محل مأموریت جدید خود یعنی خطوط پدافندی در غرب رودخانه کرخه عزیمت کرد و در مواضع پدافندی استقرار یافت.

یک روز دو نفر از سربازان گروهان به نزد من آمده و اظهار داشتند زمانی که در مرخصی بودیم، به منزل جناب سروان یوسفی در دولت آباد شهر ری رفتیم که همسر و فرزندان ایشان شما را نفرین می‌کردند و می‌گفتند برابر اطلاعی که به ما داده‌اند فرمانده به علت لجبازی یوسفی را به شهادت رسانده است. این مسئله سخت مرا متعجب کرد، طوری که در اولین مرخصی که اعزام شدم، با دریافت آدرس به اتفاق یک نفر از دوستان نزدیک به منزل جناب یوسفی رفته با خانواده وی ملاقات کردم. آن‌ها از دیدن من ابتدا سخت برافروخته شدند، گویا اطلاعات غلط باعث این ناراحتی آن‌ها شده

بود، اما برادر ستوان یوسفی درحالی که یک پای خود را در مبارزات انقلاب از دست داده و با عصا حرکت می‌کرد، به جلو در منزل آمده و از من خواستند به داخل منزل بروم. وقتی وارد منزل شدیم، در حالی که فرزندان کوچک این برادر عزیز در اتاق نشسته بودند، دختر بزرگ و دو فرزند دیگر به همراه مادر و برادر معلول جناب یوسفی (که در زمان پیروزی انقلاب اسلامی معلول شده بود) بعد از پذیرائی سراپا گوش نشسته تا وضعیت و چگونگی شهادت و یا اسارت پدرشان را بشنوند، من کلیه ماجرا را تعریف کرده و چگونگی مجروح شدن و سپس اسارت و یا احیاناً شهادت وی را مطرح کردم درحالی که فرزندان وی ناراحت بودند، وقتی از ایمان و اعتقاد و شجاعت پدرشان و اینکه مردانه و شجاعانه و داوطلبانه مأموریت را پذیرفته صحبت کردم، خوشحال شده و به پدر خود افتخار کردند. برادر ایشان هم اعلام کرد چند سرباز از منطقه آمده بودند و قبلاً یوسفی فرمانده آن‌ها بوده، آن‌ها به ما گفتند که در اثر اختلاف سلیقه که با فرمانده گروهان داشتند، فرمانده مأموریت سختی را به وی تحمیل کرده و درنهایت باعث اسارت و یا شهادت سروان یوسفی شده است. وقتی واقعیت برای آنان روشن شد، از من تشکر و تقاضای حلالیت کردند و اعلام داشتند آن سربازان نتوانسته بودند ماجرا را به طور دقیق منتقل کنند و ما را به اشتباه انداخته بودند.

جهادگران بی‌سنگر

گروهان یکم گردان ۱۳۱ تیپ یک لشکر ۲۱ حمزه در غرب پل کرخه در مواضع پدافندی استقرار یافته و با مواضع پدافندی دشمن حدود ۲/۵ تا ۳ کیلومتر فاصله داشت. با وجودی که منطقه جلوتر کاملاً دشت بود و ازطرفی برای شناخت دقیق دشمن لازم بود هرچه بیشتر به آن‌ها نزدیک شده و با

رعایت یکی از ملاحظات اساسی جنگ^۱ ارتباط خودی با دشمن برقرار گردد، به همین منظور در تیپ جلسه‌ای تشکیل دادیم و تصمیم بر این شد که گروهان حدود ۲ کیلومتر جلوتر رفته و با ایجاد خاکریز تماس خود را با دشمن برقرار کنند. محلی که برای گروهان ما در نظر گرفته شده بود در امتداد جاده مربوط به پل قدیم کرخه قرار داشت، به همین منظور با فراهم شدن امکانات از طریق مهندسی لشکر و همچنین جهادگران بی‌سنگر فعالیت ایجاد خاکریز در منطقه مورد نظر آغاز شد، به طوری که با دو دستگاه بلدوزر و یک دستگاه بیل مکانیکی و با اجرای شناسایی قبلی در محلی مناسب در نزدیکترین منطقه به دشمن و با استفاده از تاریکی شب شروع به اجرای خاکریز کردیم و تحت نظارت من سنگرهای دیده‌بانی و انواع سلاح‌های انفرادی و اجتماعی در محل‌های مناسب در پشت خاکریز و همچنین سنگرهای مناسب برای استراحت کارکنان حفر شد.

هر شب با شروع کار و با توجه به صدای بلدوزر تیراندازی شدیدی از سوی مزدوران عراقی به طرف صدا شلیک می‌شد، ولی کارکنان جان برکف مهندسی و نیروهای مأمور جهاد همچنان بدون توجه به تیراندازی‌ها با چراغ خاموش به فعالیت خود ادامه می‌دادند، طوری که بعد از گذشت تقریباً ۲ ماه خاکریز به اتمام رسید و قرار شد گروهان در آن مستقر شود، اما با توجه به مسافت پشت سر که تماماً دشت بود امکان رفت و آمد و تدارک در روز مقدور نبود، لذا تصمیم گرفته شد مسافت بین خاکریز احداث شده تا منطقه عقب که تقریباً در پشت ارتفاعات قرار داشت و حدود ۱/۵ الی ۲ کیلومتر بود، جاده‌ای به صورت مارپیچ احداث شود و هر دو طرف جاده خاکریزی به ارتفاع حدود ۳ متر ایجاد گردد به طوری که خودرو در داخل آن از تیرمستقیم درامان باشد. این عمل طراحی و اجراء شد و خاکریز مزبور طی مدت ۱۵ تا ۲۰ روز احداث گردید و خودرو در

۱ - خط تماس، به خط مقدم مواضع نیروهای خودی به هنگام تک اطلاق می‌گردد.

وسط آن حرکت می‌کرد. تقریباً مدت ۴ ماه گروهان در این محل مستقر بود و اجرای مأموریت می‌نمود. با توجه به اینکه خط خودی یک کیلومتر به جلو آمده بود ولی با دشمن حدود یک کیلومتر فاصله داشت.

اسیر عراقی

اکثر شب‌ها برای شناسایی دشمن، با یک گروه گشتی به جلو اعزام می‌شدیم، در یکی از این شب‌ها با گروه گشتی درسمت راست مواضع پدافندی حدود ۱۵۰ متری درامتداد جاده آسفالته (کرخه به سایت ۵) به طرف دشمن حرکت کرده و با آرامی و بدون سر و صدا با سکوت مطلق به پیش می‌رفتیم، وقتی به خاکریز دشمن نزدیک شدیم ملاحظه کردیم یک نفر از عناصر دشمن به این سوی خاکریز آمده و در حالی که آفتابه در دست داشت متوجه حضور گروه گشتی شد و با انداختن آفتابه به زمین سریعاً به پشت خاکریز فرار کرد و فریاد زد که دشمن حمله کرده است.

ما برای گرفتن موضع مناسب به سرعت به طرف جاده برگشتیم و در هنگامی که به جاده نزدیک می‌شدیم، دریافتیم حدود ۲۰ متر جلوتر از خاکریز دشمن روی جاده آسفالته یک سنگر دیده بانی احداث و یک سرباز نیز در آن مستقر شده و مشغول دیده بانی است. این سرباز عراقی با تصور اینکه عناصر گشتی، نیروهای عراقی هستند و برای تعویض وی آمده‌اند، ساکت درسنگر نشسته بود ما خود را به او رسانده و پشت گردن او را گرفتیم و به سمت دیگر همان سنگر کشیدیم. دشمن در این موقع بدون هدف درسطح منطقه شروع به تیراندازی با انواع سلاح کرده و اعضاء گروه گشتی ما در شیارهای اطراف جاده و همچنین خاکریز روی جاده موضع گرفته بودند و لحظاتی ساکت ماندند تا اینکه پس از حدود ۱۵ الی ۲۰ دقیقه آتش دشمن سبک تر شد و دو نفر از عناصر دشمن از مواضع خود خارج شدند و به

طرف سنگر دیده‌بانی خودشان که ما در آن مستقر بودیم راه افتادند. درهمین فاصله دستور داده شد تعدادی از اعضاء گروه به همراه آن سرباز عراقی که به اسارت در آمده بود، به صورت خزیده و با استفاده از شیارها به عقب برگردند و سه نفر به همراه من در محل باقی ماندند. سپس وقتی آن دو نفر سرباز عراقی که در حال نزدیک شدن به سنگر دیده بانی بودند. در دید کامل ما قرار گرفتند، آن دو را مورد هدف قرار داده و به هلاکت رساندیم. بعد سریعاً به عقب برگشته و به سایر اعضاء گروه ملحق شدیم. پس از متوجه شدن دشمن از اینکه نفرات آن ها کشته شده‌اند، آتش بسیار سنگینی را در روی منطقه اجرا کردند و ما مجبور شدیم حدود یک ساعت در زیر یک پل پناه گرفته و بعد از ساکت شدن منطقه به حرکت خود به سمت مواضع خودی ادامه دادیم .

خودرو حامل تفنگ ۱۰۶

گروه گشتی در مسیر برگشت به مواضع خودی، متوجه وجود یک دستگاه خودرو جیب حامل تفنگ ۱۰۶ شدند که در سمت چپ جاده در داخل بوته زارها قرار داشت اما چون تیراندازی شدید بود و این احتمال هم وجود داشت که خودرو تله گذاری شده باشد ، به اعضا گروه ابلاغ شد کسی به خودرو نزدیک نشود، لذا بعد از شناسایی دقیق محل خودرو به عقب برگشتیم.

بعد از اعلام گزارش وضعیت فعالیت گروه گشتی و نتیجه آن به تیپ، چند روز بعد یک گروه مأموریت یافت تا خودرو را به عقب تخلیه کند. این خودرو حامل تفنگ ۱۰۶ میلیمتری از عملیات ۲۳ مهرماه سال ۵۹ در منطقه باقیمانده بود و به جز تایرهای آن که پنچر شده بودند، مابقی قسمت‌های خودرو سالم بود. در شبی که گروه گشتی به مأموریت تخلیه خودرو اعزام شده بود،

سروان بهنوش^۱ به گروهان یکم گردان ۱۳۱ تیپ مأمور شده بود و ایشان نیز با گروه تخلیه خودرو به جلو آمد. پس از انجام یک راهپیمایی گروه به محل خودرو رسید. پس از بررسی لازم و اطمینان از اینکه خودرو با مین تله نشده است، تصمیم به تخلیه آن گرفته شد. تنها راه حل تخلیه خودرو تا مواضع خودی هل دادن آن بود و با توجه به اینکه زمین دارای پستی و بلندی بسیار بود و چرخ‌های خودرو نیز پنچر بودند، با زحمت بسیار خودرو را تا جاده آسفالته رسانده و سپس در روی جاده مجدداً هل داده تا به عقب و مواضع خودی تخلیه شد تجهیزات آن هم پس از انجام تعمیرات لازم در ردیف سلاح‌های عملیاتی گروهان قرار گرفت.

ترکش خمپاره

روزی هنگام عصر با تنی چند از هم‌زمان جلو سنگر ایستاده بودیم و غروب خورشید را تماشا می‌کردیم. تبادل آتش هم بین نیروهای خودی و دشمن به صورت پراکنده ادامه داشت که در اثر شلیک یک گلوله خمپاره ۶۰ مم دشمن که در فاصله بسیار کم از محل سنگر ما اصابت کرد، تعدادی مجروح شدند. من در ابتدا متوجه مجروحیت خود نشده بودم و به سرباز کناری خودم که از ناحیه سر و دست مجروح شده بود کمک می‌کردم. در این هنگام یکی از سربازان به نام عزیزالله ستایش از داخل سنگر بیرون آمد و با اشاره به صورت من انگشت خود را روی گونه سمت راست من گذاشت. انگشت وی از راه سوراخی که توسط ترکش ایجاد شده بود به دندان نیش رسید که تازه متوجه وجود خون و ترکش در دهان خود شدم، به طوری که ترکش یک دندان مرا شکسته بود. به همراه مجروحان دیگر به بهداری گردان مراجعه کردم و بلافاصله به شهر دزفول اعزام و

۱. سروان بهنوش یکی از افسران زرهی تیپ که در مأموریتها با گروهان همکاری می‌کرد. نام برده در اجرای عملیات محرم به شهادت رسیدند.

مأموریت در جنوب کشور/ ۵۹

در بیمارستان بستری شدم و مورد عمل جراحی قرار گرفتم. در آن جا ترکش خمپاره را از داخل لثه خارج کردند و گونه‌ام را بخیه زدند. بعد از پانسمان هم مدت ۴۸ ساعت در بیمارستان بستری و بعد از عزیمت به منطقه آماده اجرای مأموریت جدید شدم .

مأموریت در کانال هندلی

در سمت چپ محل مأموریت گروهان یکم در فاصله حدود ۲ تا ۳ کیلومتر جلوتر از پل کرخه و در حاشیه رودخانه کرخه کانال آب به شکل هندلی قرار داشت که از ابتداء جنگ تحمیلی تحت اشغال نیروهای بعثی بود و دشمن مواضع پدافندی خود را در پشت این کانال احداث کرده و منطقه وسیعی از پشت مواضع نیروهای ما را تحت کنترل داشت . برای تصرف کانال مزبور توسط یک گروهان دیگر از لشکر ۲۱ حمزه عملیات محدودی در حال انجام بود، ضمن اینکه قبلاً نیز عملیات‌های دیگری در این منطقه انجام شده و عناصر هجومی با شکست مواجه شده بودند. گروهان مزبور در مرحله ابتدائی موفق به بازپس‌گیری کانال شده بود، اما به علت حساسیت منطقه برای دشمن، مزدوران بعثی به سادگی حاضر به از دست دادن آن نبودند و لذا در اثر تیراندازی شدید بر روی مواضع از دست داده خود گروهان هجومی به سختی دچار تلفات شده بود دشمن در حال پاتک‌های شدید بود که به گروهان ما مأموریت داده شد ضمن واگذاری محل استقرار خود به یگان دیگر جهت کمک به یگانی که در کانال هندلی عمل کرده بود . به سمت آن یگان اعزام شویم .

گروهان ما به عنوان احتیاط وارد عمل شده تا دشمن با پاتک‌های خود موفق به بازپس‌گیری منطقه مذکور نشود، اما با اجرای آتش‌های شدید دوربرد موفق به گرفتن تلفات زیادی از یگانهای خودی شد و درگیری به مدت ۴۸ ساعت با شدت ادامه داشت و

تلفات بسیار زیاد شده بود. فرمانده نیروی زمینی^۱ از منطقه بازدید کردند و اظهار داشتند ماندن پرسنل در این منطقه جز از دست دادن آن‌ها حاصل دیگری در بر نخواهد داشت، لذا دستور عقب نشینی صادر گردید و با برگشتن حدود ۴۰۰ متر عقب‌تر از کانال هندلی، گروهان یکم در حاشیه رودخانه کرخه در محلی به نام ده حسین آباد که با دشمن بعضی حدود ۳۰۰ الی ۴۰۰ متر بیشتر فاصله نداشت، در مواضع پدافندی مستقر و گروهان قبلی جهت تجدید سازمان به منطقه پراکندگی در پشت جبهه اعزام شد.

جنگ خاکریزها

گروهان دوم گردان ۱۳۱ به فرماندهی ستوان امیر رسولی^۲ در محل قبلی گروهان یکم استقرار یافته و این گروهان مأموریت داشت علاوه بر پدافند از مواضع در اختیار، شب‌ها مقداری جلوتر از مواضع پدافندی گروهان خود، در محلی به نام باغ خشک خاکریز ایجاد کند. باغ خشک منطقه ای بود با یک واحد ساختمان در مساحتی حدود هزار متر مربع که به وسیله اهالی منطقه قبل از آغاز جنگ تحمیلی احداث شده بود، اما با شروع جنگ تحمیلی در اثر عدم آبیاری کلیه درختان آن خشک شده و به همین دلیل به نام باغ خشک معروف شده بود. گروهان دوم با دو دستگاه بلدوزر و یک دستگاه لودر شب‌ها مشغول ایجاد خاکریز در این منطقه بودند. این خاکریز به صورتی اریب ادامه می‌یافت و هرچه جلوتر می‌رفت در ضلع غربی به خاکریز دشمن نزدیکتر می‌شد به طوری که در دامنه ارتفاعات، در غرب (محلی بنام تپه چشمه) به خاکریز دشمن متصل می‌شد. سرکار رسولی در یکی از روزها جهت اجرای مراسم ازدواج خود نیاز به مرخصی

۱- سر لشکر شهید فلاحی

۲- در حال حاضر سرهنگ امیر علی رسولی مدیر سمعی بصری بازرسی نزاجا و گوینده برنامه رادیو ارتش جمهوری اسلامی ایران می‌باشند.

بیشتر از استحقاقی داشت و فرماندهی گردان و تیپ به خاطر حساسیت منطقه و اینکه فعالیت احداث خاکریز در صورت نبودن وی متوقف می‌شد، از دادن مرخصی اضافی به وی خودداری می‌کردند. به همین منظور من متعهد شدم در غیاب مشارالیه ضمن اجرای مأموریت یگان خود، شب‌ها نیز برای احداث خاکریز به گروهان همجوار مراجعه کنم تا کار متوقف نشود. در قسمتی از این خاکریز به استعداد یک دسته در مواضع تهیه شده استقرار یافته بودند، ولی قسمت دیگری از آن هنوز اشغال نشده و فاقد نیروی لازم بود و هرشب من به گروهان دوم مراجعه کرده به همراه گروه تأمین و مین یاب و بلدوزر و لودرها به جلو هدایت می‌شدیم. در انتهای خاکریز احداث شده پس از اطمینان از اینکه مینی در منطقه فعالیت بلدوزر وجود ندارد، فعالیت احداث خاکریز شروع و هرشب تقریباً حدود ۹۰ الی ۱۱۰ متر خاکریز ایجاد می‌شد، البته زیر آتش شدید دشمن این کار ادامه می‌یافت. از زمانی که بلدوزر روشن می‌شد تا خاموش شدن آن تیراندازی با تیربار، خمپاره و توپخانه دشمن ادامه داشت. الحمدا... به علت بی‌دقتی دشمن آسیبی به نیروهای خودی نمی‌رسید و اغلب گلوله‌های دشمن به فاصله دورتر از محل کار ادوات مهندسی اصابت می‌کرد. گه گاهی نیز به نزدیکی لودر برخورد می‌کرد، اما چندان مؤثر نبود، هر چند که شهادت و ایثار سنگرزازان بی‌سنگر در این شرایط قابل وصف نیست و رانندگان هم به علت سر و صدای لودر و بلدوزر پرتاب و شلیک گلوله از سوی دشمن را متوجه نمی‌شدند و فقط زمانی درمی‌یافتند که گلوله در نزدیکی آن‌ها منفجر می‌شد.

اشغال خاکریز قبل از نیروی خودی

دریکی از شب‌ها طبق معمول هرشب به گروهان دوم مراجعه کردم و سپس به همراه یک درجه دار و چهار نفر سرباز مسلح و دونفر از پست

مهندسی با یک دستگاه مین‌یاب از محل استقرار بلدوزر و لودر به جلو حرکت کرده، به محل خاکریزی که قبلاً توسط نیروهای خودی اشغال شده بود رسیدیم. درحالی که حدود ۳۰۰ الی ۳۵۰ متر از خاکریز احداث شده جدید هنوز توسط نیروهای خودی اشغال نشده بود، در معیت همراهان طبق معمول هرشب به آن سمت حرکت کردیم. برعکس شب‌های قبل که من اسلحه کمری به همراه داشتم آن شب بدون اسلحه بودم و در حالی که کلاه آهنی خود را در دست راستم داشتم و پیشاپیش دیگران در حرکت بودم، ساکت و آرام پیش می‌رفتیم، به ناگاه در عالم خیال گویا شخصی به من گفت: بایست؛ دشمن قبل از تو خاکریز را اشغال کرده است.

لحظه‌ای درجا ایستادم، درجه‌دار همراهم پرسید جناب سروان چه شده؟ متأسفانه بدون توجه به آن الهام گفتم چیزی نیست و با توکل به خدا به حرکت خود ادامه دادم. حدود ۴۰ الی ۵۰ متر بیشتر به انتهای خاکریز باقی نمانده بود که از آن سوی خاکریز فردی درحالی که اسلحه خود را با دو دست گرفته بود با نعره‌ای جلوی ما پرید و همزمان با آرمی جی هفت و سلاح‌های دیگر به شدت به سمت ما شلیک شد. در آن لحظه هرگونه قدرت تصمیم‌گیری از من سلب شده بود، بدون اینکه قصدی داشته باشم، به طور ناگهانی و با یک حرکت معجزه‌آسایی درحالی که بر می‌گشتم تا بر روی خاکریز درازکش نمایم و پناه بگیریم درحال برگشت به سمت خاکریز کلاه آهنی با سرعت زیاد به صورت سرباز عراقی اصابت کرد، به طوری که اسلحه وی به زمین افتاد و او با ناله‌ای پا به فرار گذاشت. من روی خاکریز درازکش و پناه گرفته و متوجه شدم کلیه همراهان بلافاصله منطقه را ترک کرده و لودر و بلدوزر هم روشن باقیمانده و سرباز مین یاب به حالت بی‌هوش و درحالی که دسته مین یاب همراه او شکسته، روی زمین افتاده بود. در این شرایط نفرت دیگر مزدوران بعثی از پهلوی درحال تیراندازی به سمت لودر و بلدوزر بودند و

گلوله‌های آرپی‌جی هفت و کلاشینکف از پشت سر من با فاصله بسیار کم عبور می‌کرد و من قادر به کوچکترین عکس‌العملی نبودم، ضمن اینکه اسلحه‌ای نیز همراه نداشتم. در این وضعیت یک تکه سنگ برداشته و به طرف عناصر دشمن به آن سوی خاکریز پرتاب کردم. افراد دشمن که پشت خاکریز سنگر گرفته به تصور این که نارنجک دستی به طرف آن‌ها پرتاب شده سریعاً پا به فرار گذاشته و دو نفر دیگر در پهلوی راست همچنان به تیراندازی بدون هدف خود ادامه می‌دادند که ناگهان متوجه اسلحه سرباز عراقی شدم که در نزدیکی من به زمین افتاده بود. اسلحه را برداشته یک گلوله شلیک کردم، اما متأسفانه به علت اینکه خاک زیادی به داخل لوله تفنگ رفته بود اسلحه گیر کرد. با این حال از آن جایی که خداوند متعال همیشه حافظ رزمندگان ایران است، دونفر سرباز عراقی باقیمانده نیز بعد از شلیک همان یک گلوله با سرعت محل را ترک کردند.

در آن حالی که من روی خاکریز درازکش کرده و پناه گرفته بودم، سرباز مین یاب که بی هوش شده بود ناگهان از جا برخاست و با سرعت زیاد به عقب فرار کرد، من هم چند دقیقه در محل بدون حرکت باقی‌ماندم و وقتی مطمئن شدم که دیگر از عناصر عراقی خبری نیست، برخاسته به آرامی به طرف بلدوزر راه افتادم در همین زمان سربازانی که به عقب رفته بودند، فرمانده لشکر و فرمانده تیپ را دیدند که با یک دستگاه لندروور جهت بازدید به محل آمده بودند فرمانده تیپ با مشاهده سربازان اتومبیل را متوقف و از سربازان درباره ماجرا سؤال کرد. یکی از سربازان هم وضعیت پیش آمده را تعریف کرد. فرمانده تیپ سراغ مرا گرفت، آن سرباز اعلام کرد تا لحظه آخر همراه ما بود، اما وقتی تیراندازی شروع شد، ما برگشتیم و دیگر اطلاعی از ایشان نداریم.

فرمانده تیپ بلافاصله به گروه‌بان دسته دستور داد سریعاً یک‌دسته حرکت کرده، خاکریز را از اشغال دشمن خارج کند. سپس خود به قرارگاه بازگشته و اعلام کرد نتیجه کار را سریعاً به او گزارش دهند.

من در حالی که به سوی منطقه عقب (خودی) در حال حرکت بودم، متوجه سر و صدائی شدم، به همین دلیل روی زمین نشسته گوش دادم و متوجه شدم تعدادی از اعضاء گروهان دوم با حالت هجومی مشغول پاک‌سازی خاکریز هستند. فکر کردم چنانچه به طرف آن‌ها حرکت کنم، به فکر این که من دشمن هستم ممکن است مرا هدف قرار دهند، لذا روی خاکریز دراز کش کرده و بدون حرکت باقی ماندم تا آنها کاملاً نزدیک و تعدادی از سربازان به من رسیدند. بدون حرکت و در همان حال دراز کش خود را معرفی کردم، آن‌ها بلافاصله به سمت صدا برگشته و قصد تیراندازی داشتند که مجدداً گفتم من ستوان آرام فرمانده گروهان هستم، به گروهان دسته بگوئید سریعاً نزد من بیاید.

با آمدن گروهان دسته به وی دستور دادم کلیه منطقه را دقیقاً واریسی کند تا لودر و بلدوزر بتوانند مشغول کار شوند. بعد از حدود ۲۰ تا ۳۰ دقیقه کلیه کارکنان پس از واریسی دقیق منطقه اشغالی دشمن به سمت منطقه تجمع برگشته، هریک وسیله‌ای از دشمن که جا مانده بود را با خود آوردند؛ از قبیل گلوله آرپی جی هفت، یک قبضه تفنگ کلاشینکف، کوله پشتی و دو عدد سرنیزه، سرگروهان گروهان نیز یک بسته سیگار بغدادی پیدا و اعلام کرد من هم این سیگار را یافته‌ام، بگذارید ببینم سیگار عراقی چه طعمی دارد، لذا سیگار را روشن کرد، اما با زدن اولین پُک ناگهان سیگار منفجر شد و ابرو و مژه‌های چشم و صورت او را سوزاند و ما اجباراً او را به بیمارستان تخلیه کردیم بعد از بررسی سایر سیگارهای باقیمانده متوجه شدیم تعدادی از نخ‌های سیگار را پُر از باروت فشنگ کرده و به عنوان تله آن را بر روی خاکریز جا گذاشته‌اند تا بدین ترتیب بتوانند حداقل برای چند روزی که هم شده یکی-دو نفر را از منطقه رزمی خارج کنند این هم خاطره‌ای بود از باغ خشک.

حفر تونل زیر پای دشمن

حفر تونل به طول ۳۵۰ متر در زیر پای دشمن

حدود ۶ ماه قبل از عملیات افتخارآفرین فتح‌المبین گروهان یکم در مواضع پدافندی درحوالی پل کرخه در محلی به نام ده حسین آباد که با پل کرخه حدود یک کیلومتر فاصله داشت، مستقر بود. حدود ۳۰۰ الی ۴۰۰ متر جلوتر در کانال هندلی^۱ شکل که ارتفاع آن به ۳ متر می‌رسید، دشمن بعثی استقرار داشت و منطقه از حساسیت سوق‌الجیشی ویژه‌ای برخوردار بود. دشمن تا زمانی که در این قسمت حضور داشت منطقه وسیعی از پشت جبهه خودی را با تیرمستقیم تانک هدف قرار می‌داد و رفت و آمد و حرکات خودروهای خودی را به راحتی زیر نظر می‌گرفت. برای بازپس گیری این منطقه در چندین مرحله اجرای تک محدود صورت گرفت، اما به خاطر حساسیت آن منطقه دشمن با تمام توان و آوردن نیروهای تازه نفس کانال را بازپس می‌گرفت.

در عین حال هربار موانع عظیمی جهت سد کردن راه نیروهای خودی به کار می‌برد تا این‌که در آخرین مرحله از عملیات تک محدود در این منطقه بعد از بازدید فرماندهی نیرو (شهید فلاحی) فرماندهان وقت طرح کندن کانال زیرزمینی را پیشنهاد کردند (گویا شهید فلاحی آن را مطرح کرده

^۱. این کانال جهت برداشت آب از رودخانه کرخه با موتور آب و جاری شدن آب در داخل آن بطوریکه از سطح زمینی کشاورزی در بعضی قسمت‌ها تا حدود ۳ متر و در انتها به یک متر تا نیم متر می‌رسید جهت سوار شدن آب به کل منطقه زیر کشت احداث شده بود.

بودند) حفر این کانال با کمک امام جمعه یزد شهید آیت الله صدوقی با فرستادن یک نفر به نام حاج غلامحسین حجتی^۱ اهل یزد که درکندن چاه مهارت و با کمک و تلاش بسیار زیاد سروان میرحسینی^۲ از واحد توپخانه لشکر (۲۱ حمزه) همچنین ۱۵ نفر از جان برکفان بسیجی و سپاهی به اضافه تعدادی از کارکنان متعهد گروهان یکم از نزدیکترین محل به دشمن آغاز شد. ارتفاع کانال حدود ۱۷۰ سانتیمتر، به عرض یک متر بود و ضخامت سقف به حدود ۲ الی ۲/۵ متر می‌رسید، خاک این کانال با چرخ دستی بیرون آورده و در محلی انباشته می‌شد. شب‌ها هم آن خاک را توسط لودر در سطح منطقه پخش می‌کردیم.

کندن کانال به صورت خیلی محرمانه انجام می‌شد فقط عده‌ای که مستقیماً درگیر کار بودند، از آن اطلاع داشتند، ولی به مرور زمان سایر یگان‌های هم‌جوار و حتی مردم عادی در سطح شهرهای دزفول و اندیمشک نیز از احداث تونل باخبر شدند، اما کسی محل دقیق آن را نمی‌دانست به همین منظور جهت انحراف افکار عمومی و عدم افشای محل دقیق آن توسط مسئولین تیپ به کلیه یگان‌های مستقر در منطقه دستور داده شد که به کندن کانال اقدام کنند تا دشمن نتواند محل دقیق کانال زیر زمینی را بیابد. به همین دلیل در سرتاسر منطقه استقرار تیپ یکم حداقل هر دسته یک کانال حفر کردند. با وجودی که این کانال‌ها به صورت ایذائی و جهت قریب

۱. حاج غلامحسین یکی از رزمندگان بسیجی و انسانی بسیار مؤمن و فداکاری بود که داوطلبانه مدت ۴ ماه بدون اینکه کار را تعطیل کند، در حفر تونل فعالیت داشت. ایشان در عملیات رمضان مجروح، و به فیض عظیم شهادت نائل گردید.

۲. امیرسرتیپ^۲ میرحسینی یکی از افسران عقیدتی سیاسی لشکر بودند که در پشتیبانی از حفر تونل زحمات زیادی کشیدند و بالاخره نامبرده بعثت شیمیائی بودن بعد از مدتی تحمل رنج بیماری به فیض عظیم شهادت نائل گردیدند. روحش شاد و راهش پُر رهرو باد

دشمن حفر شدند. ولی هم این کانال‌ها در عملیات فتح المبین مورد استفاده رزمندگان قرار گرفت و موجب تسهیل در عملیات شد. کندن تونل ادامه یافت، اگر چه در بعضی موارد به علت سُستی خاک، سقف تونل ریزش می‌کرد. و هرچه کانال جلوتر می‌رفت چنانچه ریزشی صورت می‌گرفت موجب کشف کانال می‌شد، ما نیز برای جلوگیری از کشف آن مجبور بودیم سریعاً قسمت ریزش شده را ترمیم نمائیم.

ریزش تونل

یک‌روز صبح زود نگهبان مستقر در کنار تونل با تلفن اطلاع داد. که من حدود ۸۰ الی ۱۰۰ متر جلوتر می‌بینم چیزی دارد دود می‌کند، شاید دشمن جلو آمده و چیزی را آتش زده است. با چند نفر سریعاً به محل نگهبانی رفته مشاهده کردیم مقداری از سقف کانال ریزش کرده و از داخل تونل همانند لوله دودکش، بخار خارج می‌شود. به گروه‌بان یکم اوج تپه، گروه‌بان دسته دوم گروهان که فردی بسیار شجاع و رشید بود و از نظر بنایی مهارت داشت مأموریت داده شد تا قسمت ریزش شده را ترمیم کند. نحوه ترمیم قسمت ریزش شده این گونه بود که ابتدا مقداری کاه انباشته شده در گونی را در محل ریزش قرار می‌دادیم، سپس منفضهای آن با آجر و گچ کاملاً مسدود می‌شد. از آنجا که ریزش چندین بار صورت گرفته بود، لذا نگهبانان هر دودی را که مشاهده می‌کردند گزارش می‌دادند، به طوری که هرروز صبح انتظار رسیدن خبر ریزش تونل از سوی نگهبان وجود داشت.

در یک سپیده دم زمانی که هنوز هوا کاملاً روشن نشده بود و به اصطلاح نظامی گرگ و میش بود، نگهبان تونل با التهاب و نگرانی گزارش داد تونل سوراخ شده و این شکاف درست نزدیک دشمن است و آن‌ها به زودی

متوجه خواهند شد. ما هم سریعاً سرگروه‌بان اوج تپه را به داخل تونل فرستادیم پس از بازگشت سرگروه‌بان او گزارش داد جایی سوراخ نشده، ولی نگهبان همچنان با شور و هیجان خاصی می‌گفت تونل ریزش کرده و دارد دود می‌کند. مجدداً اوج تپه با چند نفر داخل تونل رفته، اما بازهم چیزی را پیدا نکردند. وقتی که هوا کمی روشن تر شد، مشاهده گردید که دشمن در پشت خاکریز مواضع خود آتش روشن کرده که به واسطه هوای ملایم سحرگاهی دود ناشی از آن به طرف نیروهای خودی روی تونل آمده و نگهبان را دچار اشتباه کرده بود.

بالاخره حفر تونل به عمق ۳۰۰ تا ۳۵۰ متر ادامه یافت. وقتی که مسافت آن را از روی زمین با دشمن مقایسه می‌کردیم به نظر می‌رسید یا از خاکریز دشمن گذشته یا اینکه به خاکریز(کانال هندلی که دشمن پشت آن استقرار داشت) رسیده است. ضمناً در داخل تونل اتاق‌هایی به مساحت ۵ الی ۶ متر با ابعاد مختلف جهت انبار کردن مهمات و اقدامات اولیه مجروحان احداث شده بود. ضمن اینکه در انتها نیز تونل به منظور تسهیل در خارج شدن گروهان به هنگام حمله به صورت سه شاخه تهیه شده بود. تا در هنگام صدور رمز عملیات بتوانیم همزمان با کلیه اعضاء گروهان ادغامی با سپاه و بدون ایجاد ترافیک و تجمع زیاد از داخل آن خارج شده، به دشمن هجوم ببریم.

اشغال تونل

در یکی از شب‌ها حدود ساعت ۲ بعد از نیمه شب ناگهان نگهبان صدای برخورد چرخ دستی‌ها را که در داخل تونل قرار داشتند می‌شنود (محل نگهبان تونل از خط پدافندی گروهان خودی حدود ۸۰ الی ۱۰۰ متر جلوتر بود) هر دو نگهبان با شنیدن این صدا، بی‌اختیار سنگر خود را رها

کرده و به عقب (مواضع پدافندی) فرار می‌کنند. آن‌ها موضوع را به گروه‌بانان نگاهبان و سپس به من اطلاع دادند و اعلام کردند تونل توسط دشمن اشغال شده و هنگام صبح با استفاده از این تونل به ما حمله می‌کنند. وقتی با نگاهبان‌ها صحبت شد، آن‌ها گفتند حتی صدای صحبت کردن عناصر دشمن را به‌وضوح شنیده‌اند. به‌منظور اتخاذ تصمیم درست مسئله را به یگان عمده گردان گزارش دادم و از طرفی چون درکندن تونل زحمات زیادی کشیده شده بود، از دست دادن آن برای فرماندهان بسیار نگران‌کننده بود، لذا قبل از اینکه صبح بشود و دستوری از رده بالاتر صادر شود، تصمیم گرفتیم تونل را از دست دشمن پس گرفته یا در صدد تخریب آن برآئیم. به همین منظور با تعدادی از کارکنان داوطلب یگان و چند نفر از عناصر بسیجی از جمله گروه‌بانان اوج تپه به‌طرف تونل حرکت کرده و به درب ورودی تونل رسیدیم، سپس با گماردن چند نفر دیده‌بان در ابتدای تونل بقیه با توجه به اتاقک‌هایی که در پهلوهای تونل تهیه شده بود، با سکوت مطلق و تاریکی محض و با دلهره و اضطراب به جلو رفته و انتظار داشتیم تا هر لحظه با دشمن بعتی روبه‌رو شویم. پس از طی مسافتی به محلی رسیدیم که ملاحظه شد مقدار کمی از سقف ریزش کرده، خاک و سنگ داخل چرخ دستی‌ها ریخته و ایجاد سر و صدا کرده است. دیده‌بان‌ها هم پنداشته‌اند که دشمن آن را اشغال کرده است. قسمت ریزش شده سریعاً توسط گروه‌بانان اوج تپه مهار و به‌صورت ضربی سقف زده شده و محل ریزش تونل ترمیم گردید.

روشنائی تونل

با توجه به اینکه تونل احداث شده هرچه جلوتر می‌رفت، تاریکی مطلق بر آن حکمفرما می‌شد از طرفی به‌علت رطوبت و کم بودن هوا برای نفس

کشیدن قابل تحمل نبود، به همین منظور سرهنگ میرحسینی که مسئولیت پشتیبانی از احداث تونل را به عهده داشت، جهت استفاده بهینه تونل و بهره برداری بهتر از کلیه امکانات آن پیشنهاد کرد موتور برقی تهیه شود. در ضمن وی خواستار سیم کشی داخل تونل، روشن کردن آن با لامپ و یک دستگاه تهویه هوا شد تا حضور افراد در داخل تونل امکان پذیر گردد. به همین منظور با یک دستگاه موتور برق و انجام سیم کشی با چند لامپ داخل تونل روشن شد و با نصب دستگاه تهویه، امکان حضور افراد در داخل آن امکان پذیر گردید.

گشودن درب تونل

در تاریخ ۱۳۶۱/۱/۲ به قرارگاه گردان احضار شدم و در معیت سایر فرماندهان و فرمانده گردان به تیپ ۱ عزیمت و دستور آگهی آغاز یک عملیات بزرگ را دریافت کردیم. خطاب به من گفته شد که آقای حاج غلامحسین برای بازکردن درهای خروجی تونل فرا خوانده شده و ان شاء... ایشان قبل از غروب آفتاب می‌آید. شروع عملیات نیز با اعلام بازشدن در تونل توسط گروهان یکم خواهد بود. بنابراین وظیفه سنگینی به عهده گروهان ما گذاشته بودند. با برگشتن به داخل گروهان آغاز عملیات به اطلاع کلیه اعضاء گروهان رسید و هنگامی که رزمندگان آغاز عملیات را شنیدند تمام گروهان اعم از ارتشی و سپاهی و بسیجی خوشحال بودند، چون مدت زیادی بود که درمواضع پدافندی بوده و حرکتی نداشتند. وقتی که گروهان یکم گردان با یک گروهان از برادران بسیجی و سپاهی ادغام شد، یک حالت روحانی خاص در یگان به وجود آمد.

حدود ساعت ۷ بعدازظهر حاج غلامحسین از یزد خود را به محل تونل رساند. او حدود ۴۵ یا ۵۰ سال سن داشت. از ساعت ۸ شب شروع به کندن

راه‌های خروجی تونل کرد و وقتی که در اول گشوده شد این برادر یزدی اصرار داشت اول خود او بایستی از در تونل بیرون برود. اما چون او پیراهن سفید به تن داشت، به او گفتم احتمال دارد لباس شما برای دشمن جلب توجه کند و تمام زحمات چندین ماهه ما به هدر برود و دشمن با تیربار در خروجی را مسدود کند، پس بهتر است فعلاً در دوم را باز کنید. همین که او مشغول بازکردن در دوم بود چون خود من هم نمی‌دانستم در خروجی تونل از چه محلی خارج خواهد شد، لذا همراه فرمانده یگان بسیجی ادغامی که یک برادر سپاهی بود جهت واریسی از در گشوده شده به آهستگی خارج شدیم و در کمال ناباوری ملاحظه کردیم که در خروجی تونل حدود ۱۰ متر با خاکریز دشمن فاصله دارد و در تونل درست از محلی باز شده است که لبه خروجی میدان مین دشمن بود به طوری که سیم خاردار که دشمن برای جلوگیری از نیروهای خودش در برخورد با مین کشیده بود، در پشت سر کانال قرار داشت. در دوم هم گشوده شد و چون کار تا ساعت یک بعد از نیمه شب طول کشید، دیگر منتظر باز شدن در سوم نشدیم و با اطلاع به گردان که دو در باز شده است و گروهان آمادگی شروع عملیات را دارد، در همین زمان از بی‌سیم صدای رمز یا زهرا(س) شنیده شد. با شنیدن نام مبارک حضرت فاطمه زهرا(س) اشک در دیدگان رزمندگان حلقه زد و با شروع عملیات همگی سجده شکر به جا آوردند و با توکل به حضرت فاطمه زهرا (س) به دشمن بعثی هجوم بردند.

آغاز عملیات فتح المبین

با شناسائی‌های انجام شده به منظور شروع عملیات، گروهان به سه قسمت تقسیم شد، به طوری که دو دسته از گروهان ادغامی قرار شده بود از

داخل تونل و یک دسته دیگر از خارج تونل، هجوم خود را آغاز کنند. عناصر حاضر در داخل تونل به دو دسته تقسیم شدند؛ قرار بر این شد دسته اول از در ضلع غربی و دسته دوم از در ضلع شرقی تونل خارج شوند و هر دسته وظیفه داشت با سرعت از تونل خارج شده با رعایت سکوت مطلق خود را به پای خاکریز دشمن برسانند و با سکوت رادیویی در آنجا آماده اجرای هجوم شوند. با توجه به تحرکاتی که در سطح منطقه به وجود آمده بود، دشمن با شدت تمام مشغول تیراندازی بدون هدف بود و این تیراندازی بر روی منطقه پدافندی اجراء می‌شد، غافل از این که یگان درست زیر پای آن‌ها قرار دارد. با توجه به امداد غیبی که در اثر توسل به حضرت فاطمه زهرا(س) به کمک گروهان آمده بود، اولین دسته که از در تونل خارج شد و خود را به خاکریز دشمن رساند، درست در وسط و فاصله دو سنگر عراقی قرار گرفت و تا دستور هجوم، دشمن متوجه حضور ما نشد. با اعلام آمادگی دسته دوم که از در شرقی تونل در حال خارج شدن بودند، دستور هجوم صادر شد. عناصر خودی از خاکریز بالا رفته به پشت خاکریز دشمن سرازیر شدند و بعد از به آتش کشیدن دو دستگاه از نفربرهای دشمن و صدای الله اکبر که فضای آسمان را درهم می‌شکافت چنان وحشتی در دل دشمن افتاد که عناصر دشمن از این غافلگیری مات و مبهوت مانده بودند و نمی‌توانستند هیچ گونه مقابله‌ای انجام دهند، لذا پا به فرار گذاشتند به طوری که در همان مرحله اول در کانال هندلی شکل حدود ۱۳۰ الی ۱۵۰ نفر به اسارت رزمندگان پُرتوان اسلام درآمدند.

وقتی قرار شد آن‌ها به عقب تخلیه شوند به علت وجود میدان مین، اسیران دشمن بعثی باید از همان تونل زیرزمینی عبور داده می‌شدند وقتی این اسیران به دهانه تونل رسیدند و به آن‌ها اشاره شد که به داخل بروند، به

خیال این که نیروهای خودی قصد دارند آن ها را به داخل چاه بریزند، با التماس و دعا به جان امام خمینی تقاضا می کردند که آن ها را به داخل چاه نریزند، اما وقتی که یکی از افراد خودی داخل شد و سپس آن ها پشت سر او داخل شدند و تونل را دیدند (که مثل یک شهر زیرزمینی با موتور برق روشن شده بود) صدای الله - الله و الله اکبر آنها بلند شد و آن چنان از این وضعیت تعجب کرده بودند که گویا چشمان آنان داشت از حدقه بیرون می زد.

شهادت مربی

گروهبانیکم اوج تپه که یکی از درجه داران شجاع و دلیر یگان بود در مرحله اول عملیات فتح المبین، فرماندهی دسته دوم گروهان یکم گردان ۱۳۱ تیپ ۱ لشکر ۲۱ حمزه را به عهده داشت. این برادر عزیز اغلب اوقات با سرباز نماینده ع.س دسته خود که یک سرباز بسیار مؤدبی بود به نام لطیفی درگیر بود. توضیح اینکه در هر دسته گروهان در مواضع پدافندی سنگری سرپوشیده و محکم به عنوان حسینیه ساخته شده بود و با توجه به اینکه مواضع خودی با دشمن فاصله چندانی نداشت، کارکنان هردسته با صدای اذان در اوقات شرعی ظهر، مغرب و صبح حتی به دشمن خبر می دادند که وقت نماز است. البته صدای اذان به گوش دشمن ناخوشایند بود، زیرا با روشن شدن بلندگو فوراً شروع به تیراندازی می کردند و ۱۰ دقیقه ای آتش شدید از طرف آن ها اجرا می شد و بچه ها هم همیشه نیم ساعت بعد از اذان برای نماز جماعت حاضر می شدند تا کاملاً آتش خاموش شود.

به هر حال این درجه دار بزرگوار زیاد به نماز جماعت کارکنان خود توجه نداشت و اغلب درگیری های وی نیز با سرباز عقیدتی - سیاسی به همین خاطر بود، تا اینکه یک هفته مانده به عملیات فتح المبین روزی سرباز

ع.س به سنگر من آمد و از آن درجه دار شکایت کرد و گفت من را از دسته بیرون کرده است. وقتی علت بررسی شد مشخص گردید که سرباز عقیدتی از گروهبان دسته درخواست کرده بود که در نماز جماعت شرکت کند تا موجب تشویق دیگر کارکنان شود، اما او گفته بود من شرکت نمی‌کنم و سرباز یاد شده را از دسته خود بیرون کرد. من هر دو نفر را به سنگر خود احضار و حدود دو ساعت با آن‌ها صحبت کردم تا اینکه بالاخره فرمانده دسته اظهار داشت من نماز می‌خوانم، ولی خجالت می‌کشم در جمع کارکنان دسته نماز بخوانم، چون از اول در جمع برادران کم‌تر حاضر شده‌ام و حالا اگر شرکت کنم می‌گویند از ترس عقیدتی نماز می‌خواند.

وقتی این دو نفر پس از آشتی به سنگر خود برگشتند، تفاهم بسیار خوبی بین آن‌ها برقرار شد و بعد از آن روز سربازان دیده بودند که نامبرده ساعت‌ها در سنگر خلوت نموده و به راز و نیاز با ذات احدیت مشغول است، مدتی طولانی در سجده می‌ماند و خیلی حالت روحانی پیدا کرده بود، طوری که گویا از شهادت خود با خبر شده بود.

هفتاد و دو ساعت به شروع عملیات باقی نمانده بود که گروهبان اوج تپه به گروهان مراجعه کرد و گفت اگر عملیات شروع نمی‌شود، اجازه بدهید من به تهران بروم و به مادر و بچه‌هایم سرکشی کنم - توضیح اینکه اوج تپه یک برادر دیگری داشت که گویا او هم پاسدار بود و در جبهه آبادان حضور داشت، پدرشان هم فوت کرده بود و مادرشان نزد همسر و بچه‌های او در خانه سازمانی (خانه کانکس) زندگی می‌کردند. به او گفتم شما بروید و حاضر شوید تا از گردان برایتان برگه مرخصی بگیرم. وقتی از گردان برای وی درخواست مرخصی کردم، فرمانده گردان گفت آماده باش اعلام کرده‌اند، عملیات نزدیک است و کلیه مرخصی‌ها لغو شده است. با این حال من به این

درجه‌دار گفتم مرخصی لغو شده، ولی شما با اجازه من بروید. این برادر عزیز گفت آیا تا پنج روز دیگر عملیات شروع می‌شود؟ به او گفتم حتی شاید زودتر. او گفت من به مرخصی نمی‌روم، اما از طرفی دلم می‌سوزد، زیرا مطمئن هستم دیگر مادر و فرزندانم را نخواهم دید، حتی برای خداحافظی. از این گفته او تحت تاثیر قرار گرفتم و به او گفتم شما حتماً به این مرخصی بروید، ولی او اظهار داشت شما که بهتر از همه می‌دانید من در این تونل چقدر زحمت کشیده‌ام، دلم می‌خواهد با استفاده از آن، کفار بعثی را بکشم و پیروزی بزرگی را بعد از یک سال و نیم انتظار ببینم.

این برادر به مرخصی نرفت و در شب عملیات در داخل تونل در لحظه جدایی و خداحافظی دست به گردن من انداخت و گفت خداحافظ، من را حلال کن، من دیگر بچه‌هایم را نخواهم دید. از هم جدا شدیم، ایشان و همراهان وی اولین عناصری بودند که بایستی از دهانه خروجی تونل خارج شده و به دشمن بعثی حمله می‌کردند. حدود ساعت ۳:۵۰ دقیقه وقتی من به همراه بیسیم‌چی خود از محل فتح شده با چند نفر به طرف جلو در حرکت بودیم، صدای ناله‌ای توجه ما را به خود جلب کرد و به طرف آن صدا رفتیم. وقتی به آنجا رسیدیم مشاهده کردیم که گروه‌بان اوج تپه به همراه دونفر دیگر قصد پرتاب نارنجک به داخل سنگر دشمن را داشتند، اما نارنجک به انتهای سنگر اصابت کرده و برگشته بود و درست بر روی شکم این درجه‌دار منفجر شد. در صورتی که این درجه دار خود مربی پرتاب نارنجک بود و همیشه به سربازان در حین آموزش‌ها توصیه می‌کرد که امکان دارد به هنگام پرتاب نارنجک به داخل سنگر، دشمن این فرصت را پیدا کند تا نارنجک دستی را برداشته و به بیرون پرتاب کند، بنابراین در هنگام پرتاب نارنجک درست در قسمت خلاف در سنگر قرار بگیرید تا با نارنجک خود،

خدای ناخواسته مجروح نشوید یا به شهادت نرسید، ولی خود وی به هنگام پرتاب نارنجک به این توصیه ها عمل نکرد و با نارنجک پرتابی خود مجروح شد. او با توجه به مقاومت جسمانی خوبی که داشت با وجود مجروحیت شدید و خونریزی که تمام شکم او در اثر ترکش نارنجک از بین رفته بود، وقتی که متوجه شد من و چند نفر دیگر بربالین او حاضر شده ایم، لحظه ای چشمان خود را باز کرد و گفت: دیدی جناب سروان، گفته بودم که شهید می شوم و دیگر بچه ها و مادر و خانواده ام را نمی بینم. من به او دلداری دادم و گفتم تو راسریعاً منتقل می کنیم بیمارستان و حتماً خوب خواهی شد. او به آهستگی چشمان خود را بست، گویا خوب می دانست که این آخرین لحظات عمر او خواهد بود. دیگر چیزی نگفت و ساکت و آرام ماند. به علت نبود برانکادر سریعاً او را داخل یک پتوی عراقی قرار دادیم و توسط ۵ نفر به داخل تونل حمل شد، اما بعد از انتقال به داخل تونل دیگر به درمان نرسید و به فیض عظیم شهادت نائل گردید. روحش شاد و راهش پُر رهرو باد.

شهید گمنام

شهید بزرگوار دیگر برادر روحانی (طلبه ای) بود که هنگام غروب آفتاب درحالی که چند ساعتی به آغاز عملیات بزرگ فتح المبین باقی نمانده بود، با لباس نظامی و عمامه ای در سر به گروهان مراجعه کرد و گفت: من رفتم به تیپ ۱ به من گفتند که نزد شما بیایم. او فقط گفت روحانی است و مشخصات دیگری از وی در گروهان ثبت نشد. من او را به سنگر خود دعوت کردم، به داخل سنگر آمد و گفت مرا به قسمتی بفرست که مأموریت سنگین تری دارد. وضعیت سه دسته را برای او تشریح کردم و او گفت من دسته یکم را انتخاب می کنم. دسته یکم این گروهان در شب حمله از جناح

چپ خارج از تونل حمله می کرد و در سر راهش میدان مین زیادی قرار داشت. فرماندهی این دسته را ستواندوم وظیفه محسن تفضلی یکی از قهرمانان تیم ملی فوتبال کشور به عهده داشت که در هنگام عملیات با آرپی جی هفت دشمن از ناحیه چانه مجروح می شود و گروهبان دسته او که از درجه داران شجاع و دلیری، هم پایه گروهبان اوج تپه به نام کاکا سلطانی بود به همراه عناصر مین یاب مشغول باز کردن معبر در میدان مین می شود که ناگهان صدای رمز یا زهرا (س) از بی سیم پخش می گردد. آن روحانی بزرگوار با شنیدن نام فاطمه زهرا (س) با فریاد بلند الله اکبر به داخل میدان مین می دود و با انفجار مین به شهادت می رسد، اما موجب می شود که دیگر برادران نظامی و بسیجی و سپاهی پشت سر او از میدان مین عبور کنند. در این وضعیت دو نفر دیگر مجروح و یک نفر به شهادت می رسند، ولی بقیه سالم از این میدان مین عبور می کنند و به سمت دشمن تجاوزگر می تازند. این برادر روحانی گمنام با شهادت خود موجب شد تا دیگر عناصر هجومی بدون اینکه منتظر باز شدن معبر در میدان مین شوند، به سمت دشمن بروند و باعث تسریع در عملیات شوند. روحش شاد.

کمینگاه دشمن

پس از فتح کانال هندلی گروهان به طرف سه راهی معروف به قهوه خانه حرکت کرد. حدود ساعت ۶ صبح بود که با بی سیم اطلاع دادند مگر هنوز شما موفق نشده اید؟ گفتم چرا و اکنون به نزدیکی سه راهی قهوه خانه رسیده ایم. در بی سیم اعلام شد در گوشه سمت چپ کانال هندلی تعدادی از عناصر دشمن باقیمانده اند و با تیراندازی خود فعالیت پشتیبانی لودر و بلدوزر را سد کرده اند. سریعاً برگشته و آن ها را منهدم کنید. من به

اتفاق چند نفر دیگر از جمله گروهبان کاکاسلطانی به عقب برگشته متوجه شدیم در یک سنگر سر پوشیده که به سنگر استراحت مرتبط است، تعداد ۵ نفر از مزدوران بعثی با شدت در حال اجرای آتش هستند. پس از بررسی منطقه قرار شد از یک سمت آنها را سرگرم کرده و گروهبان کاکاسلطانی آنها را دور زده و خود را به پشت سنگر دشمن برساند. ما از پهلوی راست سنگر عراقی‌ها شروع کردیم به اجرای آتش و گروهبان کاکاسلطان خود را به پشت سنگر عراقی رساند و با پرتاب یک نارنجک به داخل سنگر موجب کشته شدن یک نفر و مجروحیت ۲ نفر از آنها شد، بقیه هم با نشان دادن زیر پوش خود تسلیم شدند.

وقتی با این صحنه مواجه شدیم از آنها خواسته شد از داخل سنگر خارج شوند و خود را تسلیم کنند. با توجه به اینکه این مزدوران سه نفر از کارکنان ما را به شهادت رسانده و یک لودر را نیز از کار انداخته بودند، سایر کارکنان خواستند آنها را تیرباران کنند، اما من جلو آنها را گرفته و در حال صحبت بودیم که فرمانده تیپ سپاه به نام برادر صبور^۱ که به اتفاق ف.گردان در حال بررسی وضعیت منطقه بودند، این صحنه را ملاحظه کردند. آنها به جلو آمده ضمن عرض تبریک به خاطر پیروزی گفتند: با ماژیک یک نفر در پشت لباس آنها بنویسد که این مزدوران سه نفر را به شهادت رسانده‌اند تا محاکمه شوند و به سزای عملشان برسند، شما آنها را نکشید. یکی از سربازان همین کار را کرد و ما به مأموریت خود جهت تثبیت مواضع متصرفی ادامه دادیم و یگان به اهداف ازپیش تعیین شده خود رسید. سپس ما شروع به تحکیم هدف و تجدید سازمان و آماده دریافت مأموریت بعدی شدیم.

۱. در حال حاضر سرتیپ پاسدار صبور که در آن زمان مسئولیت یک تیپ از نیروهای سپاه و بسیج را به عهده داشتند و با تیپ یکم ل ۲۱ ادغام شده بودند. هم اکنون مسئولیت تربیت بدنی ن.م را به عهده دارند.

اسارت سرتیپ عراقی

پس از موفقیت در مرحله یکم عملیات برای ادامه عملیات مرحله دوم گردان ۱۳۱ تیپ ۱ لشکر ۲۱ حمزه ادغامی با یک گردان سپاه پاسداران مأموریت یافت از سمت راست سه راهی قهوه‌خانه حدود ۵ کیلومتر روی جاده اندیمشک - عین خوش به سمت غرب حرکت کرده سپس حدود ۶ کیلومتر به سمت جنوب به طرف مرز حرکت کند و با زاویه ۹۰ درجه به سمت چپ شرق برگشته و در سایت ۵ با نیروهایی که از ضلع شمالی و شرقی به طرف سایت درحال هجوم بودند ملحق شوند. برای اینکه نیروهای خودی مسیر را بدون اشتباه طی کنند، یک نفر از افراد بومی را به عنوان راهنما به هر یک از گروهان‌های هجومی گردان اختصاص داده بودند.

حرکت در ساعت ۱۰ شب آغاز شد و قرار بود قبل از سپیده صبح گروهان‌ها در سایت ۵ باشند، شب بسیار تاریک بود و پس از طی حدود ۵ ساعت یعنی ساعت ۳ بعد از نیمه شب صدای شلیک گلوله توپخانه، گروهان ما را متوجه خود کرد، در مراحل اولیه به علت اینکه مسیر را مقداری اشتباه طی کرده بودیم فکر کردیم که به توپخانه خودی نزدیک خواهیم شد. به هرحال به حرکت خود ادامه داده و هرچه بیشتر جلو می‌رفتیم صدای شلیک توپخانه نزدیکتر می‌شد. حدود ساعت ۴ صبح بود که به ارتفاعات و تپه ماهورهای منطقه چنانچه رسیدیم. گروهان بدون سر و صدا پشت تپه‌ها دراز کش نموده، پس از واریسی منطقه متوجه شدیم که به یک گردان توپخانه دشمن رسیده‌ایم. لحظاتی را پشت تپه باقیمانده که با پیوستن دو گروهان دیگر گردان به گروهان ما و اینکه کاملاً مطمئن شدیم که توپخانه خودی نیست کلیه گردان با صدای تکبیر الله اکبر به طرف گردان توپخانه دشمن هجوم آوردیم که دشمن از هیبت صدای تکبیر کاملاً گیج و مبهوت شده بود.

در همین هنگام متوجه سنگر بزرگی شدیم و بلافاصله به همراه تعدادی از نیروها به طرف سنگر مزبور رفتیم. فرمانده توپخانه دشمن که یک سرگرد بود از سنگر بیرون آمد و به عربی چیزی گفت. یکی از برادران اهل دزفول که زبان عربی می‌دانست گفت تقاضا دارد که او را نکشیم و قول می‌دهد که سریعاً کلیه کارکنان را جمع کرده و همگی را تسلیم نماید. به همین منظور کارکنان دشمن که تعدادی‌شان مجروح و زخمی و کشته شده بودند مابقی جمع شدند، حدود ۱۳۰ نفر بودند و تقریباً ۲۳ قبضه توپ و تعداد زیادی خودرو به غنیمت گرفته شد. بنا به تصمیم سه فرمانده گروهان گردان قرار شد تمامی اسیران دست بسته با یک دسته از گروهان سوم به طرف عقب تخلیه شوند به همین ترتیب عمل شد و گروهان ما مأموریت یافت بطرف سایت ۵ با گرفتن راهنمایی به حرکت خود ادامه دهد.

تقریباً ۰۵۴۰ دقیقه به سایت ۵ رسیدیم و تعدادی زیادی از مزدوران عراقی را مشاهده کردیم که همگی کشته شده بودند، اغلب‌شان کلیه وسائل خود را بسته بندی کرده و آماده فرار بودند که فرصت لازم را پیدا نکردند. با وارد شدن گروهان یکم به سایت ۵ یکی از سربازان گروهان به نام حسینی یک سرتیپ عراقی را به اسارت گرفته بود و این سرباز با لگد به پاهای او می‌زد و اشاره می‌کرد که به طرف جلو حرکت کند، اما این ژنرال عراقی به درجه‌های خود اشاره می‌کرد و می‌خواست به این سرباز بفهماند که او فرمانده بلند پایه‌ای است، ولی این سرباز بدون توجه با قنداق تفنگ خود به پهلوی وی می‌زد و می‌خواست که او به جلو برود. وقتی که با فرمانده گردان به آن‌ها رسیدیم آن ژنرال فوراً درجات خود را نشان داد و کارت شناسایی ارائه کرد. به سرباز حسینی گفته شد سریعاً دست‌های او را بسته و سوار یک

جیب عراقی که توسط کارکنان خودی به غنیمت گرفته شده بود نمایند و به عقب فرستاده شود، که همین کار نیز انجام شد.

هجوم هواپیماها

بعد از اینکه نیروهای ادغامی ارتش و سپاه همگی وارد سایت ۵ و ارتفاعات اطراف شده، منطقه را از وجود دشمن بعضی پاک سازی کردند، کم کم هوا روشن شد. حدود ساعت ۷ صبح آفتاب کاملاً منطقه را روشن کرده بود و اعضاء گروهان ما و کلیه عناصر هجومی از سایر یگانها شاد و خوشحال بودند. در این هنگام هواپیماهای جنگی دشمن در منطقه به پرواز درآمده گویا آنها نیز از این حرکت برق آسای نیروهای اسلام درحیرت بودند و نمی توانستند که در کجا بایستی بمبهای خود را رها کنند، به طوری که دو فروند هواپیمای میگ در سقف بسیار پایین پرواز می کردند و از بالای سر نیروهای ایرانی گذشته، اما به خواست خداوند متعال بمبهای آنان در فاصله یک الی دو کیلومتری نیروهای ما اصابت کرد و هیچ گونه تلفاتی به نیروهای اسلام وارد نشد. از سوی دیگر خلبانان عراقی از حضور گسترده نیروهای ایرانی در منطقه به وحشت افتاده بودند، به طوری که با سرعت تمام از منطقه دور شدند و دیگر به منطقه فتح شده برنگشتند پس از پایان مرحله دوم عملیات فتح المبین یگان ما در منطقه سایت باقی و مرحله سوم عملیات فتح المبین نیز با پیروزی به پایان رسید و عملیات بزرگ فتح المبین که حضرت امام خمینی (ره) آن را فتح الفتوح نامیدند، به پایان رسید و منطقه از وجود عناصر دشمن پاکسازی شد.

فصل چهارم

عملیات غرور آفرین بیت المقدس

عملیات عبور از رودخانه

پس از عملیات فتح المبین و کسب پیروزی بزرگ که امام عزیز و رهبر انقلاب آن را فتح الفتوح نامیدند، من برای استراحت در تاریخ ۶۱/۱/۸ به مدت ۱۷ روز به مرخصی اعزام شدم و در این مدت مراسم جشن عروسی خود را برگزار کردم. در تاریخ ۶۱/۱/۲۶ به منطقه برگشتم، در مدتی که در مرخصی بودم کلیه یگان‌های لشکر از منطقه دزفول به اهواز - آبادان تغییر مکان نموده و در منطقه‌ای به نام دارخوین مستقر شده بود.

دارخوین به فاصله ۷۰ کیلومتری جنوب اهواز و در فاصله ۲۲ کیلومتری از شمال غربی شهرستان شادگان قرار داشت. گروهان ما حدود ۱۵ روز فرصت داشت تا در این منطقه به آموزش‌های عبور از رودخانه، عملیات شبانه راه‌های نفوذی و چگونگی برخورد با دشمن بپردازد، تا اینکه در تاریخ ۶۱/۲/۱۰ حدود ساعت ۱۷/۳۰ دقیقه به اتفاق فرمانده گردان به تیپ احضار شده و پس از دریافت دستور عملیاتی به قرارگاه گردان مراجعت کردیم. در تقسیم بندی نیروها، مأموریت یگان ما ادغامی با سپاه به عنوان احتیاط گردان در نظر گرفته شد و قرار بود پس از عبور از رودخانه در آن سوی رودخانه کارون استقرار یافته و آماده باشیم مأموریت هریک از یگان‌های تک ور را به عهده بگیریم به همین منظور از ساعت ۱۹/۳۰ دقیقه با توجه به پل شناور که احداث شده بود، نیروهای زرهی و خودروئی برابر

برنامه زمان‌بندی شده می‌بایستی از پل عبور کنند. ما که نیروی پیاده بودیم با یک فروند سطحه‌های شناور از رودخانه کارون عبور کرده و در محل مورد نظر در آن سوی رودخانه مستقر شدیم و عبور کلیه یگانها از رودخانه در ساعت ۹/۳۰ به اتمام رسید.

تصرف جاده اهواز - خرمشهر

حدود ساعت ۱۰ شب تاریخ ۱۳۶۱/۲/۱۰ مرحله یکم عملیات بیت‌المقدس به منظور تصرف جاده اهواز - خرمشهر با رمز یا علی ابن ابیطالب (ع) در سمتی که یگان ما و در مجموع لشکر ۲۱ حمزه انجام می‌داد تحت فرماندهی قرارگاه نصر آغاز شد. حد فاصل بین رودخانه کارون تا جاده اهواز - خرمشهر حدود ۲۰ الی ۲۲ کیلومتر بود و دشمن بعثی در روی جاده مزبور با احداث خاکریزی آن را به صورت یک دژ مستحکم درآورده بود. عملیات به سوی دشمن بعثی آغاز گردید و من به عنوان فرمانده گروهان احتیاط گردان ۱۳۱ با بی‌سیم به گوش بودم تا اگر مأموریتی وجود داشت سریعاً انجام دهم.

حدوداً ساعت ۱۱/۳۰ بود که فرمانده گردان طی پیامی اطلاع داد ۲ گروهان هجومی گردان درگیر شده و نیروهای خودی زمین گیر شده‌اند و گروهان یکم ادغامی با سپاه مأموریت دارد از نیروهای خودی عبور کرده و هدف را تأمین نماید؛ هدف همان تصرف جاده اهواز - خرمشهر که هدف قرارگاه نصر بود و هدف تیپ یکم و گردان ۱۳۱ در حد فاصل بین ایستگاه گرم دشت و نیم ایستگاه نود قرار داشت با توجه به خطوط راه آهن که در امتداد جاده اهواز خرمشهر کشیده شده بود هدف گردان ۱۳۱ را با سایر نیروها مشخص می‌کرد. من به کمک فرمانده گروهان سپاهی، کلیه رزمندگان یگان را که در یک منطقه تجمع کرده بودند توجیه کرده و عنوان

نمودم تا قبل از روشنایی صبح یعنی حدود ساعت ۵/۳۰ می‌بایستی به هدف رسیده باشیم و اضافه نمودم بایستی حداکثر استفاده را از تاریکی شب ببریم تا قبل از روشنائی هوا دشمن تا دندان مسلح و مستقر در سنگرهای مستحکم که به صورت دژ محکم برای خود احداث کرده را نابود کنیم. در غیر این صورت با روشن شدن هوا به علت این که یگان ما در زمینی بدون هیچ گونه عارضه و جان پناه و دشت صاف قرار دارد پیروزی تقریباً غیر ممکن خواهد بود. لذا می‌بایستی از هم اکنون با حداکثر سرعت به جلو رفته و در سر راه چنانچه با رزمندگانی از گروهان‌های دیگر برخورد کردیم که زمینگیر شده‌اند آن‌ها را نیز با خود به جلو ببریم. به هیچ وجه نباید وقت را تلف کنیم و تأکیدهای زیادی در این رابطه به عمل آمد. در آخر نیز با انجام دعای خیر برای کلیه رزمندگان و با تأکید بر اینکه چنانچه افرادی زمینگیر شده و از رفتن به جلو خودداری می‌کنند مطمئن باشند که خیانت به اسلام و میهن عزیز کرده‌اند و به شدت مورد مواخذه قرار خواهند گرفت. صحبت‌هایم را جمع‌بندی کردم و افزودم بایستی شما برادران هم‌رمز این را به خاطر بسپارید که من و امثال من مسئول حفظ جان تک تک شما رزمندگان هستیم و اگر بر روی مسئله‌ای تأکیدی صورت می‌گیرد به خاطر خود شما و سربلندی مملکت و عزت کشور اسلامی‌مان است.

در هر حال گروهان در ساعت ۱۱/۴۵ دقیقه حرکت به سمت دشمن بعضی را آغاز کرد و سریعاً با کمک فرمانده گروهان ادغامی سپاه، با سرعت تمام خود را به جلو کشیده و در مسیر حرکت با نیروهای تأمینی دشمن برخورد کرده و آنها را به هلاکت رساندیم و آن‌ها از مواضع اصلی خود خارج شده و برخی نیز پا به فرار گذاشته بودند. ما با سرعت به پیش می‌رفتیم و

یگان‌هایی از دیگر گروهان‌های گردان که قبلاً زمین‌گیر شده بودند با دیدن پیشروی ما روحیه پیدا کرده و آن‌ها نیز به جمع گروهان ما پیوستند. فریاد الله اکبر در دشت وسیع خوزستان طنین انداز شده بود و برادر سپاهی هم‌رزم (فرمانده گروهان ادغامی) با بی‌سیم می‌بایستی با ما تماس می‌گرفت وقتی در تاریکی شب پیش من آمد از او سؤال کردم چرا تماس نگرفتی و جواب تماس را نمی‌دادی؟ اظهار داشت صدای فریاد شما را که داشتید رزمندگان را به چپ و راست و جلو هدایت می‌کردید می‌شنیدم و دیگر لزومی نداشت که تماس برقرار کنم و وقت شما را بگیریم ضمن اینکه با شما چندان فاصله زیادی هم نداشتیم.

فرد ناشناس در تاریکی شب

در طول مسیر حرکت به جلو، درجناح چپ گروهان ما سنگری از دشمن وجود داشت که دائماً از داخل آن به شدت تیراندازی می‌شد و حرکت نیروهای خودی را کُند می‌کرد. به چند نفر از رزمندگان به سرپرستی فرمانده گروهان سپاهی، مأموریت داده شد که از پشت سر، آن‌ها را دور زده و نسبت به انهدام آن سنگر اقدام نمایند. این عمل انجام شد و آن سنگر و عناصر داخل آن در اثر هجوم نیروهای خودی کاملاً منهدم گردید. من به همراه بی‌سیم‌چی خود و یک نفر درجه دار و یک بی‌سیم‌چی بسیجی که پسر بچه‌ای حدود ۱۶ ساله و اهل اصفهان بود و بی‌سیم پی‌آرسی ۷۷ را به دوش داشت، به سمت جلو در حال حرکت بودیم. به وی گفتم خسته نشدی؟ اظهار داشت: نه خیر و سؤال شد چرا با فرمانده خود نرفته‌ای؟ گفت: او را در تاریکی شب گم کرده‌ام و به همین منظور با شما همراه شده‌ام.

ما چند نفر هم‌چنان به پیش می‌رفتیم که پس از عبور از بین سنگرهای انفرادی دشمن که با فرار آن‌ها، یا خالی شده و یا در اثر مقاومت کشته شده بودند و پس از طی مسافتی ناگهان متوجه شدم که یک نفر دیگر در بین راه به جمع ما اضافه شده و ۵ نفر شده‌ایم. ابتدا این مسئله چندان جلب توجه نکرد، پیش خود گفتم حتماً یکی از سربازان و یا بسیجیان می‌باشد که به ما پیوسته است و بی‌اعتنا به حرکت خود ادامه دادم که با اصابت گلوله‌های دشمن زمینگیر می‌شدیم و بلافاصله تغییر موضع می‌دادیم در یکی از این مراحل که با اصابت گلوله تانک دشمن، در پناه یک موضع تانک سنگر گرفته بودیم من متوجه شدم که یک دستگاه تانک داخل موضع قرار دارد آن درجه‌دار همراه سریعاً تانک را واری نمود مشخص شد که عناصر آن فرار کرده‌اند و تانک را سالم رها کرده و رفته‌اند باز هم به جلو تر رفتم که ناگهان گلوله‌ای دیگر در جلو ما اصابت کرد و بلافاصله روی زمین به حالت درازکش درآمدیم و آن نفری که قبلاً به جمع ما اضافه شده بود در نزدیکی من درازکش کرده بود، در این حال من متوجه اسلحه کمری او شدم و باز هم فکر کردم که یکی از فرماندهان گروهان‌های مجاور می‌باشد ولی در یک لحظه یک نگاه دیگری به او انداختم و او نیز متوجه شد که من به وی شک برده‌ام و بلافاصله از روی زمین بلند شد. هم‌زمان با او من هم بلند شدم و ایشان در آن تاریکی شب احترام نظامی به جا آورد وقتی از او سؤال شد جمعی کدام واحد هستی با لهجه کردی خود را معرفی و اعلام کرد که یگان من از بین رفته، همه کشته یا فراری شده‌اند و من فرمانده گروهان تانک عراقی هستم و ما را به جان امام خمینی قسم می‌داد که او را نکشم ایشان درجه ستوان یکمی داشت و ما ابتدا او را خلع سلاح کرده و اسلحه و فانوسقه او را گرفته و به کمر خود بستیم. مسافت کمی او را نیز به همراه خود به جلو

بردیم که با یک بسیجی مواجه شده و به او گفتم بیا این افسر عراقی را به عقب ببر. در هر حال دست‌های این افسر عراقی را بسته و تحویل آن بسیجی دادم که به عقب تخلیه کند و خود با همراهان به طرف جلو حرکت کردیم.

با وجودی که هنوز مسافتی حدود ۱/۵ کیلومتر تا هدف فاصله وجود داشت هوا در حال روشن شدن بود و دیگر دشمن می‌توانست نفرات خودی را مشاهده کند تا اینکه در فاصله حدود ۷۰۰ متری هدف رسیدیم دیگر هوا کاملاً روشن شده بود. دشمن با مشاهده نیروهای رزمنده شدیداً ما را زیر آتش گرفت دیگر امکان حرکت به جلو وجود نداشت به ناچار رزمندگان زمین‌گیر شده و با توجه به اینکه منطقه کاملاً مسطح بود و جان پناهی وجود نداشت دشمن توانست در مراحل اولیه تلفاتی سنگین به نیروهای ما وارد کند و لذا تصمیم گرفته شد جهت جلوگیری از تلفات بیشتر نیروها، با اجرای آتش و مانور عقب‌نشینی نماییم تا خود را به پناهگاهی که نیروهای عراقی قبلاً جهت سنگرهای سربازان و نفربرها و تانک‌ها به فاصله‌های مختلف ایجاد کرده بودند برسانیم. دشمن با گلوله‌های توپ ۵۷ میلیمتری ضدهوایی رزمندگان را هدف قرار می‌داد و آتش آن‌چنان شدید بود که امکان ایستادن را به نفرات نمی‌داد به هر حال با این وضعیت بحرانی و سخت به دستور فرمانده گردان رزمندگان به عقب هدایت شدند و خود من به همراه چند نفر دیگر که در پشت یک موضع تانک عراقی پناه گرفته بودیم و یک سرباز نیز در همان محل همراه ما بود که به علت جراحات شدید در حال پر کشیدن بود و در آن لحظات آن سرباز مجروح با ذکر «شهد ان لا اله الا الله» و خدایا کمکم کن، سؤال می‌کرد اگر آدم ادرارش بند بباید چه کار باید بکند من دارم می‌ترکم، متأسفانه کاری از دست بقیه بر نمی‌آمد و او به خود می‌پیچید زیرا گلوله به نزدیکی قلب نامبرده اصابت کرده بود و حدود ۱۰ الی ۱۲ دقیقه

در حالی که سر او به روی پای من قرار داشت و به آرامی پلک‌های خود را بر روی هم گذاشت و دست وی که روی قلب او قرار داشت بی اختیار به پهلوی افتاد که متوجه شدیم روح او از بدن جدا شده و به ملکوت پیوسته است و به شهادت رسید.

فداکاری بسیجی گمنام

با توجه به عدم دستیابی به اهداف از پیش تعیین شده حدود ساعت ۸ صبح در حالی که مدت ۲۴ ساعت بود حتی یک دقیقه فرصت استراحت پیدا نکرده بودیم. به شدت احساس خستگی و ضعف می‌کردم و رمقی در خود نمی‌دیدم که بتوانم به عقب برگردم صدای من کاملاً گرفته بود و به شدت به ضعف جسمی مبتلا شده بودم به همراه بی‌سیم‌چی خود و آن بی‌سیم‌چی بسیجی و هم‌چنین سه نفر سرباز دیگر نشسته بودیم که ناگهان یک موشک هدایت شونده مالیوتکا از روی خاکریز و از وسط ما چند نفر عبور کرده و درفاصله ۵۰ متری ما منفجر شد. زیرا دشمن متوجه حضور ما در آن منطقه شده بود. و به عنوان یک فرمانده پس از این که مطمئن شدم که دیگر جلوتر از ما کسی باقی نمانده و کلیه رزمندگان به عقب برگشته‌اند به اتفاق بقیه تصمیم گرفتیم به هر نحوی که شده ما چند نفر نیز به عقب برگردیم. پس از یک شناسایی کوتاه فهمیدیم که درفاصله حدود ۶۰۰ الی ۷۰۰ متری عقب‌تر از محل استقرار ما یک موضع تانک که با خاکریز احداث شده قرار دارد با همراهان خود صحبت کرده و قرار گذاشتیم که با یک خیز خود را به آنجا برسانیم، این کار را دو نفر به دو نفر آغاز کردیم و دو نفر اول عبور کرده و خود را به آنجا رساندند دو نفر بعدی نیز رفتند و در حالی که گلوله‌های خمپاره‌های ۶۰ م و ۸۲ م و همچنین گلوله تیربارها در اطراف

آن‌ها به زمین اصابت می‌کرد و با این وجود آن‌ها توانستند خود را به عقب بکشند. در این میان من و آن بسیجی شجاع و فداکار باقی‌مانده بودیم. به هر حال لحظاتی صبرکردیم تا از شدت آتش دشمن کاسته شد و دشمن احساس کرد که همه از پشت آن خاکریز به عقب رفته‌ایم تا این‌که در یک فرصت مناسب با سرعت به عقب حرکت کردیم و حدود نیمی از مسافت را طی کرده بودیم که در همین لحظه یک گلوله خمپاره در فاصله تقریباً یک متری ما دونفر به زمین اصابت کرد به طوری‌که درمیان دود و خاک ناپدید شده بودیم، از آنجا که خداوند می‌خواست هیچ‌گونه صدمه‌ای به ما نرسد از همین فرصت استفاده کرده و مقداری خود را به عقب کشیدیم. ولی ضعف جسمانی پیش آمده در اثر تلاشی که از اول شب تا به صبح انجام داده بودیم و همچنین دود و گرد و خاک و بوی گوگرد حاصل از انفجار گلوله خمپاره باعث شد که در فاصله ۱۰۰ متری از خاکریز مورد نظر به زمین خورده و دیگر نتوانم خودم را به پشت خاکریز مورد نظر برسانم ولی آن بسیجی خود را به آن سوی خاکریز رسانده و بی‌سیم خود را پشت خاکریز گذاشته و به طرف من برگشت و زیربغل مرا گرفت که به عقب ببرد در این لحظه مجدداً آتش دشمن شدید شد و گلوله‌های تیربار در اطراف ما به زمین می‌خورد و در نهایت به کمک آن بسیجی توانستم خود را به پشت خاکریز برسانم.

در این زمان اطلاع پیدا کردم که هدف‌های تیپ‌های ۲ و ۳ لشکر تأمین شده و هدف تیپ ۱ که ما نیز عناصری از آن بودیم به علت مقاومت شدید دشمن و همچنین به خاطر این‌که نیروهای تأمینی بیشتر در مسیر حرکت تیپ ۱ قرار داشتند و در همان ساعت اولیه حرکت با دشمن درگیر شدند، این درگیری موجب گند شدن حرکت نیروهای تیپ ۱ شده بود و در نتیجه تیپ ۱ نتوانست به موقع به هدف خود دست پیدا کند و به ناچار

عملیات غرور آفرین بیت المقدس/ ۹۱

می‌بایستی عملیات دیگری را طراحی و اجراء می‌کرد تا هدف خود را تکمیل و هماهنگ با سایر تیپ‌های دیگر مرحله دوم عملیات را آغاز نماید.

سقوط رزمندگان به همراه عناصری از دشمن در کانال

در شب روز (۶۱/۲/۱۱) برابر تصمیم لشکر، تیپ ۱ (گردان ۱۳۱) می‌بایستی جهت تکمیل هدف‌های خود از جناح راست دشمن در ضلع جنوبی منطقه عملیات که شب قبل تصرف شده بود، از خط تیپ ۳ عبور کرده و دشمن را در منطقه دور زده و از پشت سر، دشمن را منهدم نماید و لذا این عملیات انجام گرفت و قرار شد حدود ۳ کیلومتر از خط تیپ ۳ به جلو به سمت مغرب و به طرف خطوط دشمن حرکت کرده و سپس با یک حرکت ۹۰ درجه‌ای به سمت شمال برگشته و پس از طی مسافت کوتاه حدود ۵۰۰ متر مجدد به سمت مشرق برگشته و از پشت سر به دشمن هجوم آورد.

عملیات آغاز شد و حدود ۳ کیلومتر به جلو رفته و سپس با چرخش ۹۰ درجه‌ای به سمت شمال برگشته و به حرکت خود ادامه داده زمانی که گردان به سمت شمال در حرکت بود و رزمندگان گروهان به حالت ستون درآمدند بودند متأسفانه در اثر اصابت گلوله کاتیوشای نیروهای خودی به وسط گروهان، تعداد ۱۷ نفر از رزمندگان سپاه اسلام به شهادت رسیدند و کلیه تجهیزات آنها آتش گرفته و تعدادی نیز مجروح شدند. در اثر همین تیراندازی، کلیه نیروها در منطقه وسیعی در پشت دشمن متفرق شده و کنترل آنها از دست ما خارج شد و هدایت نیز به سادگی انجام نمی‌شد. در اثر همین تیراندازی، دشمن متوجه حضور رزمندگان ایرانی در اطراف نزدیک خود شده و جهت جلوگیری از محاصره عقب‌نشینی خود را آغاز کرد. نیروهای عراقی به علت تاریکی شب و محدود بودن دید با نیروهای ما ادغام

شده بودند. ضمن این‌که رزمندگان ایرانی نیز، سمت حرکت خود را گم کرده و به جای حرکت به طرف شمال و سپس به سمت شرق، اشتباهاً همچنان به سمت غرب ادامه داده بودند. درحین حرکت فرمانده یگان مجاور ستوان امیر رسولی به من رسیده و هر دو گروهان به حرکت خود ادامه داده تا به کانالی که دشمن در منطقه عقب جبهه خود حفر کرده بود رسیدیم. عده‌ای از عناصر دشمن به همراه تانک و نفربر و خودرو و همچنین تعدادی از نیروهای گروهان ما به داخل کانال^۱ سقوط کرده و نمی‌توانستند از کانال خارج شوند تعدادی که در بیرون کانال بودند با دادن قنداق تفنگ خود به نفرات داخل کانال کمک کرده و آنها را از کانال بیرون می‌آوردند و در بین این عده تعداد ۱۴ نفر از عناصر متجاوز عراقی نیز از کانال خارج و به اسارت ما درآمدند. گروهان ما بعد از مدت کوتاهی سردرگمی بالاخره موفق به یافتن مسیر خود شده و به محل هدف‌های اصلی که در روز قبل تصرف نشده بود (جاده اهواز خرمشهر) رسیدند. وقتی به آن‌جا رسیدیم دیدیم که نیروهای متجاوز بعثی مواضع را کلاً تخلیه کرده و عقب‌نشینی کرده‌اند. در این مرحله از عملیات تعداد ۸ دستگاه تانک و نفربر و همچنین تعدادی خودرو به غنیمت نیروهای خودی درآمد. دراین عملیات حاج آقا تجری یکی از روحانیون عقیدتی سیاسی لشکر که همراه گردان حضور داشتند، جهت کمک به مجروحین امامه خود را تکه تکه کرده و زخم مجروحین را می‌بست.

مرحله دوم عملیات بیت المقدس

هدف مرحله دوم تصرف خطوط مرزی بود که باز هم واحد ما مأموریت داشت از جاده اهواز-خرمشهر در جنوب ایستگاه حسینیّه و شمال خرمشهر

۱- این کانال ما بین جاده اهواز - خرمشهر و خاکریز دژ مرزی حفر شده بود پشت خطوط پدافندی نیروی عراقی

عملیات غرور آفرین بیت المقدس/۹۳

به طرف مغرب، منطقه صفر مرزی حرکت کرده و دشمن بعثی را در خطوط مرزی نابود کند و قسمتی از میهن اسلامی را از لوٹ وجود مزدوران بعثی پاک نماید.

به همین سبب مرحله دوم عملیات در ساعت ۲۳/۳۰ آغاز گردید و مسافت بین جاده اهواز-خرمشهر تا خطوط مرزی که حدود ۱۸ الی ۲۰ کیلومتر بود و باید در این عملیات خطوط مرزی که حدوداً به ارتفاع ۳ متر و عرض ۴ متر در رژیم گذشته جهت تعیین مرز خاکریزی شده بود تصرف می‌شد. ولی در فاصله ۲ کیلومتری عقب‌تر از مرز، خاکریز دیگری به همراه سنگرهای دژ، احداث گردیده بود و از طرفی در توجیه رزمندگان، اشاره‌ای به این خاکریز نشده بود و لذا در تاریکی شب وقتی رزمندگان به این خاکریز رسیدند به خیال خود که به هدف‌های اصلی یعنی منطقه صفر مرزی رسیده‌اند و به تصور این‌که هدف مورد نظر تأمین شده است بر روی همین خاکریز متوقف شدند که با روشن شدن هوا متوجه اشتباه خود شده و تیپ مجبور شد جهت تکمیل هدف نهائی عملیات دیگری را آغاز نماید.

اسارت تعدادی از رزمندگان

روز بعد به منظور تکمیل هدف‌ها شب قبل، یعنی تصرف خطوط صفر مرزی، عملیات دیگری طراحی و قرار شد در ساعات اولیه شب، هجوم سریع و برق آسای دیگری آغاز گردد و حدود ساعت ۲۲۰۰ عملیات آغاز گردید. در اثر پیروزی‌های پی‌درپی که نصیب رزمندگان اسلام شده بود. کارکنان از روحیه بسیار خوبی برخوردار بودند که با توجه به کوتاهی مسافت تا هدف در ساعات اولیه آغاز عملیات هدف به اشغال رزمندگان درآمد. لکن تعدادی از رزمندگان از جمله یک دسته از گروهان ما که فرمانده دسته آن را ستواندوم

وظیفه طباطبائی اهل اصفهان به عهده داشت از خط مرزی عبور کرده و به پاسگاه شلمچه عراق که در فاصله حدود ۳ کیلومتری از خط مرز قرار داشت رسیده بودند.

آن یک دسته تا صبح حدود ساعت ۷/۳۰ دقیقه با گروهان در ارتباط بودند و من هرچه تلاش کردم تا بتوانم آنها را به عقب هدایت نمایم موفق نشدم و لذا با روشن شدن هوا و قرار گرفتن در محاصره دشمن بعثی کلیه رزمندگان یک دسته از گروهان به اسارت درآمدند و چند روز بعد، از رادیو عراق اسامی رزمندگان اسیر شده پخش شد و با آنها مصاحبه می کردند. یکی از سربازان در مصاحبه خود درحالی که مشغول خوردن سیبی بود مصاحبه کننده پرسید خوشمزه است آن سرباز گفت: بله و سپس از وی سؤال کرد چند نفر بودید که به اسارت درآمدید؟ اظهار داشت حدود ۳۰ نفر، در سؤال دیگر پرسید فرمانده شما چه بررسی آمد؟ آن سرباز در حالی که به سبب خود گاز می زد اظهار داشت فرمانده گروهان ما ستوان آرام بود که به دست نیروهای عراقی کشته شد و مابقی سربازان گروهان کشته یا اسیر و یا فرار کردند. البته این گفته ها را به وی دیکته کرده بودند که این حرف ها را بزند چون این سرباز از وضعیت سایر دسته های گروهان اطلاع نداشت و گروهان موفق شده بود اهداف خود را تأمین کند و این درحالی بود که خطوط مرزی کاملاً سقوط کرده و عناصر دشمن اغلب کشته و یا فرار کرده بودند و به جز قسمتی در جنوب شلمچه که به صورت یک مثلث در دست نیروهای عراقی باقی مانده بود، کلیه خطوط و اهداف از پیش تعیین شده به تصرف نیروهای خودی درآمده بود که جهت تکمیل عملیات و باز پس گیری آن قسمت مثلی شکل، عملیات دیگری آغاز شد که متأسفانه با شکست سختی مواجهه گردید و تلفات آن چنان زیاد بود که صبح روز بعد از عملیات، شهدای خودی

که اطراف سنگرهای عراقی‌ها افتاده بودند به چشم می‌خورد و نیروهای عراقی جنازه‌ها را با ریختن بنزین به آتش کشیدند و این منطقه تا آزادسازی خرمشهر سقوط نکرد.

گویا عراق کلیه نیروهای خود را در این منطقه متمرکز کرده بود زیرا از نظر سوق‌الجیشی اهمیت بسیار زیادی داشت چون هم به صنایع پتروشیمی عراق نزدیک بود و هم ارتباط زمینی نیروهای عراقی را با نیروهای موجود در خرمشهر برقرار می‌کرد و لذا با کلیه توان آن نقطه را نگهداری می‌کرد تا شاید بتواند خرمشهر را حفظ کند و لذا نیروهای اسلام دست از این منطقه کشیده و قسمتی عقب‌تر از آن یعنی از محل پل نو ارتباط نیروهای عراقی در خرمشهر را قطع کردند و خرمشهر کاملاً به محاصره نیروهای خودی درآمد و خرمشهر قهرمان بعد از ۱۸ ماه از اسارت دشمن رهایی یافت. با وجود این که رزمندگان خود در صحنه عملیات حضور داشتند، وقتی که آزادی خرمشهر را از رادیو می‌شنیدند تازه متوجه می‌شدند که با یاری خداوند متعال و با توجه به انعکاس جهانی آن، چه شاهکاری و پیروزی بزرگ و با عظمتی را خلق کرده‌اند.

آگاهی از شهادت

بعد از آزادسازی خرمشهر مأموریت پدافند از خطوط مرزی به تیپ ۱ لشکر ۲۱ واگذار گردید و پس از مشخص شدن حد و حدود منطقه پدافندی هر یگان، رزمندگان گروهان ما در خطوط مرزی و در منطقه تعیین شده مشغول تهیه سنگرهای پدافندی شدند. دسته پشتیبانی گروهان ما در ۲ کیلومتر عقب‌تر یعنی همان خاکریز دژ استقرار داده شد و لکن بنه اصلی (انبار پشتیبانی) گروهان ما در همان دارخوین بود. گروه‌بانی‌کم حاجوی یکی از درجه داران مخابرات گروهان که

اهل شمال کشور عزیزمان بود، پس از استقرار گروهان، می‌بایستی ارتباط تلفنی بین دسته‌ها و گروه‌ها را با فرماندهی برقرار می‌کرد به همین منظور به ایشان دستور داده شد که سرباز کمک خود را به دارخوین فرستاده تا بی‌سیم و وسایل دیگر را به جلو بیاورد. ایشان گفتند: اگر اجازه بدهید همین فردا صبح این کار را خواهیم کرد و این درجه‌دار در اواخر شب از یکی از سربازان خود به نام بدرخانی می‌خواهد که برای وی وصیتنامه‌ای تنظیم کند. ابتدا آن سرباز و چند تن دیگر که با هم بودند فکر می‌کنند که ایشان شوخی می‌کند و بعد متوجه می‌شوند که مسئله بسیار جدی است و لذا سرباز بدرخانی اظهارات گروهبانیکم حاجوی را شروع می‌کند به نوشتن و بعد از تمام شدن اظهارات آن درجه‌دار، مطالب نوشته شده را گروهبان حاجوی گرفته و یک بار دیگر خود آن را می‌خواند و سپس آن را پاک‌نویس کرده و امضاء می‌کند و در کیف خود می‌گذارد تا این که روز بعد در اول وقت گروهبانیکم حاجوی به نزد من آمده و گفت: من خود می‌خواهم به عقب بروم و وسائل را بیاورم چون که سرباز کمک من نمی‌تواند وسائل و تجهیزات مورد نیاز را بیاورد و در رفتن خود اصرار کرد و من هم قبول کردم. و ایشان به وسیله یک دستگاه خودرو ذیل (خودرویی که از اول جنگ تحمیلی در اختیار گروهان بود و به این خودرو به قدری ترکش اصابت کرده بود که تمامی بدنه آن مانند آبکش سوراخ بود و وقتی به داخل شهر می‌رفت هر کسی آن را می‌دید از آن عکس می‌گرفت به همراه چند نفر دیگر حرکت کرده و به عقب رفتند در پشت خطوط دژ در محل بنه موقت گروهان (دسته پشتیبانی) لحظه‌ای خودرو متوقف می‌شود تا چند نفر دیگر سوار شوند در همین لحظه در اثر اصابت یک گلوله توپ بداخل اطاق عقب خودرو تعداد ۴ نفر از جمله گروهبانیکم حاجوی به شهادت می‌رسند که بعد از شهادت گروهبانیکم حاجوی سرباز بدرخانی چگونگی نوشتن وصیتنامه را برای من تعریف کرد و بعد وصیتنامه او به همراه وسایل شخصی این شهید بزرگوار برای خانواده ایشان ارسال گردید.

فصل پنجم

عملیات رمضان با رمز یا علی بن ابی طالب (ع)

آغاز مرحله جدید نبرد در خاک دشمن

حدوداً ۲ ماه بعد از عملیات بیت المقدس در تاریخ ۶۱/۴/۲۳ مرحله یکم عملیات رمضان در منطقه عمومی توسط لشکریهای ۹۲ و ۷۷ و دو لشکر سپاه پاسداران اجراء شد و لیکن عملیات با پیروزی همراه نبود و فقط پاسگاه زید عراق، به اشغال نیروهای خودی درآمد بود. در این مرحله از عملیات یگان ما شرکت نداشت و فقط در منطقه پدافندی مستقر بود که سه روز پس از اجرای مرحله یکم عملیات رمضان در تاریخ ۶۱/۴/۲۶ در معیت فرمانده گردان و سایر فرماندهان گروهان دیگر گردان به پاسگاه فرماندهی تیپ احضار شدیم و از روی نقشه نسبت به منطقه عملیات توجیه شدیم و فرمانده تیپ تذکرات لازم را ارائه و سپس مأموریت را ابلاغ کردند.

گردان ۱۳۱ مأموریت داشت با عبور از خط یگان مستقر در پاسگاه زید به طرف مغرب (شهر بصره و رودخانه دجله) حرکت کرده و با تصرف خاکریزهای مثلی شکل که نیروهای متجاوز عراقی در عمق منطقه احداث نموده بودند و تقریباً حدود ۱۲ الی ۱۵ کیلومتر تا پاسگاه زید فاصله داشت، با اجرای تک هدف را تصرف کرده و مأموریت خود را به طرف رودخانه دجله و شهر بصره ادامه دهند. به همین منظور گروهانهای گردان را که در قسمت شلمچه مستقر بودند به طرف پاسگاه زید حرکت دادیم درحالی که هوا به شدت گرم بود و این ایام مصادف با ماه مبارک رمضان نیز بود این جابجایی

انجام شد و در منطقه مورد نظر استقرار پیدا کرده و خود را آماده اجرای عملیات کردیم. با وجودی که بعد از پیروزی در عملیات بیت المقدس و آزادی خرمشهر، مناسب بودن شرایط جوی بهترین فرصت برای ادامه این عملیات بود، به دلایل سیاسی که در سطح مملکت و کشورهای منطقه مطرح بود در آن زمان عملیات انجام نشده و پس از گذشت ۲ ماه عراق فرصت لازم به دست آورد و سنگرهای خود را با استفاده از طراحان مزدوران آمریکائی و اسرائیلی بسیار مستحکم کرد. این عملیات طرح ریزی شد و از طرفی در اذعان عمومی بین نیروهای خودی، این توهم ایجاد شده بود که نیروهای جمهوری اسلامی ایران ما متجاوز نیستند و چشم داشتی به خاک عراق ندارند اینگونه عملیاتها چه معنی دارد و ... و حتی اینگونه مسائل در بین کلیه نیروهای بسیجی هم در طول مدت ۲ ماه پس از عملیات بیت المقدس در اذهان کلیه رزمندگان اسلام شکل گرفته بود این مسائل از یک سو و اجرای عملیات رمضان در هوای گرم تابستان که در حال اجراء بود مقداری روحیه رزمندگان اسلام را ضعیف کرده بود.

گلوله آرپی جی به تانک اثر نمی کند

مرحله دوم عملیات رمضان در سطح وسیعی از منطقه به اجراء درآمد. گردان ۱۳۱ به همراه نیروهای ادغامی با سپاه از پاسگاه زید به طرف مغرب حرکت کرده و بعد از عبور از میدان مین که در مرحله اول عملیات یعنی ۲ شب قبل توسط سایر یگانهای ارتش اسلام پاک سازی شده بود عبور کردیم و لیکن یگانهای هم جوار مانند لشکر محمدرسول... (ص) و لشکر ۷۷ خراسان تیپهای ۲ و ۳ و لشکر ۲۱ و گردانهای دیگر تیپ میبایستی میدان مین دشمن را پاک سازی کرده و پس از باز کردن معبر، عملیات را اجراء

می‌کردند به همین دلیل گردان ۱۳۱ و گروهان یکم دقایقی دیرتر از یگان‌های همجوار چپ و راست حرکت خود را آغاز نمود چون منطقه جلو آن از لوٹ وجود مین پاک‌سازی شده بود و نسبت به سایر یگان‌ها از وضعیت بهتر و نسبتاً ساده‌تری برخوردار بود عملیات در ساعت حدود ۱۱/۳۰ دقیقه شروع شده و یگان‌های ما بعد از عبور از پاسگاه زید در فاصله یک کیلومتری با دشمن بعثی درگیر شد و در مرحله شروع عملیات که دشمن آمادگی مقابله را پیدا کرده بود و تقریباً از عملیات اطلاع داشت، تلفاتی را به نیروهای گردان ما وارد کرد و در آغازین ساعات درگیری متأسفانه دونفر فرمانده گروهان گردان ۱۳۱ زخمی شده و از صحنه کارزار خارج شدند. سپس من فرماندهی کلیه یگان‌های گردان و نیروهای ادغامی را به همراه دو نفر از فرماندهان ادغامی برادران سپاهی به عهده گرفتم و در حالی که رزمندگان یگان‌ها زمین‌گیر شده بودند ما فرماندهان با کمک هم آن‌ها را وادار به حرکت و هجوم کردیم که با هدف قرار دادن اولین تانک دشمن توسط گلوله آرپی‌جی یکی از سربازان و به آتش کشیده شدن آن، جان تازه‌ای در نیروهای خودی به وجود آمد به طوری که با آتش گرفتن تانک و ایجاد انفجار موجب شد همگی نیروهای زمین‌گیر به حرکت درآمده و با طنین‌انداز کردن الله‌اکبر در منطقه به دشمن هجوم ببرند. در این هنگام وحشتی در بین نیروهای دشمن به وجود آمد و آرایش دشمن به هم ریخت و یگان ما به سرعت به پیشروی ادامه داده و در بین راه با تانک‌های مزدوران عراقی که در حال عقب‌نشینی بودند برخورد کرده و یکی پس از دیگری آن‌ها را منهدم کرده و به پیشروی ادامه می‌دادند. در بین تانک‌ها یک تانک تی ۷۲ مورد اصابت گلوله آرپی‌جی هفت یکی از سربازان قرار گرفت و گلوله در آن اثر نکرد دومین گلوله پس از اصابت در جلوی تانک منفجر شد ولی باز هم

آسیبی به تانک وارد نکرد سربازی که درفاصله بسیار کم حدود ۶۰ الی ۷۰ متری گلوله‌ها را شلیک می‌کرد خشمگین شده و آرپی‌جی هفت خود را به زمین کوبید و گفت: گلوله‌ها به تانک اثر نمی‌کند وقتی من دیدم که او روحیه خود را باخته، فوراً خود را به او رسانیده و به وی گفتم فریاد نزن روحیه سایرین را تضعیف نکن، سعی کن قبل از فرار این تانک دور زده از پهلو یا پشت سر هدف قرار بدهی که سطح اتکاء بیشتری داشته و حتماً گلوله‌ها کارگر خواهد بود سرباز یاد شده آرپی‌جی هفت را به دوش گرفت و به دنبال تانک شروع به دویدن کرد و تانک را از پشت سر که درحال عقب نشینی بود مورد هدف قرار داد که لحظه‌ای بعد با آتش گرفتن تانک صدای نعره و فریاد خدمه تانک به گوش می‌رسید که تقاضای کمک می‌کردند و تانک به شدت شعله‌ور و منفجر گردید و این سرباز آن چنان به عملکرد خود افتخار می‌کرد که با سربلندی می‌گفت: تانک تی ۷۲ که آرپی‌جی به آن اثر نمی‌کرد توانستم منهدم کنم و این سرباز در تاریکی شب تا جایی که گلوله در اختیار داشت با شوق و علاقه زیاد به دنبال شکار تانک بود و به سایر سربازان می‌گفت: هر کسی تانک تی ۷۲ دید آن را به من بسپارد تا شکارش بکنم.

نبرد در خاکریزهای مثلثی شکل

عملیات جنگ و گریز به سمت اشغال خاکریزهای مثلثی شکل به شدت ادامه داشت و تعدادی از تانک‌های دشمن مورد هدف گلوله‌های آرپی‌جی قرار می‌گرفت و تانک‌ها یکی پس از دیگری آتش گرفته و یگان ما هم چنان با سرعت به دنبال دشمن حرکت می‌کرد تا این که به کانالی رسیدیم که توسط مزدوران بعثی حفر و داخل آن توسط قیر پوشیده شده بود (البته بعضی از

قسمت‌های کانال قیر داشت). به طوری که اگر نفرات به داخل آن سقوط می‌کردند به سختی قادر به بیرون آمدن از داخل کانال می‌شدند و برای عبور از این کانال نرده بانهایی که قبلاً پیش بینی شده بود همراه گروهان توسط دو نفر حمل می‌گردید آن را روی کانال قرار داده و رزمندگان عبور می‌کردند پس از عبور از این کانال نیروهای بعضی با اجرای آتش‌های بسیار سنگین توپخانه و با پرتاب گلوله‌های منور به وسیله هواپیما منطقه را روشن می‌کردند و در روشنائی مشخص می‌شد که تانک‌ها به سرعت درحال عقب نشینی بودند. از فرصت بدست آمده استفاده کرده و تقریباً نیروهای خودی را جمع آوری و با سرعت دشمن را دنبال کردیم و حدود ساعت ۴ بعد از نیمه شب به خاکریزهایی رسیدیم که دشمن آن را احداث کرده بود و با استقرار در آن مشاهده کردیم که این خاکریزها به شکل مثلث احداث شده است و تازه متوجه شدیم که در جلسات توجیه به ما گفته بودند هدف شما تصرف خاکریزهای مثلثی شکل است که به آن رسیده بودیم و به خیال این که به اهداف رسیده‌ایم و موفق شده‌ایم ابتدا خوشحال بودیم و تازه دراین هنگام بود که از هرطرف مورد اصابت گلوله قرار می‌گرفتیم و لذا مجبور بودیم که هر مثلثی که اشغال می‌شود، حتماً می‌بایستی هر سه ضلع آن اشغال گردد در غیر این صورت از ضلعی که اشغال نشده دشمن می‌توانست از پهلوی یگان‌ها را هدف قرار دهد. پس از استقرار در تعدادی از این خاکریزها، آن را بین دسته‌ها تقسیم کرده و مسئولیت هر فرمانده دسته را برای استقرار و دفاع از آن تعیین کردیم، آنان نیز منطقه را بین رزمندگان تقسیم کرده و محل استقرار سلاح‌های اجتماعی را تعیین کردند و به افراد ابلاغ کردیم که سریعاً سنگرهای خود را آماده نمایند در حالی که بسیار خسته شده بودیم و خاک سر و صورت‌های ما را پوشانده بود لحظه‌ای آرام و قرار نداشتیم تا این که من لحظه‌ای فرصت کرده و روی خاکریز دراز کشیدم و

وضعیت یگان ادغامی خود را به گردان گزارش کردم همین که در حال صحبت با بی‌سیم با فرمانده گردان بودم ارتباط قطع شد و ناگهان متوجه شدم که درگیری در جناحین در فاصله بسیار دور در عقب منطقه در جریان است و از تیراندازی گلوله‌های رسام عراقی‌ها متوجه شدم که خطوط دفاعی اولیه عراق در جناحین هنوز سقوط نکرده و لذا فوراً با فرمانده گردان و فرمانده تیپ مجدداً تماس گرفتم درحالی که صدای شنی تانک و یا بلدوزر به شدت شنیده می‌شد و فرمانده گردان اظهار داشت شما در محل باشید که لودرها و بلدوزرها پشت سر شما آمده و در حال احداث خاکریز هستند از این گفته فرمانده گردان به شک و تردید افتادم زیرا عملاً مشاهده می‌کردم که درگیری در مسافت بسیار عقب ادامه دارد در حالی که فرمانده گردان اظهار می‌کرد بلدوزرهای خودی در حال احداث خاکریز می‌باشند از طرفی صدای شنی تانک و یا بلدوزر در فاصله نزدیک شنیده می‌شد که مربوط به دشمن بود. در هر حال با فرمانده گروهان سپاهی ادغامی مشورت کرده و با بررسی بیشتر متوجه شدیم که این حرکات بیشتر مربوط به دشمن بوده تا ادوات خودی، به طوری که تانک‌های دشمن در حال آرایش گرفتن بودند. جهت اطمینان بیشتر به دونفر مأموریت دادیم تا مقداری جلوتر رفته و وضعیت دشمن را از نزدیک مشاهده کنند تا با انجام شناسائی از اهداف دشمن اطلاع کافی حاصل شود. آن دونفر بعد از نیم ساعت برگشتند و اظهار داشتند که تعداد زیادی تانک به همراه نفرات در حال جا به جا شدن می‌باشند و تقریباً بین ۸۰۰ متر الی ۱ کیلومتر بیشتر با ما فاصله ندارند. هم زمان نفراتی را نیز به عقب فرستاده بودیم تا از محل لودر و بلدوزرهای خودی که فرمانده گردان اظهار کرده بود در حال احداث خاکریز هستند کسب اطلاع نمایند آنها نیز بعد از حدود ۴۵ دقیقه برگشته و اعلام کردند تا مسافت حدود ۱ الی ۱/۵ کیلومتری در عقب‌تر خبری از صدای بلدوزر و لودر نشنیده‌اند مجدداً با

عملیات رمضان با رمز یا علی بن ابی طالب (ع)/۱۰۳

فرمانده گردان تماس را برقرار کردیم اما متأسفانه ارتباط با گردان قطع بود. با فرمانده تیپ تماس برقرار شد و ایشان پس از جویا شدن از وضعیت یگان ما اظهار داشت متأسفانه هنوز جناحین چپ و راست موفق به شکستن خطوط اولیه دشمن نشده‌اند و اضافه نمود از تلاش شما متشکرم و از این که بایستی به عقب برگردید متأسفم شما با یک برنامه‌ریزی صحیح به عقب برگشته و در محلی که لودر و بلدوزر در حال احداث خاکریز هستند مستقر شوید ساعت حدود پنج صبح را نشان می‌داد با فرمانده سپاهی، گروهان ادغامی مشورت کرده و در مورد برگشتن به عقب به وی گفتم بایستی از فرصت باقی مانده تا روشنائی هوا استفاده کنیم و به عقب برگردیم زیرا با توجه به این که زمین دشت و صاف است با روشن شدن هوا، امکان برگشتن به عقب وجود نخواهد داشت و اگر از این فرصت باقی مانده استفاده نکنیم همگی قتل عام خواهیم شد ضمن اینکه هم اکنون نیز در محاصره دشمن هستیم، صحبت می‌کردم که یکی از برادران سپاهی که فرمانده گروهان ادغامی دیگری بود با برگشتن به عقب مخالفت کرده و اظهار داشت که ارتشی‌ها همه خائن هستند زیرا ما زحمت کشیده و با دادن تلفات زیاد این مسافت ۱۲ کیلومتری را جلو آمده‌ایم و اکنون که چراغ‌های شهر بصره جلوی روی ماست حالا باید به این سادگی به عقب برگردیم. به وی گفتم درست است که همگی تلاش کرده و توانسته‌ایم دشمن را تا اینجا به عقب برانیم ولی ما ارتشی‌ها خائن نیستیم بلکه به عنوان یک فرمانده با گرفتن تصمیم درست موجب سربلندی مملکت باشیم نه موجب خفت و سرشکستگی. سپس اضافه کرده و گفتم کاملاً واضح است که باقی ماندن یک گردان در منطقه‌ای به این وسعت، جز اسارت و یا از بین رفتن کلیه افراد گردان حاصل دیگری نخواهد داشت و اگر قرار است از کسی دستور بگیرید عجله کنید آن‌ها نیز به شما خواهند گفت که چه بکنید متأسفانه ارتباط ایشان با فرمانده گردان و تیپ قطع

بود و تماس برقرار نشد و با توجه به این که کلیه رزمندگان گروهان یکم و دو گروهان دیگر گردان که فرماندهان آنها مجروح شده بودند مسئولیت آنها را نیز به عهده داشتم با دونفر از برادران سپاهی دیگر که آنها نیز فرمانده ادغامی با سایر گروهانهای گردان بودند صحبت کرده یکی از آنها با برگشتن به عقب هماهنگی کرد ولی یکی دیگر همانند نفر قبلی مخالفت کرد. به هر حال بایستی تصمیم قطعی گرفته می شد و لذا گفتم من با رزمندگان خود به عقب برمی گردم و شما اگر می خواهید در همین جا بمانید و منطقه را حفظ کنید، ناگهان یکی از آن دو برادر سپاهی اسلحه را به روی من کشید و گفت اگر برگردید شما را خواهم کشت در همین موقع یکی از درجه داران گروهان ما درحمایت از من نیز فوراً اسلحه خود را بر روی او کشید و نزدیک بود درگیری و برادر کشی بین نیروهای خودی راه بیافتد، بلافاصله با گرفتن اسلحه آن درجه دار خطاب به فرمانده یگان ادغامی گفتم بایستی مقداری منطقی فکر کنید و احساساتی عمل ننمائید یک گردان که این همه جلو آمده چه بسا دشمن مخصوصاً ما را به داخل شکم خود کشیده و از پشت سر قصد غافلگیر کردن ما را داشته زیرا جناحین خود را ملاحظه کنید و ببینید درگیری در کجا ادامه دارد الحمدا... گلوله ها که از طرف دشمن شلیک می شوند همگی رسام و قابل رویت هستند و شما می توانید تشخیص دهید درگیری در کجاست در هر حال خطاب به کلیه کارکنان گفتم هر کس اعم از بسیجی و سپاهی و ارتشی می خواهند همراه این برادران بمانند در سمت راست بیایند و بقیه بدون این که فرار نمایند طبق دستور فرماندهان رده بالاتر عقب نشینی تاکتیکی خواهیم کرد و در خاکریزی که توسط نیروهای پشتیبانی خودی در منطقه عقب در حال احداث است مستقر خواهیم شد. تقریباً حدود ساعت ۵/۴۰ بود و هوا دیگر روشن می شد که کلیه رزمندگان

عملیات رمضان با رمز یا علی بن ابی طالب (ع)/۱۰۵

اعم از برادران بسیجی و ارتشی به عقب حرکت کردند و کسی حاضر نشد بماند آن دو برادر سپاهی در همان جا ماندند و عقب نشینی آغاز گردید.

تقریباً حدود ۲ الی ۳ کیلومتر به عقب نیامده بودیم که هوا کاملاً روشن شد و تانک‌های عراقی نیز با سرعت کارکنان خودی را دنبال می‌کردند و تقریباً حدود ۵۰۰ متر با کانالی که عراقی‌ها احداث کرده بودند و مقداری قیر نیز در برخی از قسمت‌های آن ریخته بودن فاصله داشتیم و چون امکان رسیدن به خاکریزهای خودی وجود نداشت، (درحالی‌که فریاد می‌زدیم) گفتیم: همگی خود را به کانال رسانده و در داخل کانال باقی بمانید و گرنه همه را خواهند کشت و یا به اسارت خواهند برد. به همین منظور چند تن از درجه داران و برادران سپاهی را مأمور کردم که سریعاً جلوی رزمندگان را گرفته و در داخل کانال نگه دارند و آربی‌جی‌های موجود نزد یگان‌ها را در داخل کانال تقسیم بندی کرده و با رعایت کمبود مهمات افراد واجد شرایط را انتخاب و به آنها مأموریت داده شود با دقت به طرف تانک‌ها شلیک کنند و از نزدیک شدن آن‌ها جلوگیری به عمل آورند و چنان‌چه از کانال عبور کنند امکان رسیدن به عقب وجود ندارد و دشمن از این فرصت استفاده خواهد کرد و همه را از بین خواهد برد. پس بهتر است همگی در داخل کانال استقرار یافته و شروع به دفاع کنیم تا شاید راه نجاتی پیدا شود. اغلب مسئولین همکاری کرده و کلیه افراد خود را به کانال رسانده و در آن استقرار و آماده دفاع شدیم.

مقاومت سخت در کانال

کلیه رزمندگان گردان ادغامی به هر نحوی که بود خود را به کانال رسانده و در اجرای دستور آماده مقاومت شدند و تانک‌های دشمن که ما را

تعقیب می‌کردند تقریباً در فاصله ۶۰۰ الی ۷۰۰ متری کانال رسیده و در حال پیشروی به سوی کانال بودند و تعدادی از رزمندگان را شهید یا مجروح کرده و به شدت آتش می‌کردند و لیکن با شلیک چند گلوله آرپی جی هفت و آتش گرفتن یک دستگاه تانک بقیه تانک‌ها و نفربرها از حرکت بازمانده و متوقف شدند و چند لحظه‌ای آتش از طرف ما قطع شد در این حال تانکی با سرعت به جلو آمد که توسط یک نفر از بسیجی‌ها مورد اصابت قرار گرفت و به آتش کشیده شد که همین مسئله موجب توقف سایر تانک‌ها شد و از همان فاصله ۶۰۰ الی ۷۰۰ متری با شدت با گلوله‌های توپ آتش می‌کردند. کانال محل استقرار نیروهای ما با محلی که لودر و بلدوزرهای خودی در حال احداث خاکریز بودند حدود ۲ کیلومتر فاصله داشت و این مسئله موجب دلگرمی کارکنان مستقر در کانال شده بود که حداقل دشمن از پشت سر نمی‌تواند به ما حمله کند. لحظاتی بعد یکی از کارکنان اطلاع داد که تانک‌ها از جناحین در حال پیشروی هستند و از پهلوه‌ها نیروها را مورد هدف قرار می‌دهند، تعدادی از رزمندگان زخمی و شهید شده بودند وضعیت بسیار ناهنجاری در داخل کانال به وجود آمده بود که متأسفانه مقداری ناامیدی به من غلبه کرده و لحظه‌ای در داخل کانال نشسته و پیش خود می‌گفتم خدایا مگر چه گناهی مرتکب شده‌ایم که بایستی این همه سختی را تحمل بکنم که دیگر توان تحمل ندارم و مسئولیت این همه رزمنده بر دوش من می‌باشد، خدایا کمک کن یا اباعبدالله دستم را بگیر و قدرت و توانایی به من عطا کن تا بتوانم درست تصمیم بگیرم در همین حال بود که یکی از برادران سپاهی فرمانده گروهان ادغامی نزد من آمد و گفت برخی از گلوله‌ها به داخل کانال می‌افتد و تلفات دارد زیاد می‌شود از طرفی هوا بسیار داغ است ساعتی دیگر کمی آب، ما را دچار زحمت خواهد کرد.

عملیات رمضان با رمز یا علی بن ابی طالب (ع) ۱۰۷/

مسئولین و فرماندهان دسته و گروه‌های هر قسمت را احضار کرده و به آن‌ها ابلاغ کردم سریعاً کلیه قمقمه‌هایی را که آب دارد درسه نقطه جمع آوری و آب را جیره بندی کنید. پس از جمع آوری قمقمه‌ها مسئولی برای هر نقطه تعیین گردید و با وجودی که شدت آتش همه را کلافه کرده بود و ما نیز به منظور این‌که از جلو آمدن تانک‌ها جلوگیری کرده باشیم هر چند دقیقه یک گلوله آرپی جی هفت به طرف تانک‌ها شلیک می‌کردیم و اغلب رزمندگان فقط تلاش می‌کردند که با سرنیزه‌های خود در داخل کانال حفره ایجاد کرده و خود را داخل آن پنهان نمایند تا از اصابت ترکش در امان باشند. عده‌ی معدودی بودند که با آرپی جی هفت و سلاح سبک تیراندازی می‌کردند در همین لحظات بود که متوجه شدم تعدادی از رزمندگان لباس خود را از تن درآورده و زیرپوش سفید را به دست گرفته و به عنوان تسلیم به دشمن نشان می‌دهند، سریعاً خود را به آن محل رساندم و در حالی که آتش دشمن در این نقطه کم شده بود و تعدادی در حال خارج شدن از کانال بودند و دیگر توان تحرک از من سلب شده بود و احساس ضعف می‌کردم، به آن‌ها رسیده و هشدار دادم که سریعاً به داخل کانال برگشته و لباس خود را بپوشند و اگر کسی قصد تسلیم شدن دارد این فکر را از سر خود بیرون کند و مطمئن باشید که قبل از تسلیم شدن، توسط خودی کشته خواهید شد و جهت اثبات این ادعا با کلت به طرف یکی از رزمندگان که از کانال خارج شده بود تیری شلیک کرده و گفتم گلوله دوم را بر سینه‌ات جای خواهم داد سریعاً برگرد و ایشان برگشت به داخل کانال.

به ناچار با کمک برخی از برادران سپاهی و درجه داران و با شناسائی افراد مورد اعتماد نفراتی را در سراسر کانال گمارده (طول محل اشغال کانال توسط نیروهای ما حدود ۱ کیلومتر بود) و تأکید کردم چنان‌چه کسی قصد

تسلیم شدن را داشت با تیر او را هدف قرار دهید، در این لحظه فریاد تعدادی را می‌شنیدم که می‌گفتند خودش افسر است به محض اسیر شدن او را خواهند کشت از ترس خودش نمی‌گذارد ما تسلیم بشویم و می‌خواهد همه ما را به کشتن بدهد. از یک طرف خستگی و ضعف جسمی از سوی دیگر کم بودن مهمات و از طرفی شنیدن زخم زبان‌های این‌گونه‌ای و اینکه تلفات زیاد شده و همه رزمندگان در وضعیت بسیار سختی به سر می‌بردند و از فرط ناراحتی و خستگی در اثر فعالیت زیاد، طی کردن مسافت داخل کانال به طور مداوم و دادن تذکرات لازم و غیره، لحظه‌ای آرام و قرار نداشتیم. دقایقی فرصت کرده در داخل کانال نشستیم درحالی‌که اشک در چشمانم حلقه زده بود دست به سوی آسمان بلند کرده و از خداوند متعال تقاضای کمک و بخشش گناهان کرده و گفتم خدایا تو قادری تو توانایی تو عادل و ... از سرنوشت فعلی ما آگاهی، هرچه هست با دل و جان می‌پذیریم درحد توان تلاش خود را کرده و دیگر قادر به انجام هیچ کاری نیستیم و خدایا سرنوشت ما را هرچه زودتر بر ما بنما، خدایا دیگر طاقت تحمل نداریم به هر حال در افکار خود غرق بودم که یکی از برادران سپاهی نزد من آمد و گفت: جناب سروان گویا زیاد خسته شده‌اید هر که جای شما بود خسته می‌شد، تحمل بکن که خدای ناکرده تصمیم اشتباهی نگیری خدا قادر است و کمک می‌کند فعلاً که آتش دشمن همانند باران بر سر ما می‌بارد اگر بتوانیم تا شب تحمل بکنیم می‌توانیم در تاریکی شب به عقب برگردیم به هر حال تعداد شهداء و زخمی‌ها در داخل کانال زیاد بود و چنین صحنه‌ها در روحیه سایرین اثر سوئی داشت و کسی نمی‌دانست بالاخره چه خواهد شد هریک از رزمندگان پیش خود فکری می‌کردند آیا همه اسیر خواهیم شد یا این که در این صحرای گرم و

عملیات رمضان با رمز یا علی بن ابی طالب (ع) ۱۰۹/

سوزان و آتش سنگین دشمن درهمین کانال از تشنگی و آتش دشمن مدفون خواهیم شد و یا ... ؟

طوفان شن یا امداد غیبی

درحالی که با هم‌رزم سپاهی خود درحال صحبت کردن بودم نگاهی به ساعت مچی خود انداختم، عقربه‌ها ساعت ۸ صبح را نشان می‌داد و هوا که تا چند لحظه قبل آفتابی و داغ بود کم‌کم داشت ابری می‌شد و لحظاتی بعد امداد غیبی بسیار بزرگی رُخ داد ، دست به آسمان بلند کرده و هردو گریه کردیم و آن معجزه یا امداد غیبی که حدود ساعت ۸/۲۰ به وقوع پیوست شامل طوفان بسیار گسترده‌ای بود که شروع شد به طوری که انسان درفاصله ۲متری جلوی خود را نمی‌توانست ببیند. با توجه به رملی و شن زار بودن منطقه طوفان شن به قدری شدید بود که ما با زحمت توانستیم به همه بفهمانیم که بایستی از این فرصت طلایی به دست آمده استفاده کرده و به عقب برگردیم و لیکن آن‌چه از همه دردناک‌تر بود مجروحین عزیز بودند که خود قادر به راه رفتن نبودند و در اثر خستگی و ضعف جسمی سایر رزمندگان هرکسی فقط به فکر نجات جان خود بود. در هر حال از رزمندگان خواهش می‌کردیم هرچند نفر یک مجروح را حداقل با خود به عقب ببرید ولی توانایی از همه گرفته شده بود به طوری که حتی فانوسقه و کوله پشتی خود را رها کرده و به عقب رفته بودند زیرا عجله درکار بود و هرکس فکر می‌کرد این طوفان یک گردباد بیش نیست و سریعاً تمام خواهد شد با هم‌رزم سپاهی خود در سرتاسر کانال با حالت دو گشت زده و همه را به عقب رفتن راهنمایی کرده و تعدادی از زخمی‌ها را بچه‌ها با خود برده بودند و لیکن بجز شهداء هنوز تعدادی مجروح باقی‌مانده بودند. از افراد سالم چند نفری بیشتر

در کانال نبودند که تصمیم گرفته شد بقیه کارکنان کمک کنند چند نفر مجروح باقی مانده را به هر طریقی که امکان دارد با خود به عقب ببرند همین که از کانال همگی بیرون آمدیم مشاهده کردیم تعدادی آمبولانس با چراغ روشن دارند به ما نزدیک می شوند طوفان شن آن قدر شدید بود که در فاصله ۴ تا ۵ متری با وجودی که چراغ آمبولانس ها روشن بود دیده نمی شدند حدود ۵ تا ۶ دستگاه، خیلی خوشحال شدیم خدا را شکر کردیم با وجودی که رانندگان آمبولانس ها عجله داشتند تا سریعاً به عقب برگردند خوشبختانه تعدادی از شهداء و کلیه مجروحین را سوار آمبولانس ها کردیم به طوری که کلیه آمبولانس ها پُر شده و نفرات روی هم خوابیده بودند که به عقب تخلیه کردیم و لیکن تعدادی حدود ۳۰ تا ۴۰ نفر شهید که احتمالاً در بین آنها زخمی هم بود باقی ماندند و مابقی رزمندگان که حدود ۷۰۰ تا ۸۰۰ نفری می شدند الحمدا... به عقب برگشتند و پشت خاکریزی که توسط لودر و بلدوزر احداث شده بود رسیدیم و از آنجا با خودرو به پاسگاه زید مراجعت کردیم و این طوفان شن تقریباً حدود ۲ ساعت طول کشید به طوری که در ساعت ۱۰ صبح کلیه رزمندگان به پاسگاه زید رسیده بودند. بدین ترتیب مرحله دوم عملیات با این وضعیت به پایان رسید و ما نیز به طرف شلمچه به سنگرهای اولیه خود مراجعت کرده و در آنجا در مواضع پدافندی قبلی خود مستقر شدیم .

مرحله سوم عملیات رمضان

چند روز بعد از مرحله دوم عملیات، مرحله سوم عملیات رمضان در قسمت شلمچه درست روی قسمتی از خط مرزی که در اختیار عراقی ها بود در ساعت ۳۰ دقیقه بامداد آغاز گردید و گروهان ادغامی ما با سپاه

عملیات رمضان با رمز یا علی بن ابی طالب (ع) ۱۱۱/

پاسداران به عنوان احتیاط تعیین شده بود که متأسفانه در همان ابتدای شروع عملیات به علت زمین گیر شدن یگان‌های هجومی و سختی‌هایی که در این مرحله برای رزمندگان به وجود آمده بود اغلب روحیه آنان تضعیف شده بود به طوری که در شب عملیات تعداد زیادی از عناصر تک ور از تاریکی شب استفاده کرده و در داخل سنگرهای استراحت خود باقی مانده بودند. به هرحال گروهان یکم گردان ۱۳۱ نیز از این وضعیت مستثنی نبود و لذا بعد از گذشتن از یگان‌های هجوم کننده، در اثر آتش شدید دشمن گروهان ما نیز زمین گیر شده و فقط موفق شدیم تعداد معدودی از سنگرهای دشمن را اشغال نمائیم که آن هم در اثر حمله شیمیایی دشمن بعضی اجباراً به عقب برگشتیم و در این عملیات ناموفق نیز تلفات بسیار سنگین بود و در هنگام مراجعت متأسفانه مشاهده گردید تعداد جنازه‌های شهداء آن قدر زیاد است که بایستی برای عبور ، پا روی جنازه ها گذاشت . چون که منطقه عملیات بسیار محدود و لیکن نیروهای عمل کننده بسیار زیاد بودند به هرحال به محل اولیه خود مراجعت و موضع پدافندی را اشغال کردیم.

حفر کانال

بعد از گذشت چند روز در مواضع پدافندی تصمیم گرفته شد در قسمت شلمچه درست در امتداد و روی خط مرزی از زیر خاکریز به طرف جنوب کانال زیرزمینی همانند کانال حفر شده در عملیات فتح المبین احداث گردد به همین منظور مأموریت این نقطه به گروهان ما واگذار گردید و آن برادر یزدی یعنی حاج غلامحسین نیز به منطقه آمدند و امکانات لازم فراهم گردید و حفر کانال آغاز شد که حدود ۱۰ الی ۱۵ روز ادامه داشت و تقریباً حدود ۲۰ الی ۲۵ متر کانال حفر گردیده بود که در یکی از شب‌ها در خواب

دیدم که در اثر اصابت گلوله خمپاره مجروح شده و تمام سر و صورت من خون آلود است. صبح که برای نماز از خواب بیدار شدم ماجرای خواب را به سایر هم‌سنگری‌ها تعریف کردم منشی گروهان که سرباز عقیدتی نیز بود به نام حسینی و آن برادر یزدی و دونفر دیگر به من گفتند: شما امروز از سنگر بیرون برو من نیز همین کار را کردم از صبح تا ظهر از سنگر بیرون نیامدم و کارها را تلفنی در داخل سنگر انجام می‌دادم تا این که بعد از ظهر حدود ساعت ۱۳/۳۰ از عقیدتی سیاسی تیپ با من تماس گرفته و اعلام کردند جهت مشرف شدن به مکه معظمه انتخاب شده‌ام و بایستی جهت انجام مقدمات سفر به قرارگاه لشکر مراجعه نمایم. با یک‌دستگاه خودرو به گردان و سپس به تیپ مراجعه و از آنجا همراه یکی از درجه داران عقیدتی سیاسی به قرارگاه لشکر (عقیدتی سیاسی لشکر) مراجعه کردم و مشخص شد در سطح لشکر برای ۲ نفر سهمیه منظور شده که یکی فرمانده لشکر و دیگری من فرمانده گروهان یکم گردان ۱۳۱ که در قرارگاه لشکر حاج آقا تجری مسئول عقیدتی سیاسی ضمن عرض تبریک مقداری از وضعیت اعمال در مکه معظمه و چگونگی اعمال حج برای من تعریف کرد که حدود ساعت ۴ بعد از ظهر بود که قرار شد به یگان مراجعه و با دریافت برگ مرخصی جهت فراهم نمودن مقدمات حج اعزام گردم وقتی به قرارگاه گردان رسیدم حدود ساعت ۴/۴۵ بود که فرمانده گردان با عرض تبریک و تعیین جانشین برای گروهان (ستوان غفوری فرد) و انجام سفارشات لازم، سپس به گروهان داخل سنگر خود برگشتم تا با جمع آوری وسائل شخصی خود جهت دریافت برگ مرخصی مجدداً به قرارگاه گردان بروم. حدوداً ساعت ۵۳۰ بعد از ظهر بود که جهت عزیمت به قرارگاه گردان در حال سوار شدن به خودرو بودم و آن برادر یزدی از این که شنیده بود به مکه اعزام می‌شوم بسیار خوشحال بود و

به طرف من آمده و دست به گردن من انداخت و درحال ربوبوسی بودیم که درهمین لحظه گلوله خمپاره‌ای در فاصله بسیار نزدیک اصابت کرد درحالی‌که تمام سر و صورت آن برادر یزدی خون آلود بود (من متوجه خود نبودم) به او اشاره کردم که مجروح شده‌ای او نیز به من گفت شما نیز مجروح شده‌اید که درحال رفتن به داخل سنگر بودیم که گلوله‌ای دیگر درست روی سنگر اصابت کرد که دیگر چیزی متوجه نشدم ، شب وقتی به خود آمدم خود را در بیمارستان آبادان بستری دیدم و آن برادر یزدی در نزدیکی تخت من بستری بود روز بعد هر دو همراه چند نفر دیگر به فرودگاه اهواز منتقل و از آن‌جا با هواپیما به طرف تهران حرکت کردیم دربین راه آن برادر یزدی علاقمند بود به اصفهان و سپس به یزد منتقل شود تا نزدیک خانواده باشد خوشبختانه هواپیما در مسیر اصفهان نشست و چند مجروح از جمله ایشان جزء تخلیه شدگان بودند که با من خداحافظی کرده و رفت. متأسفانه بعداً شنیدم نامبرده در اثر شدت جراحت به شهادت رسیده است من در تهران به بیمارستان امیراعلم اعزام و در آن‌جا بستری شدم بعد از پانسمان بازو و گونه راست درست زیرچشم به طوری که هنگام پانسمان یک چشم مرا کاملاً بسته بودند وقتی که به خود آمدم فکر کردم که یک چشم خود را از دست داده‌ام که در وحله اول خیلی وحشت زده شده بودم و سپس خود را دلداری دادم که خدا را شکر معلول و قطع نخاع نشده‌ام.

چند روزی در بیمارستان بستری و سپس جهت عمل در قسمت بازوی راست و ران پای چپ به بیمارستان خانواده ارتش اعزام شدم در این بیمارستان یک ترکش از بازوی راست و یک ترکش از ران پای چپ خارج کرده و لیکن یک ترکش دیگر در بازوی راست موجود بود که به علت نزدیکی با رگ اعصاب از خارج کردن آن خودداری شده بود زیرا احتمال ۹۰

درصد وجود داشت که دست فلج شود به همین منظور با یک ماه استراحت از بیمارستان مرخص شدم و در منزل بودم که یک روز در حین حمام کردن هنگامی که صابون به سر و صورت می‌زدم ترکشی که در گونه راست زیر چشم قرار داشت به علت برخورد با دست به زمین افتاد آنرا نزد دکتر برده و محل آنرا پانسمان کرد که پس از یک ماه استراحت به یگان مراجعه و به سمت رئیس بازرسی لشکر ۵۸ ذوالفقار تعیین شدم و در عملیات‌های والفجر مقدماتی و والفجر یک و عملیات قادر نیز فعالانه شرکت نمودم.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

عکس ها و نقشه ها



سخنرانی فرمانده نیرو سرهنگ صیاد شیرازی برای کارکنان گردان قدس لشکر ۵۸ ذوالفقار، سرهنگ صبوری و سروان آرام در منطقه ابوغریب.



آماده شدن گردان قدس لشکر ۵۸ جهت بازدید فرمانده نیروی زمینی سرهنگ صیاد شیرازی



بازدید فرمانده نیرو سرهنگ صیاد شیرازی از گردان قدس لشکر ۵۸ ذوالفقار در منطقه ابوغریب. نفرات از چپ به راست: سروان آرام، سرهنگ رحیم رحمانی، سرهنگ حیدری، سرهنگ ذوالنوری و در کنار آن رئیس عقیدتی سیاسی لشکر.



تیم تدارکات، سمت راست سرباز غزانی و سمت چپ سرباز اسدی



ستوان دوم آرام، پل دزفول، ۶۱/۱۱/۲۵



منطقه عملیاتی فتح المبین، غرب رودخانه کرخه. به ترتیب از راست به چپ:
۱- ستوان دوم سعیدی، فرمانده دسته. ۲- سروان امینی که در تاریخ ۶۰/۲/۱۱ شهید شده
است، افسر مخابرات گردان. ۳- ستوان دوم آرام، فرمانده گروهان



پادگان زرهی دزفول، ۶۱/۱۱/۱۴

نفرات ایستاده: سرهنگ شیبانی، سرهنگ علیاری، حجت‌الاسلام ربانی، سرهنگ صبوری، سرباز راننده.
نفرات نشسته: ستوان آرام و سرباز شیری



دسته خمپاره‌انداز ۱۲۰م در ارتفاعات غرب رودخانه کرخه قبل از عملیات ۹ آبان ۱۳۵۹،
فرمانده و گروه‌بان دسته به همراه عناصر یک قبضه خمپاره

عکس ها و نقشه ها/ ۱۲۱



ستوان دوم آرام قبل از آغاز عملیات فتح المبین در حال دیده بانی در کانال هندلی شکل و تکمیل طرح عملیاتی. ۱۳۶۰/۱۲/۱۵



سومین روز از عملیات فتح المبین بعد از سه راهی قهوه خانه منطقه متصرفی توسط رزمندگان اسلام. گروهبان شهید حاجوی، فرمانده گروهان ستوان آرام، برادر بسیجی محمدخانی مسئول کمک های اولیه گروهان، گروهبان کاکا سلطانی، سرباز بی سیم چی خلیج



مواقع پدافندی در منطقه پل کرخه. به ترتیب از راست به چپ: استوار سلطانی، ستوان سعیدی، ستوان آرام، سروان بهنوش (شهید شده)، سرباز بی سیم‌چی.



منطقه عملیاتی فتح‌المبین سایت ۴، به هنگام صرف ناهار. فرمانده و معاون گروهان در کنار خود.
 ۱- ستوان غفوری‌فر. ۲- سرباز علیغنی معلول و جانباز. ۳- ستوان آرام. ۴- سرباز غزانی. ۵- شهید گروهان حاجوی. ۶- سرباز محمودی. ۷- سرباز شهید حیدری. ۸ تا ۱۳ کارکنان جهاد مأمور به گروهان. ۱۴- سرباز حسینی



منطقه عملیاتی بیت المقدس. به ترتیب از راست به چپ: ستوان آرام، روحانی بسیجی، سرباز غلامعلی غزانی راننده موتور سیکلت حمل مجروح.



منطقه عملیاتی بیت المقدس. نفر نشسته: معاون گروهان یکم ستوان سعیدی، نفرات ایستاده از راست به چپ: سرباز ستایش، ستوان آرام، ستوان رسولی فرمانده گروهان دوم

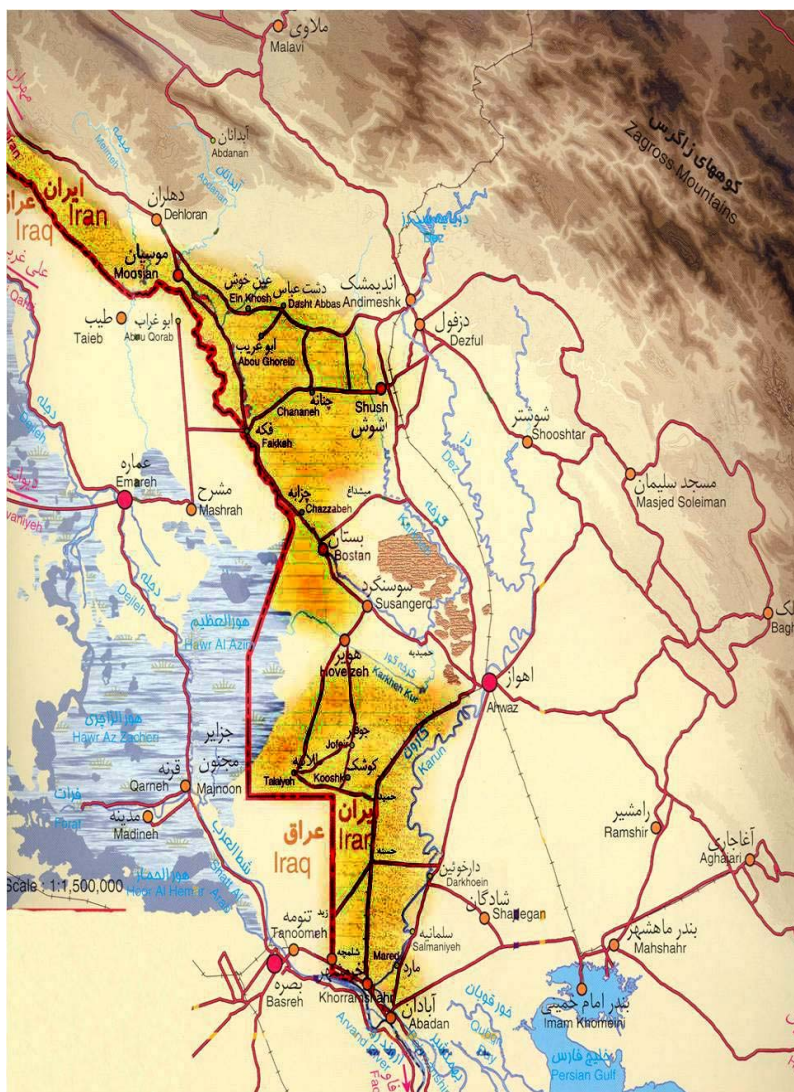


بررسی منطقه عملیات توسط تعدادی از فرماندهان قبل از عملیات رمضان در حوالی پاسگاه زید عراق.

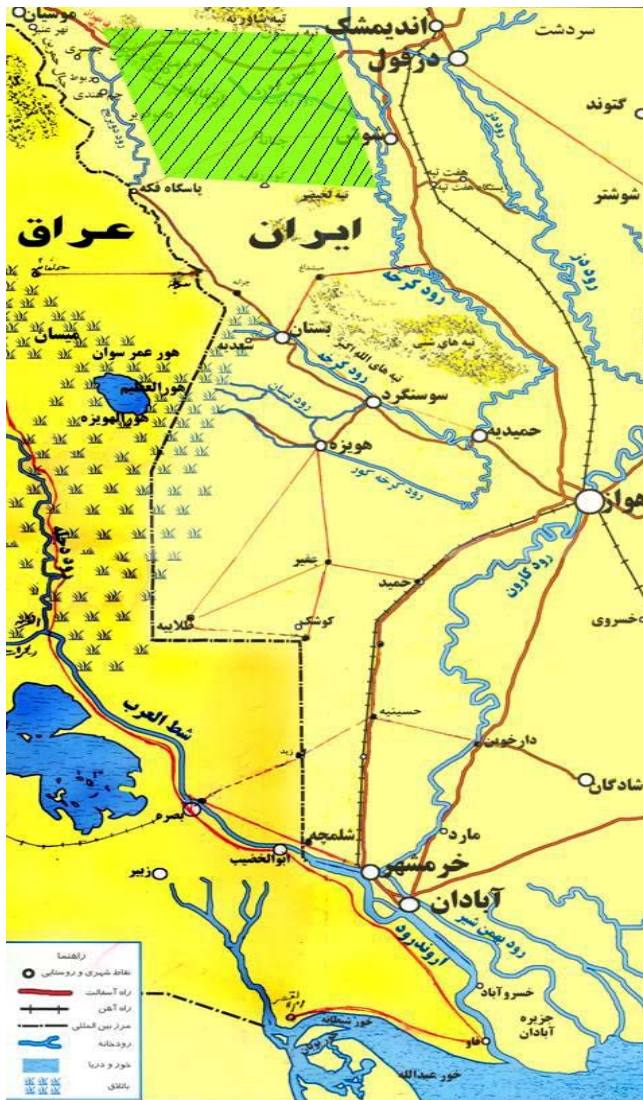


نماز جماعت مغرب و عشاء مورخه ۱۳۶۰/۷/۷. جمعی از پرسنل یگان

عکس ها و نقشه ها/۱۲۵

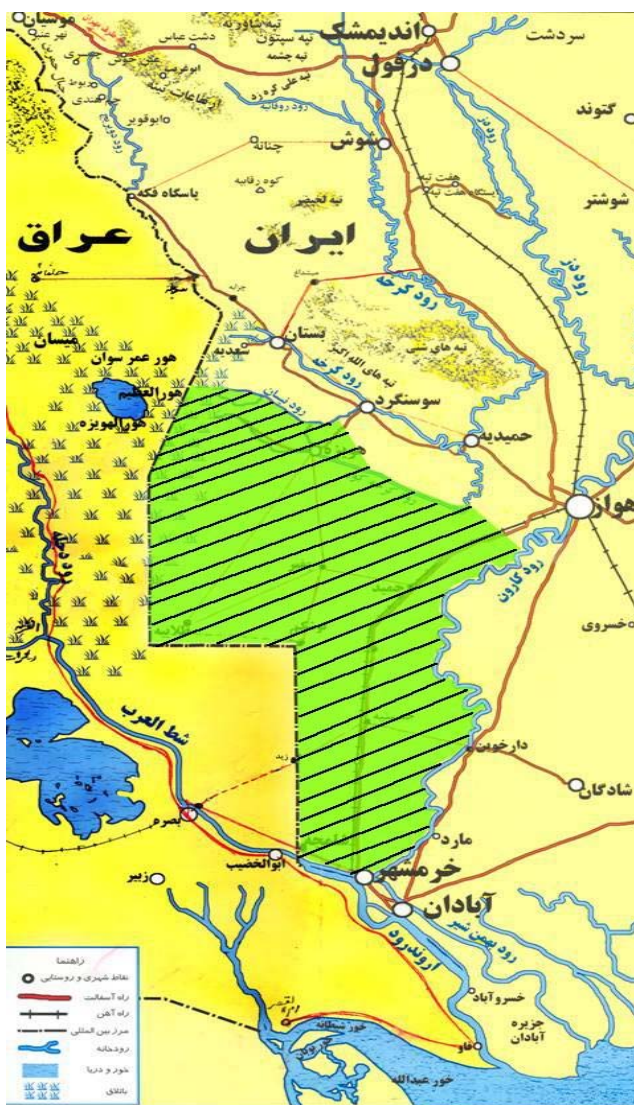


مناطق عملیاتی خوزستان (منطقه اشغال شده توسط رژیم بعثی عراق)

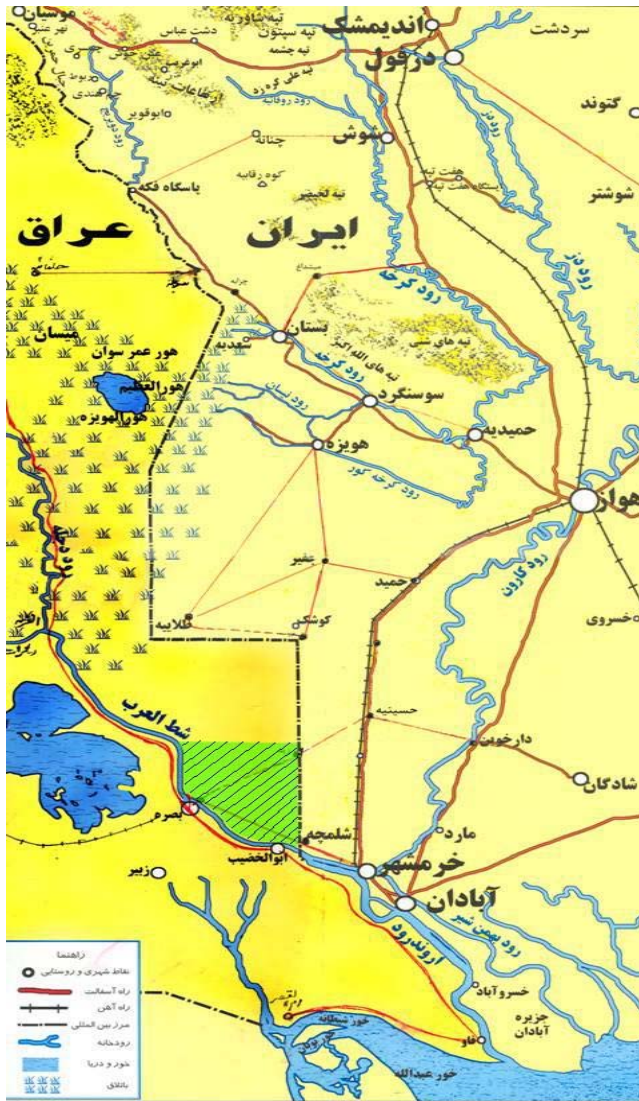


نقشه مناطق عملیاتی فتح‌المبین

عکس ها و نقشه ها/۱۲۷



نقشه مناطق عملیاتی بیت المقدس



نقشه مناطق عملیاتی رمضان

نمایه

پوررضایی، سعید؛ ستوان: ۴۱

آ

ت

آرامی، احمد؛ ستوان: ۴۳، ۴۷

تپه چشمه؛ ارتفاع: ۵، ۳۴، ۳۷، ۴۱، ۴۳، ۵۲، ۶۰

ا

تپه‌های ابوصلیبی خات: ۲۵
تجری؛ روحانی عقیدتی سیاسی: ۴۰، ۹۲، ۱۱۲

اراک؛ شهر: ۲۳

امام خمینی؛ حضرت آیت‌الله: ۱۵، ۸۱

تفضلی، محسن؛ ستوان دوم وظیفه: ۷۷
تهران؛ شهر: ۲، ۱۵، ۲۱، ۲۳، ۷۴، ۱۱۳

امامی؛ سروان: ۳۲، ۳۳

اندیمشک؛ شهر: ۲۴، ۲۹، ۳۵، ۳۶، ۵۰، ۶۶

چ

چنانچه؛ نام منطقه: ۲۵، ۲۷، ۷۹

اهواز؛ شهر: ۳۰، ۳۶، ۸۳، ۸۴، ۹۲، ۹۳، ۱۱۳

ح

حاج غلامحسین: ۶۶
حاجوی؛ گروهان شهید: ۱۲۱، ۱۲۲
حسینی؛ سرباز: ۱۲۲

ب

بانه؛ شهر: ۱۶، ۱۷، ۲۱
بدرخانی؛ سرباز: ۹۶
بصره؛ نام شهری در عراق: ۹۷، ۱۰۳
بنی‌صدر: ۲۶
بهنوش؛ سروان: ۵۸، ۱۲۲

خ

خرمی؛ گروهانیکم: ۳۱
خرولی؛ ارتفاعات: ۲۹، ۳۰
خلج؛ سرباز: ۴۴، ۱۲۱
خوشدل، جعفر؛ سرهنگ: ۴۶

پ

پل کرخه: ۲۵، ۲۶، ۶۵، ۱۲۲
پورداراب؛ سرهنگ: ۳۲

د

دارخوین؛ دهکده: ۸۳، ۹۵

دجله؛ رودخانه: ۹۷

درو؛ شهر: ۲۳

دزفول؛ شهر: ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۵

۴۱، ۴۹، ۵۰، ۵۸، ۶۶، ۸۰، ۸۳، ۱۱۹

۱۲۰

دهلران؛ شهر: ۲۷، ۳۷، ۴۲

دهنوی؛ گروهبانیکم: ۳۱، ۴۱

دوسلگ؛ ارتفاعات: ۲۵

دولت آباد؛ نام محلی در جنوب تهران: ۵۳

ش

شادگان؛ نام شهرستان: ۸۳

شلمچه؛ پاسگاه مرزی: ۹۴، ۹۷، ۱۱۰

۱۱۱

شوش دانیال؛ شهر: ۲۵

ص

صادقی گویا؛ سروان: ۳۶

صبور، برادر؛ از فرماندهان سپاه: ۷۸

صیاد شیرازی، علی؛ سپهبد شهید: ۴، ۹

۱۱۸

ر

رحیمی؛ ستوان: ۱۷

رسولی؛ سروان: ۱۸، ۱۲۳

ط

طباطبائی؛ ستوان دوم وظیفه: ۹۴

غ

غفوری فر؛ ستوان: ۱۲۲

ز

زید؛ پاسگاه مرزی: ۱۲۴

ق

قله اربابا: ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۱

قم؛ شهر: ۲۳

قنبری؛ گروهبان: ۳۹

قهرمانی؛ گروهبان: ۳۹

قهوه‌خانه؛ سه راهی: ۲۵، ۲۷، ۳۸، ۷۷

۱۲۱، ۷۹

س

سایت ۵: ۲۵، ۷۹، ۸۱

سبزآب؛ نام محلی: ۲۴، ۳۵، ۴۱

ستایش، عزیزاله؛ سرباز: ۱۲۳

سرخه نادری؛ نام محلی: ۲۴، ۲۷

سلیمانجا، بهروز؛ سرهنگ: ۴۹، ۵۱

سنندج؛ شهر: ۱۵، ۱۶

نماینه/۱۳۱

لشکر ۲۱ پیاده: ۱۰، ۱۵، ۲۱، ۲۳، ۲۵،

۴۲، ۷۳، ۷۹، ۹۵، ۹۸

ک

کاکا سلطانی؛ گروهان: ۷۷، ۱۲۱

م

محمدرسول...! (ص)؛ لشکر: ۹۸

منصوری فر؛ گروهان: ۳۱

مهرآباد؛ فرودگاه: ۱۵

گ

گردان ۱۳۸: ۱۵، ۱۶، ۲۱، ۴۱، ۴۳، ۴۶

گردان ۱۳۱: ۲۱، ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۳، ۳۵،

۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۵۰، ۵۲، ۵۴،

۵۸، ۶۰، ۷۹، ۹۱، ۹۷، ۹۸، ۱۱۱،

۱۱۲

ن

نزاکی؛ ستوان: ۱۷

ل

لشکر ۲۸: ۱۵

لشکر ۷۷ خراسان: ۲۱، ۹۸

ی

یوسفی؛ ستوان: ۴۳، ۴۴، ۴۸



کمیته آشنایی جنگ
نهاد سپید علی صیاد شیرازی

Canal Hendeli

Brigadier General Ahmad Aram

War Cognizance Committee Of

Martyr Lieutenant *General Ali Sayyad Shirazi*